

گردن ایشان پس آتش مقام موجوده دوست اندر پیر بر رضی الله عنه روایت است که فرمود حضور صلی الله علیه و سلم که قسم بر آنکه نفس محمد علیه السلام دست او است خون من
شنید هر کسی ازین است و نه بودی و نه زنی و میرود و حالیکه ایمان نیار و آن چیزیکه ارسال کرده شد نام بدان مگر بشدت از اصحاب آتش فلاکتی برتری مینماید آن
الخلق من ربك ولكن القرآن ليس الا يؤمنون پس مباش در شک اندر او می خورم من بدستی آن بوده است است از پیر و کار و تو و لیکن اکثر کوسیان ایمان
نی آوند در فضل آن که بفرستی خبر آن خبر این در و فکر این نیز است از فرق باطل چگونه دریافت شود نسبت شان میفرماید در متن اظلم من اظلم علی الله
کذا با اولیائك لیرضون علی سببهم و یقولون الاضداد هو الاذین کذبوا علی ربهم الا لئنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن
سبیل الله ویجوبونها عوجا و هم بالآخره هم کفر و ان ذلک ظالم است از آنکه از کفر بزدن یعنی مثل سبیل کذاب و غیره آن پیش کرده خواهند شد بر
پروگار خود خواهند گفت گویان یعنی صحابه مومنانیکه ایشانرا قبل ساندند ایمان با آنکه که دفع گفتند بر پیر و کار خود با آگاه باش است خلاصت بر طایفه
باز در از راه خواهند آنرا کج و آن آن بخت شکرند که ترس انصافند که برود قیامت پیش کرده خواهند شد نیکو از چنانچه فیصله تعالی در دوزخ یا نیر ایشان نیست
اقاموا چنانکه میفرماید اولیائك لیرضون علی سببهم و یقولون الاضداد هو الاذین کذبوا علی ربهم الا لئنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن
السمع و ما کانوا یصرون ه آنان عاجز خواهند کرد در زمین یعنی چنانکه قرآن میکند حسب و مدینه فضل به منفرشتی مذکور و خواهد شد برائی شان از سوانی خدا و ستان
که بکار در اندر عقول شدن مضاعف خواهد شد برائی شان عذاب طاقت نیند شد شرح کلام حق و نیند مذوق امر قرآن را یک گونه عذاب نسبت کفر شد در گره
بظرافت در دنیا عاجز خواهند قبل فتدا اولیائك الذین خیرا انفسهم و وصل هم ما کانوا یصرون ه لاجرم اقصی فی الآخره هم لاجرم
آنان آن کسانند که زبان کند جانهای خود را و گم شود از ایشان آنچه از سبیل و ذی الضرور آنان در آخرت زیانکار تر باشند چون بعض معیان تو بیکر و در است
اندر حال شان میفرماید الذین امنوا و عملوا الصالحات و الخیر الی ربهم لا اولیائک اصحاب الجنة هم فیها خالدون ه بدستی آنکه ایمان آورده
و کار کنند نیک و جمع کنند بظرف پروردگار خود آنان اصحاب خیر اند در آن همیشه خواهند ماند مثل الفریقین کانا اعمی و انما هم و البصیر و السمع و الهم
یستونین متکلا ه افلا تدرون کمال فریق یعنی فریق مثل سلیمه غیر و نبی بر حق محمد علیه السلام تبعین مثل نبیاد که زیاده شنواست آیا بر میشوند رجال
ایا پس نصیحت نمی باید و فرق میان حق و باطل بکنید که بل حق تعلیم بخدائی یگانه میفرماید و هر چه میفرماید راست و درست میشود و خلاف چیدان کاذبان در حال
انبار گذشته خور کفیه از آنکه احوال نوح است که حسب حال شما است ای بل که در معاینه کنید که چه قدر رنگ در عذاب شد و شما شایب بکنید نظر آن میفرماید و کفیه
اسر سنا و حلالی قومیه ای که بگذرد و میبیند ه ان لا تعبد الا الله طریقی لحاف علیه عذاب یوم الیموم و بر صبه فرستایم و می بفرسایم بدستی
من برائی شما رسانده ام ظاهر آنکه عبادت کنید خیر خدا بدستی من خوف بکنیم بر شما عذاب روز در دنیا کجایی طوفان واضح بود که مطابق فصل ششم کون چون اولاد
کثرت و گناه کار برده شد نوح علیه السلام با حق تعالی پیغمبری فرستاد خواه در هر حال ساکنی یا زیاده زیاده بخش با حضور صلی الله علیه و سلم بر سیده لیکن از سوره عنکوت
گفت انجابه تا به صد و پنجاه سال مطابق هر سه نسیجه است و در تیره در قوم مصر است و از فضل خیم کون معلوم میشود که در خیمه سادگی شام حاد یافت متولد شد
و از فضل ششم صیانت میشود که بعد عمر شش صد سالگی طوفان آمد و بعد سه صد و پنجاه سال از طوفان بجز صد و پنجاه سالگی بر دین برادر است انجابه در قوم و در
عسکوت از تبار ای دولت تا آخر زمان وفات است چنانکه می آید انرض از دین نهم تا آخر فصل ششم کون بعد از اوست شام حاد یافت قصه کشتی ساختن است
که چون قوم انجابه بان یار و در بعض اراذل سر دکان شدن گفتند چنانکه میفرماید تعالی لئلا الذین کفر فوا من قومه سارا زیت از نسیجه شام حاد
کذبت انبعث الی الذین یصدون کذا با و فی الریح و ما نری کما علینا من قسطنطین لظلمه کذبین ه پس گفتند هر که از سبیل کون در قوم و در
را که بر مثل ای می بر کشا خود از فضل خیمه کون بکنیم شمار شروع گویان قال یخوفهم الیوم ان کنت علی بیته و من ربک ان یبصر
من عینیه و قویته علیکم ه ان لم یکنوا و ان الله لها کوهون ه نوح است ای قوم من ای صوم بیدار باشم بر ایمان از پروردگار خود و در امر عزت انچه
پس التیاس افکته شد بر شما ایالتم کفر شما از راه یک تبارش آن راست می آید و قومیه است که علیه و سارا از نسیجه شام حاد

کردند بخنده شد ایشان و تنگ شد ایشان و دل و گفت این روز نیست سخت پس بنیت بخانه در آورد هنوز نخته بود که بر تو مش لجوه کرده خاتاش با احاطه
 نووز خاتاشه میفراید و بجا که قومه میفرمودند الیه طومر من قبل کاتوا العلوک السیات طواد لوط را قوم او بر او اندوه بطرف لوط و از قبل حمل میکردند برایش
 از لوط تو مش که دران دامادان لوط نیز بودند و دختران لوط را گزشتند بودند از این ممالک لوط لیدند لوط را دو دختران بودند پس در دانه را بد کرده خوردت و گفت
 ازین مسافران دست بردار شدید و دو دختران منندای دامادان هر چه بخاطر شما آید بناید حق تعالی میفراید قال یقوه لوط ما کذبنا فی هذین اهلنا فاقول الله
 ولا تخزونی فی صیغتی الکیس منکم و جعلتم شیئکم گفت ای قوم من این دو دخترانم هستند از آن پاک ترند برای شما پس تبرسید از آنند و در بخنده
 کنید مراد هم نام آنست از شما کسی مرد را با پس گفتند که برو یکطرف و قمر دی تنها خواهی که بر او لوط و دختران تو را عرض نیست چنانکه میفراید
 قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من خیر و انک لتعلم ما نریده گفتند البته میدانی نیست برای ما دو دختران تو صحتی و بدستی تو بر آئینه میدانی آنچه
 از او میکنیم در مردان تو بر لوط حمله کردند و قصد گرفتند نمودند قال کوان فی یکوم قی او اوحی الی سرکن شدیدید و گفت لوط کاش بدستی برای من
 شما قوی بودی یا می آمیختم بطرف قبیله محکم بدین نظر حضور صنی الدعلیه و سلم فرمود که مغفرت فرماید الله برای لوط بود که بر آئینه جانی حبت قبیله محکم او بر بره فرمود
 نذر ستاد الله بعد لوط نبی را اگر قبیله دست پس ممالک دست لوط گرفتند و گفتند که کن شدید است مطلب آنست که باز کسی خیر از سخت ترین شکنان خیر قوم
 نفرستاد و در بدستی تو نوبیرفته که قومهش انکار سخت نداشت و در شکنان گفتند که ما در شکنانیم چنانکه میفراید قالوا لوط انما نرسلک لکن یصلوا الیک
 گفتند ای لوط بدستی ما رسولان پروردگاریم هرگز نخواهند رسید اهل سدوم بطرف تو مردان شهر را میمانند و با لوط گفتند که بر که قرابت در تو باشد از اولاد خیر
 به راه خود گرفته روانه بجای شو تا شهر را پاک بنمایم لوط برد دامادان رفت آنان از شهری انکار نمودند پس فرستگان گفتند ما سر یا هلاک تقطع من الکیل
 ولا یلقیت منک احد الا امراتک لانه مؤمنها ما اصابهم طمان موعدهم الصبح ط الکیس الصبح یقریب پس سیر کن با اهل خود بقبیله
 از شب یعنی صبح صادق و در انفات کند از شما کسی گزین تو بدستی رسیدنی هست او را آنچه رسد و شانرا بدستی و عید شان مهم است ایانست صبر قریب
 پس چون صبح صادق شد حکم در اگلی لوط شد لوط درنگ میکرد ممالک دست لوط و دو دختران وزن آنجا بگرفته خارج نمودند پس لوط و دو دختران وزن
 روانه بکوه سمی بصغر شدند و خواستند که این را پاک نه نمایند پس کسی از ایشان در عقب ندید گزینش که ستون ننگ شد پس خداوند بر ایشان کبریت و آتش
 بارانید که از آن عالی آنها ساقل شدند مردان کبریت و آتش سنگ با بود خشک شده از خاک چنانکه حق تعالی میفراید قلما جاء امرنا جعلنا حالها ساقها
 و امطره علیها حجاز من مجلی و مشهوره و شومه عند ربک پس هرگاه آدم را گردانیدیم عالی آرا ساقل یعنی این رخ بکنده از آتش و کبریت
 یعنی بارانیدیم بر ایشان و در آتش سنگها ساخته از خاک مکتوب بر و نام هر یک از زویر و در کار تو پس و او تفسیر است چنانکه مفسران در تفسیر این آیه میارند
 و ماهی من الظلمین یبعید که درستان ممالک انظار المان یک دو چنانکه بزرگ بسیاری از شکنان از دست فرستگان گشته شدند و کسی از مردان ممالک کرد
 بدین سواشارت فرمود بعد ازین زیارت که یکد قصه شعیب بن شعب بن دین بن ابراهیم میفراید و الی مدین احاکم شعیبا قال یقوت عبد الله
 ما لکم من الله غیره ط ولا تقصوا الیکمال و المیزان فی الاشیاء و الی احواف علیک عذاب یوم یحیطه و فرستادیم بطرف مدین لوط را
 شعیب گفت ای قوم عبادت کنید الله را نیست برای شما مجبور خیز و و نزم کنید کس و تر از او بدستی من محبتیم شما را در سخت و بدستی من خوف میکنم بر شما فدا
 نور محیطه شما و یقوت هو الیکمال و المیزان فی الاشیاء و الی احواف علیک عذاب یوم یحیطه و مفسدین ه و منی قوم کامل کنید کس و
 نیز از جدالت دنگم کنید تو بسیار از آنها نشان و فکر میورن من فساد کنندگان یعنی بشرک جنت الله خیر لکم ان کذرت مؤمنین و ایمانه نفع از
 جانب خدا برست برای شما نقصان کردن میسران اگر باشد ایمان آورندگان و ما انا علیکم یحیطه و شتم من بر شما گویان از عذاب خلدن من عذاب
 قالوا شعیب اصلوک نامرک ان نازک ما یجد ابا و اوان نفضل فی اولادنا ما نشاء اهلک لانت علیهم الریحیه و گفتند ای شعیب
 آیا از تو حکم میکند ترا که ترک کنیم عبادت میکردند پیران ما یا حکم میکنی آنکه بنایم در الهامی خود را آنچه خواهیم بدستی تو بر نریه صاحب علم در شدستی ترا با ما

پس در کار تو انبیا گروانیدی آدمیان را که گروه همیشه خواهند بود مختلف مگر آنکه رحم کرده بدید و کار تو بزرگی این اختلاف پیدا کرد و از او نشأت کلیه ستمها
لا ملکان جملهم من الجنة والناس اجمعین و کمال شد که خداوند تو بر آئینه بر خواهم که چشم را از جن و آدمیان همه پس چون بزرگی جهنم بسیاری از تو بر آید
انظر و از آنها شکرین اهل که اند و کلا نفس علیک من ابناء الرسل ما نبتت لهم قوادک و جاءک فی هذا الحس و مو عظه و ذکره
و لئولئین انما و هر یکی را قصه میکنم بر تو از اخبار انبیا تا که ثابت کنیم بدان دل تو و در از برین حق و نصیحت باری مومنین و قل للذین لا یؤمنون اعلموا
علی مکانتکم انما اعلمون و انظروا انما منظر من و بگو باری آنکه ایمان نیارده اند عمل نماید بر جایی خود بابتستی ماعمل کند گانیم و انظر که شدت
انظر بکشیم نسبت مذاب بر و لله غیب السموات و الارض و الیک مرجع الامر کله فاعبد و توکل علیه و ما سواک یغافل عما یعملون
و باری خدا غیب آسمانها و زمین است و بطرف او رجوع میکند کل امر پس عبادت کن او و توکل کن بر او و نیست چو در کار تو فاعل را آنچه میکند صدق بگویی
خبر عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر شدی فرمود حضور صلی الله علیه و سلم بر کرد و ما بود و واقعه در مسلمات و علم پیمان و لون و از الشمس کورت الحدیث زیرا که در آن
مکرم است که است باش چنانکه حکم کرده شده و از او در حدیث متعلق بکفر کفار بود و بعد از اطلاع تعلیم بسیار شکلی بسیار چون در او از این آیات و بعد از نظر باری کفار
است و در او از کتاب مانگی در مجموعه کتاب توریه نیز بعد از نظر باری کفار نبی اسرائیل است که کعب اجمار فرمود که او از خود او از خود توریه است سو سالا تو
مکیه یکصد و یازده ایه و در آن در هر کوی میدارد و چون سوره بود مثل بود در بشارت کثرت اولاد اسرائیل چنانکه
تفصیل بشارت در فصل انکون است بدان نظر متصل سوره یوسف که اولاد آنجاست است کرده شد و بر کتب کتاب غیر شنی غیب که اکثر احوال است
چون کتاب دیگر سوری و آنست و بعضی مضامین در آن کتاب دیگر در چهار کتاب دیگر است و مضمون این سوره با قصه یوسف در کون است اگر مخالفت نیندرد و
تفصیل ثواب و اثر و است نمودش در کتب و تفاسیر دیگر مطالعه نمایند نسبت یادداشتن قرآن در فوائد القول و تاثیر یمنی نوشته معاینه باید کرد و عدد و طایفه با شری
است عجیب که در آن سوره اسما حیل شده و در آن ایه و در آن سوره اسما حیل است در آن سوره اسما حیل است در آن سوره اسما حیل است در آن سوره اسما حیل است
نمودند بسیار بخشنیده مهران الکتف لک ایت الکتب النبیین و باقر ۳ رسولان آن آیات موجوده فصل ۱۰ اسطر شنی قرآن در آن است یا انزلت علیه
عزیزا لعلکم تعقلون و درستی انزل بر دم مضمون آن کتب تریه از قرآن عربی تا شاید متعلق کنید که قرآن آیه و میسایا میسایا مثل بر توریه است
که در آن بعد از ذکر خود از او در آن کتب تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است
برای هم با مقابله با طوط است در آن کتب تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است
حریست صحتالی و مورد چنانکه در تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است
تسکین میخوام پس جبار جانوران با قدرت و صحتالی زنده ساختن هر سران حکم شده چنانکه در فصل ۱۰ کتب تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است
خوبی اند پس مطابق فصل ۱۱ از اجاره اسما حیل پیدا شده چنانکه نسبت کثرت اولاد از هر جز زمین و در آن فصل ۱۰ بعد از آنکه در فصل ۱۰ کتب تریه است
نادر ۱۲ فصل ۱۰ کتب تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است
در فصل ۱۰ ذکر بر باد می قوم لود است و در فصل ۱۰ سخن پیدا شده در اسما حیل و هر چه در آن فصل ۱۰ کتب تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است
و در فصل ۱۰ سخن آید و در مطابق فصل ۱۰ از ارحمت غر مورد مطابق فصل ۱۰ از ارحمت غر مورد مطابق فصل ۱۰ از ارحمت غر مورد مطابق فصل ۱۰ از ارحمت غر مورد
در آن در فصل ۱۰ ذکر فصل سخن است و نیز ذکر و لودت عیسو که لعنیش لیسو و یحیی و عیسی و یحیی و عیسی و یحیی و عیسی و یحیی و عیسی و یحیی و عیسی و یحیی و عیسی و یحیی و عیسی
او ام یعنی شویا یعقوب غر و خفت بدان نظر و در آن شهرت و در فصل ۱۰ نیز ذکر قصه سخن است و در فصل ۱۰ نیز ذکر قصه سخن است و در فصل ۱۰ نیز ذکر قصه سخن است
بسبی نام و خود حق بلدر کلان خود گرفت که بعضی نام گرفته بود پس علم شد در فصل ۱۰ ششم ذکر فتن یعقوب است از کتب و کتب در آن و هم ذکر کتب عیسو
از خسر اسما حیل مسامحت و هم ذکر یعقوب که در آن کتب تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است که نسبت بر تریه است

در سال ۱۹۰۰ در یوسف به جهت آنکه پسر زود است از طاعتان و سید و ابان پس برادر یوسف را خود رسید من زبان گفتند که سحر گاه است و اینک دختر ترسید با
گوشه است که بران محبت یعقوب آمد و عیب محبت پان نیست و نه در چهار بسته عادت چنان بود که او تکه جمله گله آن هیچ نشود سر سنگ پوشی که بر آقا چاه بود کشید
لیکن یعقوب را آورد و دستک تنها کرده که گویند ان راحیل است و شانه و ابان و حله خانزاده یعقوب را بخانه برود تا گمراه خدمت نمود و ابان گفت که اجرت مقرر
باید نمود یعقوب را حیل بدوست میداشت بخیر خود گفت که ترا هفت سال خدمت بفرم راحیل خواهد کرد تا راحیل را زنی بدید پس بفرمود محبت تا هفت سال ایام
معلوم یعقوب شد پس ابان هیچ عظیم کرده تا دختر کلان فریب کرده یعقوب داد و بهر او کنیزکی زنی نام همراه کرده و هر روز ظاهر شد یعقوب گفت این چه کردی جواب
داد که در ملک رسمی نیست که نکاح خود قبل از نکاح کلان گردد اگر هفت سال دیگر خدمت کنی راحیل با تو خواهم داد پس هفت سال دیگر خدمت نمود و راحیل
نکاح یعقوب در آمد پس از قیام زمین ششوی بیوه ایسا که از لئون شدند چون از قیام چار اسپان اول پیداشد مطابق فصل سیم راحیل را اول آورد حسد
برد که نیزک خود بهایار به یعقوب بزرگ از و آن و نقاشی پیداشد از زنی که نیزک خود بهایار به یعقوب داد و از و کا و شمشیر پیداشد از عید از لیا نجیبی و ششمی فرزند افش
وجود آمدند و از سلف بسیار راحیل طفلی زاید بران نظر یوسف نامید و یعقوب قصد وطن خود نمود و احماد گویند ان بلق از و ظاهر شد و مطابق فصل سی و یکم در
اسرار و ابان یعقوب را گرفت زیرا ابان ازین مطابق در سن ۳۲ فصل ۳۱ گویند راحیل زودیده مخفی کرده بود لیکن در تالاشی و ستیاب نگشت و ابان
و یعقوب همه شد که شادی دیگر یعقوب کند و در فصل سی و دوم و سی و سوم ذکر ملاقات یعقوب و عیسویست که شتر شیر دار و غیره از عیسو گردانید و در فصل سی و چهارم
قصه دختر لیا و نیام نام افتاد و در فصل سی و پنجم ذکر ولادت بن یامین در حلت راحیل و در فصل سی و ششم ذکر اولاد عیسویست و در فصل سی و هفتم
ذکر یوسف است که با سایر بیا و زلفه گویند ان میگردید برادران دیگر بجایی دیگر و خبر برادران می آورد آنچه از انی قبل از نبوت بدید کرد ان قصص توریه و کجاش
صحت جمله که بعضی اهل اسلام تصدیق نیست مگر در بعضی مکان ششش بر فرود اگر دروغ اندر گردن اهل کتاب اگر استند چشم شاد و ابان نظریک وجه ان قصص
بود ان قصه نیست و فی نفسه بر مثل بر جبرتها و حکمتها و فوائد گوناگونست و بعضی صحابه دریافت قصه یوسف کرد و نظر بر ان محتفالی میفرمایند بعضی قصص
علیک احسن القصص یا اوحینا آلیک هذا القرآن و ان کنت من قبله لمن الضالین ه ما قصه یوسفیم بر تو نیکترین قصص بود چه آنکه وحی کریم
بطرف تو این قرآن مگر بودی از قبل وحی بر آینه زنا و افغان پس طبل صریح بر عیان است که ناخوانده بیان فرماید آنچه در توریه معرج است که چون محتفالی
که چهار صد ساله و بعد فصل ۳۱ گویند نسبت اولاد ابراهیم مع اولاد یعقوب بن احمق بن ابراهیم کامل نماید مطابق فصل ۳۱ گویند یوسف چونکه اولاد سیری بود یعقوب
او زنی از و خواست و قبایمی بزنگ میپوشانید بر دلش حسد میبرد و زود یوسف در غنچه سالکی در خواب دید که در گشت زار دسته گیاه می بندیم که دسته ام است و گرد آن
دسته ای گیاه شاد اینست و دسته گیاه مر سجد کرد ازین سبب یازده کینه نمودند و گفتند یا تو بر با و شاه خطی شد باز خواب دید که در و ببلدان و پدر خود گفت چنانکه
محتفالی میفرماید قال یوسف کأینا آتیه یا آتیه ای امات احد عشر کوناً و الشمس والقمر رأیتهم لی سجدین ه چون گفت یوسف برای پدر خود
ای پدر من بدستی دیدم یازده ستاره و آفتاب را آفتاب با که دیدم آفتاب سجد کرده پس پدرش نظر اندک بر دلش شنیدند و حضرتش بر نوک آفتاب من
بدرت و بلورانت ترا سجد خواهند کرد چنانکه در سن ۳۱ فصل ۳۱ گویند است و لیکن خود یاد داشت چنانکه در سن ۳۱ فصل ۳۱ گویند و رسیدن خواب
مذکور با برادرانش در تفسیر معالم التنزیل است فقیر در توریه نیست و لیکن در خلوت یوسف گفت که باز ایشان خواب گویند که میفرماید قال یعنی لا تقصص
سریاتک علی الخوف فیکد واک کید طان الشیطان لا الانسان عند و مبین ه گفتای عزیز سیر من قصه کن خواب را بر برادران خود یاد در زیر که تر
خواهند کرد برای تو بدستی شیطان برای انسان دشمنی است ظاهر و کذابک یحبتیک سرباک و یعلماک من تاویل الاحادیث و یدیر لعمنه علیک و
علی ال یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم و انطق طران سرباک علیک حکیده و چنین بگریه خواهد کرد و پروردگار ترا و تعلیم خواهد کرد ترا از انجام
سخنهای حقین با کمال علم که در حضرت حضرت خود را بر تو و بر آن یعقوب چنانکه تمام کرده است از بر و برادران تو از قبل ابراهیم سخن بدستی بروردگار تو و انا با حکمت است
که از کوب بودن برادران بی به نبوت شان با برادر پس بر دلش بوزشک برود و از جرون مقام سکونت یعقوب برادران کلان گله با بی گویند ان به مقام شکم

فقیل ان یوسف بنیامین است و از صادقان است فلما را فی قصه قد مر من ذریع قال انک من کید کن طران کید کن عظیمه پس چون در قیاس او پاره
 شده از پس فوطیفا گفت بدستی آن از کید شاه است ای زنجان بدستی کید شاه عظیم است یوسف اعراض عن هذا و استغنی فی الذی یافق امرانک
 کنت من الخاطیین کما یوسف اعراض کن ازین مهم و پوشیده دار ای بیجا استخاک کن برای گناه خود بدستی منی ترا ز خطا کنندگان تذکره فوطیفا طین
 نظر غالب است پس گو یوسف و فوطیفا خبری از حقش نمودند مگر در جیب مصره که عشق و مشک نتوان نهفتن شهرت در زنان امیران انار و خوزان یعنی زن جان
 و ساقی و جاز و زندی آن و اخته یکی گفتند چاکه میفرماید و قال لیسوا فی المدینه امرات العزیز ترا و دقتها عن نفسه قد سخطها علیا
 انما الذی یافق ضللی شبین و گفتند زنان در شهر مصرین عزیز میخوام جوان خود را انجان جوان چشک گفتند است یوسف دل او را و جیب
 امیرانیه منیم زینجا را مگر ای ظاهر که بر ضرر بیچان قصدی میدارد پس از برای دفع مارد چل زانرا با بجزین مقررند طلبید تا یوسف را مدانه کند تا بهوش
 اگر نماند باز جایی اعراض برین خواب بود فلما سمعت بمکرهن امر سکت الیهن و اعتدلت کهن مشکا و انت کل واحد منهن سکت
 و قالت لخرج الیهن پس چون زینجا شنید با عرض شان دعوت کرد و فرستاد بطرف شان فرستاده و تیار نمود برای شان خند و باد و برگی را
 از شان کاموی تا گوشت زینجا کرده بخورد و گفت زینجا برای یوسف که بیرون آید ایشان یوسف مشکل تمام در روی شان آمد چون یوسف که این چنین
 کرد سارا در اصل و دستار سیده بهر فلما برینها که برینها و قطع آید یوسف و فان حاش یدو ما هذرا لیسر غران هذرا لیسر غران کید کن عظیمه پس برینها
 دیدند ان یوسف را رنگ با ستند در جن خون از شهید زنجوش گوشت در تنهای خود باراد گفتند ای است بی نه نیستی من بشری نیست این مکر در تنه
 بزرگ و انت قد لکن الذی منتم فیها و لکن مراد و نه عن نفسه فاستعصم و لکن گو یوسف صامره استخافن و لکن که از این
 الصیغریه زینجا گفت برینهای آن است که لامت میکرده در ان بدستی خویش کردم از جانش پس نکام داشت خورا و گنوا که بوجوه میکرده است قبه
 کرده خوار شد و باید که باشد از زندان قال سرت الیچین اجب الی منی اید عوی الیه و الی انصرف عوی کید کن عظیمه اصب الیچین و لکن
 من الجاهلین گفت ای پروردگار من قید دوست است بطرف من از آخر خوانند زنان مرا بطرفش و اگر باز در می از من مکرشان مصلی کنتم بهر طرف
 و با شتم از جاهلان فاستجاب له سربه فصرف عنه کید کن عظیمه طایفه هو الیسع علیله پس قبول کرد و غایبش او پروردگارش پس باز داشت
 از مکرشان بدستی آن شنوا و دانا است و این قصه در توره نظر اختصار است و قران مجید تمام مکارم اخلاق است از برای مزید تاکید پاک درین کتاب است
 با وجود مصائب و باز پاک آمدن یوسف ذکر کرده شد باز واضح باد که زینجا از زمان صلح دادند که یوسف را بزندان بغیر پس تا قدر عاقبت دست تو باز گردید پس
 بغیر مصر شکایت کرد که من ازین غلام عبری بدم شده ام چاکه در توره است مناسب که برای دفع عار و زندان داری از ان سبب بو طیفیر بخند و شده قصد
 قید نمود و احتقال خبر میفرماید ثم بدأ لهم من بعد ما سارا و الایات لیسجفنه حتی جین و از علوم شد برای شان بعد از آنکه دیدند نشانان
 پس یوسف وزان بر آئینه قید نماید او را و اوقتی پس یوسف را مقید کردند و در وضع جلیخانه چون یوسف را کمال سلامت یافت پس جمله قید یا زار است
 او و اتفاقا بر ساقی و جاز غضب فرعون افزوده شد آن هر دو با یوسف در قید رفتند چاکه میفرماید و دخل معاه الیچین فتین طرد و اخل شد یوسف
 و جوان و یوسف را عرض خجالی در قید گذشت که آن هر دو خوابی شب دیدند و صبح کردند و یوسف از ایشان سبب دریافت آنان بچلا گفتند که اخوانی
 دیدیم چاکه در وقت و فصل با کون است پس بچلا از قول هر یکی میفرماید قال حد هاتین آری انی اعصم خمرانه گفت یکی از انان برود بدستی دیدم که می
 شرابی و قال لآخر انی آری انی حمل فوق رأی خبر انما کل الطیر منه و گفت دیگر یعنی خاز بدستی من دیدم که می بخارم بر سر خودانی که میخورد
 طائران و گفتند که غیر نیست بخت تا بنا و بلیه انما نزلت من الثمین خبر در کن بنا تعبیر بدستی منی بزمیم ترا از مکر کاران در وقت یوسف
 گفت که آیا خدا تعالی بر تعبیر قادر است و ازین تفصیل بیان کند و برای سزا ایشان قال لا یتیک طعام من غیره فیه الا نبأ نجا ابی و یله قبل ان
 یاتیک ما گفت نباید شما را سبک بود و نه شو بود از خبر و خواهیم کرد و حال آن قبل از آنکه آید شما را یعنی حال قبل از وقوع بیان میکنند گفتند که این حکم

برای گاهنان میباشد ترا از کجا آید گفت که من گاهن نیم در کجا میمانم علی بن مرتضی طرانی تو گفت ملة قوم لا یؤمنون بالله و هم بالآخره هم کفر و نه
این علم است ای مقیدان از آنچه تعلیم کرده است مرا بپوشید و گاه بستی ترک کردم یعنی از اصل من گروهی گاهنان که ایمان نمی آرند با بدو آن باختر منکرانند
و اتبعتم و لقا با دیوی ابراهیم و اسحق و یعقوب طماکان لنا ان کثیرک بالله و من شئ ذلک من فضل الله علینا و علی الناس و ان
اکثر الناس لا یشکرون و پیروی کردم دین پدران خود از ابراهیم و اسحق و یعقوب بدانت جان برائی با آنکه شرک کنیم با بدو چیزی این فضل از خداست بر ما و بر
آدمیان ولیکن اکثر آدمیان نمی دانند یصاحبی السجین و ان کتاب متفرقون خیر الله الوجود القهار که ای دو صاحبان قید آیا ارباب تفرق تفر
اند یا در واحدت با خصوصیت مانتقدون من حوقه الا اسماء سمیتموها انتم و اباءکم ما ترک الله بها من سلطن طران الحکم الا
یله طامرا لا تعبدوا الا اياه ط ذلک الذین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون و عبادت نکنند از غیر خدا مگر نامها که نام نهادند و ایشان
شما بزرگ کرده است الله عبادت آن نامها و لیلی نیست حکم مگر برای خدا حکم کرده است آنکه عبادت نکنند مگر او را این دین پا در است ولیکن اکثر مردمان نمی
پس ساقی خواب خود تفصیل بیان کرد چنانکه در توره است که دیدم تاکی سه شاخه که غنچه و شکوفه و انگور با برآورد و بدستم جام فرعون است که از آن انگور باختر
بفرعون میدهم پس برائی او تجیر فرمود یصاحبی السجین اما احدكما فیستی ره با حشر ای دو صاحب قید لیکن کی شما پس نبوشاندا که خورد از تر
و از آنکه شاخه بدون انگور اشارت بسد رفت پس چون تجیر ساقی را و خواب خود تفصیل کرد که دیدم بر سر خود سه سبد با آن که طیاران میخوردند و جالبش فرمود
و اما الاخره فصلی که کل الطیر من السماء ط ولیکن جازین سوار کشیده شود پس خوردن جازران از سر او و از سه سبداشارت سه سوز است یعنی
الامرا الذین فیہ تسفین ط حکم کرده شد امریکه در آن دریافت فتوی میکرد چنانچه بعد سه روز سالگه فرعون بود جاز را بردار کشید و ساقی بدستور بحال
و قال بلذی نطن انه ناجی منهم ما اذکر فی عند ربک و انسا الشیطان ذکر سه به یکت فی السجین بیع سینین و گفت یوسف در
وقت تجیر برائی آنکه نفس میکرد آنکه نجات یابنده است از آن هر دو یا کس مر از دو مالک خود پس فراموش نمود او را شیطان از ذکر مالک خود یعنی یوسف چنان
در توره است پس نامزد قید کمتر از سه سال که او در سال است چنانکه از در اول فصل ابراهیم است واضح است که پنج اول دو عابد هفت سال شد چنانکه در سب
فرمود که رسید الی رب الا هفت سال و نامزد یوسف در قید هفت سال و عذاب کرده شد هفت نفر هفت سال و این عباس فی الله منها فرمود که مراد بیع کتر از سه
سال است پس بعد دو سال از خلاصی ساقی یا شاه مصر خواب دید که از زیر بکنده دریا هفت گاوان خوب صورت و فرجه برآمدند و در بیستان بجزارتند و بعد از آن
هفت گاوان را فر برآورد آن فر برآورد پس فرعون بیدار شد و بجزارت خواب رفت و دوباره دید که هفت خوشهای بن برآوردند و هفت خوشهای خشک برآوردند
سبز را بلع نمود پس بیدار شده لول گشت و قال الملائک انی ارفی سبع بقرات سمان یا کاهن سبع عجاف و سبع سنبلت حضور و کفر
یعنی ط و گفت پادشاه برستی من دیدم هفت گاوان فریخوردند آنها هفت لاغر و هفت خوشهای سبز و دیگر خشک یا کاهن الملائک انی ارفی فی رؤیای
ان کنت لرویا یعرفون ای گروه فتوی دیدم مراد رؤیای من اگر باشد برای بویا تعبیر و مندگان قالوا اصغاث احکام و یا کاهن سنا و بل کحلک
یعنی این هه دانشمندان و جادوان گفتند احتلاط خوابهاست و تمیم تناول خوابها و ما و قال الذی تجا منهن ما و اذکر بعدا منه انا انی شکرت و یله
فانرسلون و گفت آنکه نجات یافت از آن هر دو و یاد کرد بعدت من خبر در کفر ترا تا او بش که بفرسید مرا پس بقید خانه ساقی رفت و گفت یوسف ایها
الصدیق اتینا فی سبع بقرات سمان یا کاهن سبع عجاف و سبع سنبلت حضور و کفر یعنی سنا و بل کحلک ایها السجین کعاصم یعلمون و
ای یوسف ای صدیق فتوی ده مرا در هفت گاوان فریخوردند خوشهای سبز و دیگر خشک امید من بجوم کنم بطرف آدمیان شاید آن
و اندان عذاب تا ک تزرعون سبع سنین حبابه فما حصدتموه و کفر بعدا منه انا کاهن و گفت زراعت کند هفت سال راه
علوت پس آنچه دیدم کنید پس بگذردش و خوشها مگر کتر از آنچه میخورد تصایفی من بعد ذلک سبع سنبلت حضور و کفر بعدا منه انا کاهن و کفر بعدا منه
تجسسون هه برآیند بعد از هفت سنین سخت خوردن آنچه مقدم کرد بر برای آن مگر کتر از آنچه میخورد تصایفی من بعد ذلک عام و قه بیعات الناس

وَفِيهِ نِعْمَةٌ لِّلرَّاشِقِينَ وَذَٰلِكُمْ جَزَاءُ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ ۗ وَإِن مِّن جَزَاءٍ فَكَّرٍ إِلَّا فِي أَعْيُنِ السَّاعِيْنَ ۗ وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ هَٰذَا مِن بَشَرٍ لَّا نَرْجُوا بَعْدَ الْحَمْرِ الَّتِي قَطَعَتْ ۗ وَإِن مِّن جَزَاءٍ فَكَّرٍ إِلَّا فِي أَعْيُنِ السَّاعِيْنَ ۗ وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ هَٰذَا مِن بَشَرٍ لَّا نَرْجُوا بَعْدَ الْحَمْرِ الَّتِي قَطَعَتْ ۗ

و فيه نعمت بزرگان و مژگانان و باران آید میان برودان بشارت فرود آمدن و غیره که تعبیر از کاره دریا از باران بود که آن لافران گاو دان
 بر آن آمده بودند و قال الملك ائتونی به نه و گفت پادشاه او را در اورد فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک فاشک ما بال النجوم التي قطع
 آید یعنی سلطان سرتی یکدیگر این عیالیه پس چون آمد او را قاصد گفت یوسف باز برو لب طرف اکت خود برو که پس به سرین چه حال کن زن نیست که قطع
 کردند و ستیاری خود را بدستی پروردگاری بگردان و نداشت تا مر تبه نبوت را ظاهر نماید پس قاصد بطرف پادشاه آمد قال ماخطبتک فی ذلک و اذرتک یوسف
 حق نفسه ماقلت لک ما اهلنا علیک من سوؤة ط گفت پادشاه چه حال شماست چون خواستش کردید یوسف را از جانبش گفتند نیاید است پادشاهی
 ما نسیتهم بر یاد بدی قالت اموات الغیر تراش حصص الحق ذاتا سرا و نه عن نصیبه و انه کین الصید قاتنه گفت زن عزیز کنون ظاهر شد حق
 من خواستش کردم او را از زبان او بدستی آن از ما و تان است ذلک لیعلم انی لکنه بالغب و ان الله لا یهدیک الا لک الخائضین ه این تا که
 بپای پادشاه بدستی من خیانت نکردم عزیز را غیب او بدستی اسلامت نیکند فردان بر و ما ابرئى هنى نفسی ان النفس لا تأسیر بالشیء الا ما احرما
 در حق طوان سرتی غفور سر و جیم و بری نیکم جان خود بدستی نفس بر تبه حکم کننده است بیدی اگر کسی هم کند پروردگارم بدستی پروردگار من خشنود
 مهربان است یعنی عصمت من از پروردگاری است که در دستهاک هم و اجمع بود که در خواب و تعبیر دلون یوسف سابقی در توره مذکور نیست خاص در آن مجید
 تفصیل فرموده است هیچ جایی مخالفت نیست ما خود توره است مطابق آن میفرماید قال الذلک ائتونی به استخذه ل نفسه و گفت پادشاه پادشاه
 مرا باو خالص کنم او را بری جان خود پس آمده شد یوسف و پادشاه جواب خود مجید بیان کرد و یوسف جواب فصلی بنا که باقی مانده بود نیز پادشاه باو چنانکه در توره
 مفصل است و در آن مجید از ان اشاره میفرماید فلما کلمه قال اذک الیوم لک الدین انما یکین امین پس چون یوسف کلام تعبیر پادشاه کرد گفت بدستی تو امر و
 نزد ما صاحب تر است درستی و تانیکال بعد تعبیر خواب پادشاه مشهوره فرود چنانکه در حدیثین عباس مطابق در سن ۲۰ فصل ۳۰ گزین است و چون امر کرد
 مثل یوسف نیافت یوسف را طلبید تا بخار شود قال الجملی علی آخرین الا آخرین ائی حفظ علیک ه یوسف گفت باز مرا حکم بزبان زمین مصر
 بدستی من نگاهبان کا خانه پادشاهی ام و ذلک ام بخت آیدگان که در قحط خواهند آمد حضور علی اند علیه وسلم فرموده اند هم کند خدا یوسف را که چنان فی الفور امرت
 طلب کرد و گفت مکن الیوسف فی الاخرین یبتوا و منه حیث تبت الی صیلب برحمتنا من نشاء و لا یضیع لکم الحنین و چنین قدرت
 داوود را یوسف در زمین جایی میگرفت از ان جائیکه میخواست میرسانیم برجت خود از که میخواهیم و ضارح نیکیم اجر نیکو کار او که اجر الاخره خاص الذین
 اءتوا و کانوا یؤمنون و بر غنیمت آخرت بهتر است برای تقوی و ایمان در وقت عمر یوسف سی سال رسید و دختر و طفیر مسات آسمانی که یوسف شاه
 و جایا ذخیره عله تا هفت سال عیاب جم زوق قبل از قحط سالی سپری پید شد که نامش شهابا چون مصیبت را یوسف فراموش نیسان کرد و بود درگیر سپری پیدا
 شد که نامش انیم نهاد که یوسف از زمین سوخ بار بار گردید پس شرح هفت سال قحط پس یوسف نداید است مصر این بفرخت و قحط در تمام ممالک افتاد و خبر
 عله مصر بیقویب در کنعان رسید پس در پسران را سو ان بیامین از بی بی خریدن عله مصر حکم نمود و جاء اخو یوسف قد حلوا علیک و فرقه و هم له منکر و
 و آمدند برادران یوسف مصر پس داخل شدند بر او پس یوسف شناخت او سازاد و تان را بی او اوافد بود پس یوسف نا واقع خود را کرده بدستی پرسی که از کجا
 آمده ای گفتند کنعان یوسف را خواب آید و بیاتان گفت که شاه جاسوس ای بابی معاینه زمین آمده ای گفتند نه بلکه برای خریدن عله که پسران یک پدرم یوسف گفت
 نه بلکه شاه جاسوس آید در آن وقت گفتند که غلامان شما و دانده و جزو پسران یک شخص ایم خورد نورد است و یک بهم نیرسد یوسف گفت که همان وجه گفتن شما
 جاسوس آید که یوسف دروغ گفت شو که در اصل تلاش یوسف بودند پس امتحان کرده خواستید شد و قسم زنگی فرعون که شاه بغیر امتحان گذشته خواستید شد و قسم
 در میان سابق بسوی خود است بود در زمان هیچ مطلق منع شده و درین باسلام قسم نه ب نظر ضرورت حسب پیشین امین با ز و قسم سومی جلوس شده است گفت
 که یکی را بفرستید تا بر خود را باو قاصد روز عقید داشت باز گفت که شما مرا هم می آید یکی را بگذارید باقی نهد برید بر خود را باو بدست مردن او را از سلامت کرد که
 میگویم که ان باو کوچک بینی یوسف را تکلیف نمیدید همان تکلیف با عاده شده است و نظر تو وسط ترجمان نمیدانند که یوسف چون حال است و یوسف همه

استخوان برآی یوسف پس یوسف بگریخت و با نام پدر و بر کوشان شمعون را که قصد فرخت یوسف لعل کرده بود بست بعد از آن یوسف حکم داد که غلام
 ایشان را در دایره این جزا آوردند که یوسف کرد برای استخوان بر بعد از آن که دادند که آیا لایق نزدیکی شده اند یا نایا امانت داده اند و محبت با یوسف بنیامین میزدند
 آن وقت نزدیک داشته باشند بهر دلیل که بمان نمان میرسد پس لعل باز رفتن در حال میان آنها که میفرمایند و خدا چه هم میخازیم قال
 انشوتی باک کلمین اینکلی توفی اونی اوف الکیل و انما خیر المیزان و چون تیار که شاز به تیاری گفت بیدارید بر لاری برای شما از خوردن آما
 نمی رسید که برستی من کامل میکنم کیل را من یک مسافت کند گاهم فان گم توفی به فلا کیل لکم عیدی و لا تظنن انکم و در گزیدید بر آن پس یوسف
 کیل برای شما از من در قریب شوید که حق شمعون مرا قالوا ساوا و دعاه ابا و انا لفا علون و گفتند نزد وی طلبش خواهیم کرد از پدر خود بدستی ما بر آید گفتند
 و قال لفتنیه اجعلوا بیاعهم فی مجالهم لعلهم یغفروها اذ انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون و گفت یوسف علیه السلام پس از زمان
 خود رسید به حال شان در حال میان آمدن در یافت نمایند چون باز گردند طرف این رخ در آنکه رجوع کنند بطرف تصرف در حال پس چون و این منزل
 شد و یکی جوان فرخورد برای وانه بشاید اندر آن شنش دیده گفت کدول جمله بجا نماند و کبسان بیدار فلما رجعوا الی اهلهم قالوا ایانا منع منا الکیل
 فامرین معنا انا انما الکیل قالوا لکم لخطوبنا پس هر که بگریزد که طرف در خود با گفته ای پیدا باز داشته شده است از این غیر از خود از آن کیل پس
 بفرس با یوسف را کیل آریم و بدستی بزی او بر گشته ساختند که گاهیم قال هل انتم علیکم و لا انما انتم علی اهلهم من قریب طلعت سائر جافا و جوفهم الی حین
 یعقوب گفت آیا احوال گزیده شما را بر بنیامین گزیدند که احوال کرده بودم شما را بر پدرش از قبل پس اندر بیعت است از آن احوال حین است و ما افقوا اصاعهم و حد
 بیعت تمام شد که هر چه در دست خود داشته اند در پدر آورده شده طرف شان پس همه یعقوب ترسیدند و زدی گرفتار خواهند شد و یعقوب گفت که برای
 میگردید یوسف نیست شمعون و بنیامین و سیموایه و لویا با ما بیخویم هذیه نصیرا نمنار حشر النساء و میاید اهلنا و لخطب استان و زیداد شکر یعقوب
 خلیف کیل گزیده گفته ای بر ما میخواستیم نیست نقدی که رد کرده شده است طرف اینی بی بییم و طعام کریم این خود را از ساختن ما میخواستیم باز خوردن
 و زیاده کنیم بهر پیش کیل خرابان است و غیر خراب تر میگویند پس در بن گفت که اگر من بنیامین را بیارم دو سیر این را بر بخش قتل بنا او گفت که سیر
 سیر را تا نخواهد رفت که بر پدرش یعنی بقول شما در سبلا برین هم فقی رسد و بر زمین قحط بود آنچه آورده بودند خوردن پس در گفت که بر پدر دیگر فله بیاید گفتند که
 مختار سلطان بنا که گفته است که اگر بر پدر خود آنچه سید آورده ایم را نخواهید دید پس یعقوب گفت که در گفتید با من این بدی کردید گفتند که آن مرد خطا خوان
 دریافت کرد و گفت که در شان زنده است و شمار را باری دیگر است ما حسب محاوره گفتیم بن قصور را بصیت قال لکن امر سیکه معاکره حتی توفون متوقفا
 من الله و انتم الی ان یحاطیکم و گفت غلام فرستاد او را با شما تا الله بیاید مرا چه از خدا ایستد خواهم آورد او را اگر الله احاطه کرده شود شما پس میرو گفت که من
 نما من ام اگر نیارم تا بد گناه این برگردم است بعضی میگویند که قسم ختم المسلمین علیه السلام خوردن سیر بیعت نزدیک خبر حضور صلی الله علیه و سلم مشهور و معروف بود و
 با اجازت دادند که میفرمایند فما ائود موثقیهم قال الله علی ما تقول و کیل پس چون آوردند یعقوب عهدی گفت الله در آنچه میگویم و کیل است و
 قدی تحف مثل مدفن لبسان و شهد غیره همزه برای غزنی یوسف ساخت و قال لینی لا تلذ خلوا من باب و احدی ثا د خلوا من ابواب متفرقه
 و ما اعنی عنکم من الله من شیء طار ان الحکم لایله علیک توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون و گفت ای سیر نه داخل شوید از
 یک دروازه و داخل شوید از دروازه های متفرقه و منی نیکم از خیر نیست حکمی که برای خدا بر توکل کردم بر ویس باید که توکل کنند توکل کنندگان که اگر چه
 حق است و ما شمس آمده آید که از تقدیر علاج نیست چنانکه میفرمایند و ما دخلوا من حیث امرکم انوهم ما کان یعنی هنم من الله من شیء الا حاکم
 فی نفس یعقوب متوجه شد و ما تلذ و غیره میماند و لکن اکثر الناس لا یعلمون و او هر گامیکه داخل شدند از جا بیکه حکم کرده بود او شاز بر ایشان فنی نه کرد
 نزد ایشان زنده چیز شکر بود یعقوب که جاری بود از او بدستی یعقوب بر آینه صاحب امی بود در آنچه تعلیم کردیم از او لیکن اکثر آدمیان نمیدانند یعنی کفار
 سیدند آنچه از این گفته بود در این سوره یعقوب است که یوسف را در این سوره میفرمایند با یوسف را در این سوره میفرمایند با یوسف را در این سوره میفرمایند

که خبری از وی نماند تیار نماید تا آن وقت بواسطه بخوریم و نینماید تا جانان ما برید از نعمت رسیدند که شاید غلام خوشبختی که در سابق تقدیر جلال بادشته بود و این حرف را در وقت گفتند که قیمت غلام سابق در حال بافته شده نظریان المصاحف قیمت آورده ایم اینها را در وقت تسلیم نمودند که خلاصی میدارند جلال شانها را بداشند همچون را نیز سیر کرده اند پس تحفه تیار کردند تا آنکه یوسف آمد پس آمدن خانه سجد نمودند پیشش کردند پس یوسف خیریت پرورد یافت کرد تا آنجا که دادند که هنوز زنده است و باز بنیامین را بر سرید که این برادر خود شماست و گفت که ای فرزندان من خدایتان را بدانم با و از آن جوان تانی هتعالی اشاره نمودند از حال برادر تفصیلاً میفرمایند و گفتوا علی یوسف اوی اینه احاء قال فی انا احوک فلا تبشیش بما کانتوا کفکون و چون داخل شدند در آن خانه با تحائف بر یوسف کشید و طرف خود را در خود گرفت یعنی پوشید برستی من برادر تو ام پس نا امید باش بدانچه عمل کردند نسبت من در یوسف در خلوت رفتند که در باز نشستند این را تا آن مقام جلالت دینی بنیامین بگذاشت و برای مصریان جداگانه نهادند که مصریون همه در مسانتران بخوردند و مگر او را با هم بران خوردند میباشند هر یک به ترتیب نشانند پس از پیش خود برای هر یک طعام میداد و برائی بنیامین قالی برابر خود میدادند از آن بلاد و بلاد دیگر گفتند که جلال هر یک بر یک دیگر تواند کرد پس هر یک در جلال هر یک کن و کاسه بین معیت در جلال برادر خود نشان بنده فلما جسدتم یجم یجم جعل ایقانه فی منزل جسدتم پس چون تیار کرد دار و فرستاری شان کرد کاندسیدین در جلال برادرش پس جوان سجده بر سره قنبل از شهر بر شدند یوسف بدو فرمود گفت که در پی شان برو و بگو که چه عرض کنی بری دیگر کاندسیدین عزیز تو را بخانه حضرت محمد آمدن مؤذن ایها العبد الذلیل من حقون و پس با دوازده دوازده دوازده دوازده دوازده برستی شما بر نشیند زنده اند یعنی بنظر آنکه یوسف را زود زود ببردند و بودند قالوا و اقبلوا علیهم ما ذاقنا نقیة ذوق و گفتند با و از آن یوسف و متوجه شدند بر سران و امیدی از چیرگی کردید قالوا انفقوا صواع الملائک و لین جلدیه حمل بغير قنایه سر علیهم و گفتند هر یک از مؤذن گم کردیم صلح ملک و برای آنکه ارداو را بجا راست و مؤذن گشت که من بدان دلیل اسم فالوا تا الله یفقد حملهم ما جسدتم نفسیة الا کرمین و ما کانت ساری قین و گفتند پس از یعقوب قسم خدا است بر شما از آوردن برادر خود دانستید نیاره ایم تا که ما را بکنیم عزیزین بپاسوسی و مستقیم سارقان جانان را پس آوردن قیمت بشما ظاهر شد قالوا فما جزاءه ان کند کند باین و گفتند که پر از آن در وقت صیت جزاء او اگر باشد مدعو قالوا لعلنا ان من وجد فی رحله ففما جزاءه ان کند کند لک عجب الظالمین و گفتند پس از یعقوب که جزاء او هر که یافته شود ان در دوزخ است پس او جزاء او است یعنی کشته شود چنین جزا میدهم فلما انما را بر ایم بعضی از دستور حکم است در وقت قبول کرد واضح باد که معانی در ۳۳ فصل و فصل ۳۴ تکوین جزو دوزخ نشان قتل بود و میگوید با و علیهم قبل و قال یخینه ثم استخرجنا من و قاء اخیه و کذکذک اذنا یوسف طس شروع کردند نظریه های برادران قبل از طرف بود با جلال آنان و از طرف بر یوسف چنین بر روی برئی بنیامین یعقوب فتوی گرفتیم که کانت لیا حد احاء فی دین الملائک الا ان یشاء الله طوفه در حاجت من نشاء و فوق کل نبی علیهم السلام بنویسند بگری و برادر خود از دین یا شاه مصر گر آنکه خواهد آمد میبندد دعوات ترا که میجویم و ما است بر روی علم و اناس و پس شهر زود یوسف آمد یوسف گفت آنچه کار کردید بود گفت که چگونه خود را پاک گوییم چنانکه در فصل ۳۴ تکوین است و اولین کسری ففما جزاءه ان کند کند ان کند کند ان کند کند از این دزدی کرده بود بر دزدی که برائی او بود از قبل اشارت میدادی حاصل است که تیان بر خود آورده بود و در کنارش یوسف در آن زمان بود چنانکه در اوایل تفسیر این سوره از دس ۳۴ فصل ۳۵ تکوین گذشت بدان نظر یوسف پوشیده در شسته سخت غصه شده است یوسف فی نفسه و لم یسجد لها لعمرة قال الله شرکنا ناء والله اعلم بما تصفون و پس پوشیده داشت یوسف و نظایر کرد آن قیمت سرفه را برای شان بدل گفت شما بدترین از روی منزل ای زود خواهد آمد داناست بدانچه وصف میکنید مرا بزدی کد آن حالت دزدی را حاصل شیخ خواهد بود هر چه علم قالوا یا ایها الخیرین ان لا یباشیرکم ابراهیم احد ا حکانه انا انک من العسین و گفتند ای عزیز بدستی برائی او دیدیم شمشیر گریز پس گریز گری با ایچالش بدستی امنی بنیم از تنگ کاران قال معاذ الله ان یخذلک من وجدنا معنا عید الا انارنا العظمون و گفتند پناه خدا آنکه گرییم کسی را گرنگه یافتیم متلع خود را زود او در بدستی او دین اخذ عوض هر کسینه فالمان باشیم بزد و تفرقه بنظر اختصاص قصه از پس رفتن بنیامین

بیت نزد یعقوب نیست و بعد از آنکه واپس آمد از نوبت آمد فصل ۲۲ که است چنانکه سیر ما بر ما است و انما انزلناه من قبلنا لعلکم تتقون
 که قدما انزلناه علیکم وقرآننا من الله وقرآننا من قبلنا لعلکم تتقون وقرآننا من الله وقرآننا من قبلنا لعلکم تتقون
 پس بر یکا که امید شد از آنها گردن سرگوشی گفت کلان شان عقل یعنی بود اینها نیز بدستی پدرشما تحقیق گرفت بر شایسته خدا را در قبل از هر کردید بفرمود یوسف
 بدان سبب در بلا گرفتار شدی پس جدا شوم از زمین مصر تا آنکه حکم دهد برای من پدر من یا حکم کند احدی بخلاف من بنیامین بر من و او بهتر حاکمان است
 ای ای که قوت تو ایالات آنست سراق و ما شهیدان را ایما علینا و ما کننا للغیب حفظین باز گردید بطرف پدر خود پس گوئی می بدی بدستی
 پس تو زوی کردی اگر یعقوب که میگفتن فدودین شان این نیست گوئید نه گواهی دادیم که بر آنچه استیم و نبودیم بر بی غیب نگاهبان و استیلا القدر
 التي حکمنا فيها و اجزا التي قبلنا فيها و انما الصدقات من الله ورسوله و ما یغنی عنکم انتم و اولادکم من حمله حکم خدا
 از یوسف شده بود چنانکه گفتیم پس آن آمد عرض کرد یعقوب چون رویای یوسف صادق میدانست گفت که باز دستاره بر او زده بود از آن کال که
 لکه انفسکم امر اقصا و حیل منسی الله ان یاتنی بهم جمیعاً لانه هو العلیم الخبیر گفت بلکه زیت و از برای جانهای شما نفسهای شما
 امر را پس صبر کنید بهت قریب است الله که در میان جانها حکمت است و تولى عنصرو قال یا اسعی علی یوسف و ابغضت غیبت
 من الحزن فهو کلیمه در گردان شد از نشان گفت بخدای افسوس رسید شد هر چه پیش از رخ شد قالوا نال الله قتلوا کسر یوسف
 حتی تكون حرماً و تكون من الهالکین گفت قسم خداست همیشه یا خواهی کرد یوسف را با اشی مجنون عقل یا ایشی از بلاکان قال انما الله عز
 و جل جبرئیل الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون گفت شکوی مکرم سخت رخ خود و سخن خود از طرف خدا رسید نم از آمد آنچه نید شکایت نید از خدا
 من و تنی در عیبت نبی اذ هبوا فتمسکوا من یوسف و اخیته و لا تأیستوا من شرفیم الله طان که با ایشی من شایسته الله الی الله
 الکفر من اسی پسران من برویتا لاش کیند از یوسف و برورش و امید نشوید رحمت خدا بدستی تا امید نشود از رحمت خدا که قوم کافران پس از
 تا لاش یوسف و برورش مصر آمد فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها الضمیر منسا و اهلنا الضمیر منسا و اهلنا الضمیر منسا و اهلنا الضمیر منسا
 علینا طان الله یخبر المتصدقین پس چون داخل شدند برو گفتند و غیر گرفت اول را سختی آوردیم متاع کاسد پس کمال کین بر کمال و صدق
 کن بر بدستی الله خواهد صدقه کند کارها انوقت از برادران یوسف نبی نبود تا کلام در جواز و عدم جواز صدقه نسبت ایشان کرده شود پس بود مطابق
 فصل ۲۳ که کورین از ویس ۱۱ کلام با یوسف کرد از جمله گفت که پدرم گفت که از راحیل در یوسفی اگر نخواهید آورد از نعم در قبر خواهید نهاد
 چنانکه در توره مبین است در انوقت یوسف غبط خود را تراست نمود قال هل علمتم ما فعلتم یوسف و اخیته اذ انزلنا هلون گفت امید
 چه کردید با یوسف و برادرش چون جاهل بودید که یکی را از دیگر جدا کردید و یوسف آنچه نمودید در انوقت یوسف از راز بر گریست در انوقت قالوا انک لانت یوسف
 گفتند یا تونی بر آئینه یوسف قال اما یوسف و هذا اخی ذک گفت منم یوسف و این برادر من است در انوقت برادرانش بر ساشند یوسف پدر خود را رسید
 پس از کمال حیرت جواب دادند و همه راز خود بطبیعی و گفت قد من الله علینا انه من یق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین و احسان
 کرد الله بر او چه بدستی هر که تقوی کند و صبر کند پس بر شی الله ضایع یکدیگر نیکو کاران وقت قالوا لله فقد انزل الله علینا و انک لانت یوسف
 عرض کردند بدستی پسندید از خدا بر بدستی ما استیم بر آئینه از گنا بکاران قال لا تریب علیکم الیوم و یغفر الله لکم و هو رحیم الرحیم گفت
 نیست تغیر بر شما امروز بخشد خدا برای شما و ارحم الرحیم است که در جاه از احقن شما و سید نجات قوم باشد و منبر خود را در و سال گذشته است برادران گفت
 که شبانی روید و بر بزرگوار آوردید و قصه در آنکه در فصل ۲۴ که کورین است تا آنکه خبر برادرانش بفرمودن بود خوش مسرور ساخت پس بر همه بر سر
 طلبش فرستاد و هم تمیص خود چنانکه خدای میفرماید اذ هبوا یقینتی هذا فالق علی وجه اخی بآت بصیرا و اقولنی باهلیکم لکنین بید
 بن تمیص من پس عینا زید بدوی پدر من آید مینا و یاریدال خود با نام و اختلاف است و لکه یعقوب با مینا شده بود یا ضعیف الصر غالب شق آخر است

پس مراد بصیرت است و لما فصلت العیال قال ابوهم ای ایوسف یوسف کون ان تعذر ان ورجل فاصلة فایت قافلته من مصر فاصلة
 منزل ما گفت پیدایش بدستی من هرگز نمی یابم بویوسف اگر جهالت منسوب کنید قالوا تا الله انک یعنی خداوند تقدیر خواهد شد
 بدستی تو بر آید و خطای سابق در مقدمه یوسف هستی پس بجزله برادران بگفت که من خبرت یوسف یعقوب بودم از آن جهت که یوسف از گمشدگی
 بر سر پاهای من غمت قرص مان بود و در هر عرصه متفاوت فرسخ شتابی قطع کرده زید بشارت آورد و گفت ای یوسف زنده هست یعقوب گوار نظر خواب یوسف
 و شمیدن بوی یاسمن زنده می دانست مگر باز در تعجب افتاد و تمیص با بوی یعقوب افکند چنانکه میفرماید فلما ان جاء البشیرا لفته علی وجهه فانه قد
 تصایغه قال انما اقل لکم انی تعلم من الله ما لا تعلمون پس هرگاه آمد بشارت و منده قبل از قافلته از اخت تمیص با بوی یعقوب پس باز گشت می
 گفت ایانه گفتم بر بوی شما بدستی من میدانم آنچه ندانید قالوا بانا استغفر لک انما ذنوبنا انما کنا خطیئین ه گفته ای پروردگارا استغفار کن بر بوی ما که ما این را کرده
 ما بودیم خطاکاران قال سوف استغفر لکم ربی ط الله هو العفو و الرحیم ه یعقوب گفت شتاب استغفار خواهم کرد بر بوی شما بدستی آن عفو رحیم
 است که شب سبت یعنی جمعه یابید دعا کرد و قصورات شان خود یوسف معاف کرده بود و اگر آنچه حق خدا بود نیز معاف شد زیرا که نبی معصوم بگرم بود و این جمله
 انما یابو و کذب و کذب انبیا است پس معقوب یانی بخندد گزانه با شش شصت نفر چنانکه تقدیرش فصل دوم کون ارد و بر شمر و بجز اینش نیز تا ایوسف استقبال مقام جشن در راه
 پس یوسف تیار کرد و مقام جشن بر استقبالش بود یکم قبل از رسیدن یوسف که استقبالش ایسا بود سید چنانکه میفرماید انما ذنوبنا انما کنا خطیئین ه و ایوسف که در راه
 الله امینین ه پس هرگاه داخل شد بر یوسف هم کرد بطرف خود پروردگاری یعنی خاله خود را و گفت داخل شوید بصبر و خسته خلاست با من و رفع ابوی
 علی العرش و خروا له سجدا و قال یابا هدا و اول من یؤدی من قبل نقد جملها سرفی عطاط و بلند کرد و پدر و خاله خود را بر تخت را و نشاند
 بنبله بر بوی او سجده و گشت ای بر من این تاویل خواب منست از شش کوزه است که از پروردگاری من درست و قدر الحسن فی اذ احسن من اللحن و
 حاکم من البدن من بعد ان سمع الشیطان بینی و باین نحوئی ط این سرفی لطیف ما استاده انه نوا علیهم الحاکم ه و یکنی کردین چون کلیم
 کرد و از قید و زنجار از محاسن کنگان بعد از آنکه سوار داشت شیطان در میان من و در میان برادران من بدستی پروردگاری من صاحب غفلت بر بوی حاکم
 خواهد بدستی آن در ابا حکمت است که چون با من بدستی از تقدیر اندیش یعقوب و برادران یوسف و غیره بصبر رفتند و خود یوسف زعفران رفت و تجویز ملاقات
 یعقوب و غیره با فرعون نمود چنانکه منصل فصل ه ه کون است و مقام جشن مسلط نمود در میان اول خود جمله زنده مصریان داود و ملذز یوسف خریدار چهار بار
 زعفران خندان زعفران در مصرین کاهندان یوسف بعضی غله گرفت و جمله غلام فرعون شدند پس بجای مناسب مصریان را آنگاه که در آنجا تخم از یوسف گرفته گشته گشته
 نمایند و صیغه چغنی حق سر کار آورد و از استنیان در زمین جشن یکیت پیدا کردند و بسیار شدند یعقوب معذرت سال در زمین زنده مانده بصر یکصد و چهل ریخت
 ساکن رسید و هنگام نزه و صیبت کرد که فرارم در جانیکه پرانم هستند در کنگان دفن کنید برائی جنبه پس آن دعا کرد که یوسف پس نش منسا و فرمود اطلبید یوسف
 منسا را بدست چپ خود و فرمود بر راست دست خود مقابل یعقوب آورد و منسا کلان درست است یعقوب بر سر یعقوب نامی شده بود ولیکن از احوال یوسف
 را بر عکس کرده فرمود بدست چپ یوسف بدست راست خود آورده و دعا کرد و چونکه یعقوب را ظاهر شده بود که عبد الله بن سلام فرمود میاید خوانند شد و منسا را
 بدست چپ خود گرفت و جمله را در عماره و قات کرد و تا چهار روز بر دامه کرد و در طیعیان در خوشبو با نمایند و بعد از اجازت فرعون یوسف معذرت
 خانه اش را در زمین کنگان برائی دفن بردند باز و پس آمدند و برادران یوسف بخوف آمدند و بعد از یوسف سختی برسد طلب منفرت گناه خود از یوسف
 نمودند که بدوست کرده رفتم است او معاف فرمود پس یوسف یکصد و ده ساله شد و هنگام وفات وصیت کرده که استخوان مراد وقت خروم بر مصر کنگان
 دفن کنید چنانکه میفرماید و ان یتخی من الملائک و علیتی من اادیل لاه و یتب اناه طهر السموات و الارض من اذی و فی منی اذی و انما
 توفیتی منسا و الحق بالصلین ای بپروردگاری من راوی منظمی و تنمیز کردی مرا از تعبیر سخنان خواب پید کند و منسا در پیش لوزنا صیب من
 و نفرت وفات و مراد حالتیکه مسلمان باشم و لاحق کن مرا با صانعان پس انتقال کرد و در مصر یکصد و ده سالگی در دنیا گذشتند و در مصر

در قید افکندند و عمری سالی خلاصی یافتند و کلام شد و عمری و نه سالگی با یعقوب باز ملاقات شد پس در قدر ضعیف است از جمله اقوال قول کلی تحقق مطالب
 توحید است که نسبت در سال از یعقوب ثابت بود و پیش از آن یکی منسا کلان دوم از نیم یک و غیره نام نوجوانان یوسف علی السلام است ذلک من لیسوا
 فوجیه الذک حو ما کنت لذبهم اذ جمعوا امرهم و هم متکرون و این اخبار برای جنب است و می گویم از اطراف تو و بروی زوشان چون جمع کردیم
 امر و شان را و حالیکه بر سیکرند برادران و ما اکثر الناس و کتختت یومین و نسبت اکثر اوصیان بلکه در چه تریس کنی ایمان آورندگان بود و کتخت
 از یهودیان تعلق پیدا کرد تا این زمان منکر نشده بودند با توره مخالف نیست و ما نشانه حکیمه من اجر طران هو الا ذکر للعالمین که طلب نمایی از اهل
 بر او جری نیست این گرضیت برای عالمیان و کاتبین من ایه فی السموات و الارض میراث علیها و هم عنها معر ضنون و بسیاری آیه در قرآن
 درین حال بر حدیث اند میگزند بر جانان از ان اعراض میکنند و ما یومین اکثرهم بالله الا و هم مشرکون و ایمان نمی آید بلکه بلایه غیره بنام خدا
 میگویند و در حالیکه آن شرک کنندگان دیگر از معترف نیز میداند انا حیوان کانیهم غاشیه من عذاب الله اوتاییم الساعه بعتهم و هم
 لا یقرعون و ایس با این ماده اند که می آید و شانرا پیش از عذاب خدا یعنی فتح که می آید و شانرا ساعتی وقت بدینا گمان در حالیکه خبر از آمدن
 در وقتیکه تو بر پروردگار خود رسیده و قتل هدی است یعنی اذ هو الی الله علی بصائرنا و انا و من اتبعنی طر سجن الله و ما انا من المشرکین و اگر
 این راه است که سوزانم طرف خدا بصیرت من و اگر پرورش و او است غلطیستم از شرکان و اگر شرکان گویند که پیغمبری آدم مخصوص شد چاره شسته نیاید و پیش
 میفرمود ما امر سنا من کتبت الا یجالی الیوم من اهل القره طافه کسیر و فی الارض قیظرقا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم
 و نذاس الاخر و خیر الذین اتوا طافا فلا یصلون و نه و ستادیم از قبل تو که در ادرا که وحی کریم بطرفشان نازل شهر را ایس سوز میکنند و زمین بسجند
 چگونه شد انجام المکر از قبل شان بودند و پیش از آن حضرت بهتر است برای کسانی که تقوی میکنند خصوصیت در ان نظر تمیل و بهر طایفه است و نه با جره و سر
 و غیره نیز خبر از رب بازن خواستند و حتی اذ استایس السهل و طنوا انهم قد کذبوا جاهم بصرنا فصحی من اننا کما طما چون ما امید شدند و کلا
 از ایمان تو هم دلمان کرد که بدستی پیغمبران تکذیب کرده شدند بیانی کفار آمد و شانرا نصرت ما یس نجات دادیم هر که خواستیم و قوه تشدید تو بکترین قدرت
 است و در صورت محسوس است که گمان کردند بدستی آنان دروغ گفته شدند که کفار نسبت شان دروغ گفتند و قدرت تصنیف المومنین عایشه یعنی
 عنه شکر است و لا یذاسنا من الیوم الی یومین و طافا کرد و در پیش و در بار قوم گنا کاران لقد کان فی قصصهم حبره لاولی الالباب ما کان
 حدیثا یغترفا و لکن یضدین اذینک بان یدیر و تفصیل کل شیء و هدی و مرجعهم لوقور و یومنون و ما فیها است و تفصیل انیا و جره بر
 این غفلیانیت حدیثی افزا کرده شد ولیکن تصدیق آنگاه بود اوست و تفصیل هر شیء عزایت رحمت برای تو می که ایمان می آید سوسر کل عمل
میکه چهل و سه ایا قسمت درین سوره نیز عید تو در و غیره است چنانکه در سوره اول بود و نظر بر این متصل کرده شد و کفار میگفتند که بخاور
 خدا بر اوست پس چرا در این با محمد علیه السلام رسول شد نظر بر ان اولایات نبوت میکند باز فرم شک شان میفرماید بیشح الله الرحمن الرحیم
 بنام خداوند بسیار بخشننده مهران المشرق ذلک آیت الکتب ط و الذی انزل الیک من ربک الحق و لکن اکثر الناس لا یؤمنون و از
 سی و یک انیا در سوره توبه چهل کتب سله آن و در آیات کتاب قرآن است و آنچه نازل کرده شده است بطرف تو از پروردگار تو است یعنی بوجه انما
 ولیکن اکثر اوصیان ایمان آوردند و از نصیحت آرام سستی با اوقف اند چنانکه میفرماید الله الذی رفیع السموات بغیر علی تو و هاتوا استواء علی اکثر
 عدان و است که جبار پیدایش زمین بلند کرد آسمان را بغیر ستونیکه بیند او را در هر صدهش روز با ندامت گرفت بر روز نعمت بر تحت که درین اشارت صریح است
 حتم المرسلین علیه السلام است چنانکه در نامه عبران مصرم و بی شبه آسمان که در وی شکل اند که در وی وضع خاص آنها حدیث که عالم نمی بیند علاوه برین
 فصل نهم در نال صاف بعد چهار صد و نود و سال از بر اوی بیت المقدس خبر ولادت ختم المرسلین علیه السلام است پس حساب بر از نعمتی با منین مصره تا
 که در و در شمس و قمر افرات بر ربی حساب آفریده است چنانکه میفرماید و منحر الشمس و القمر کل یسیر فی اجلی شمس یدیر الا مر تفصیل آیات

لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّ مَثَلٌ بَدَأْتَنِي مِن رَّبِّكَ ذُنُوبًا وَإِن مِّن مَّغْفِرَةٍ لِّمَن يَخْتارُ
خود یعنی محمد علیه السلام ایقان کنید یعنی این روز همان روز موجودی که در بعضی ظهور خواهد نمود بصورت محمد علیه السلام است و آنچه خیال شماست که با وجود تساوی
محمد علیه السلام با غیر محمد شرف شد غرور بر احدت زمین و با احوال سخن بفرمود که معاشه کند چنانچه میفرماید وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رِجَالًا يَمْشُونَ
وَأَقْرَبَ أَطْرَاقًا وَذَرَفْتَ لَهُ فِي الْأَرْضِ نَاحِياتِ الْبِلَادِ لِيُخْرِجَ فِيهَا رِجَالًا يَعْلَمُونَ وَأَنَّ اللَّهَ يَصِفُ الَّذِينَ الَّذِينَ يَمُرُّونَ بِالْأَمْثَلِ
واحد و در خروج که ترش و شیرین خورد و کلان سرخ و در نمود دیگر تعینی لیس التها کسی پوشد شب را بر روز و بر عکس با وجود تساوی نسبت بدان که
را کلان بود دیگر یا خورد میکند آن فی ذلک لآیات لَعَلَّكُمْ يَتَّقُونَ ه بدستی برین هر یک بر آئینه نشانی است برای تو میکده فکر میکند یعنی ترجم است یکی
را بر دیگری که بر قدرت کامله اش و اللت میدار پس نبوت در یک جان بودن بفر حکمت است و ازین قریب تر نشود و فی الارض قطع ملحوظ است
و حبت من اعقاب و نزلت و تخيل صنوان و غیر صنوان یعنی بنا و و کجند و تفصل بعضها علی بعض فی کل طرف فی ذلک
لا یتل فقوم تعقلون و در زمین قطعات متصل میمانند از انکه با و در اعجاز است و خرا چند شاخه و یک شاخه تقابیت کرده میشود از یک آب و تقصیل مینماید
بعض شمار بعض در خوردن بدستی برین آیات است برای تو میکده فهمند بر رسالت تو و ان تحب تحب قولهم و اذا لنا انما انما خلق خلقی خلیفتم
و که تحب کنی انانگار نبودن شان رسالت ترا پس عجب است قول شان ای چون باشم خاک یا بدستی به آئینه خلق جدید باشم حالانکه اگر شکل نظری بود
آن اول مرتبه است هر یک یکبار که بار دیگر چه شکل است آن اصل خدای از انستند چنانکه میفرماید وَ الَّذِي أَنزَلَ إِلَيْنَا الْكُرْآنَ وَ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقُرْآنِ الْكُفْرَ وَ الْإِيمَانَ إِنَّ إِلَهَنَا لَلْعَلِيمُ
میبرد و اگر خود و اولئك الْأَعْمَالُ فَمَنْ عَمِلَ فِيهَا عَمَلًا فَلْيَرْجُ الْوَجْدَ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْأَعْنَابِ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِيهَا حِطًّا وَ هَ وَ طوقها در گردن آنان باشد و این اصحاب است از پروردگار
قیامت بدان دلان همیشه ماند گاندر چون حضور صلی الله علیه و سلم بعد فدا بجا آمد در آخر سوره یوسف است و ان تا بی که در جیب میفرماید و یوسف است
بِالسِّبْطِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا الْمُتَكَبِّرَاتُ وَ عَجَلْتَ يُطْبِئِدُ بِيَدِي قَبْلَ نِيْلِي وَ كُنْتُ وَ كُنْتُ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ هِمْ
قرآن بر حق است بیارن به اسباب از اسنان ایما بر باد فریب روزی که فلت سماک نذ و محضه الما یس مای علیهم همت و ان سر بک لشاید بعد عقار
و بدستی بر و در گار تو بر آئینه صاحب مغفرت است برای او میان بطلان شان یعنی در ابتدا و بدستی پروردگار تو بر آئینه سخت فدای گفته است بعد از یک
ظلم و يقول الذين كفروا لو أنزلنا آية من السماء لعلنا لن نؤمن بها و لو أنزلنا آية من السماء لعلنا لن نؤمن بها و لو أنزلنا آية من السماء لعلنا لن نؤمن بها
عذاب موجود از پروردگار و حتمالی میفرماید چنان نیست برای محمد علیه السلام ترسانند و گنا از ان فدا بستی و بزی بر قومی بدت سنده است بدت بنام
بر درجه است انکار نمایند پس الوقت واجب العقوبت خواهند شد و خداوند از ان زمان وقت است و بدستی با کسی که انرا خواهد شد چنانکه در نفس آن سفر شش
است گوناگونی هر چند قصد نمایند چنانچه در نسبت هجرت حضور صلی الله علیه و سلم که سیروز و چوبه و شب و تابش در روز چهارم و گلی بود و بدستی بر
حل خواهد یافت است پس دیگر و بعضی باز زبان نظر میفرماید الله یعلم ما تعملون و بعضی لای حرام و ان ترد و طول می کشند و بدستی بر
الهدیة از آنچه می دارد و هر گونه و آنچه که میکند از حرام و آنچه زیاد میکند و بر یک شی از او بقدرا است و یکی از حرام بعضی از قول سخن که شدن مقدره از حتم
شش ماه در زیارت آن بر عکس قیاس با دیگر که در دو سال و چهار سال چندین شکم میماند چنانکه در سب شافعی است علیه القیاس و انشاه و ان الکب
المشعاليه و سوره منکر من اسر القول و من جهه و من هو مستحفظ بالیس و انشاه و انشاه و ان الکب
بسیار است از شما آنکه پیشد که قول از انکه بر زبان و انکه پوشیده گفته است شب و صرف است در روز و معتقد است با این آیات و من خفتم
بخطونه و من امر لئول و سبک میفرماید سبک است از ان فی دربی میزند فدا و بدستی بر کسی که با و در روز از ان خذون ان الله لایعجز
و ایقوم حتی یغاروا یا یفسدوهم ذریدا اسر و بدستی بر کسی که با و در روز از ان خذون ان الله لایعجز

از نعمت تا آنکه تغیر کنند آنچه انفسها می شناسند و چون در او کند اندامی بدی برایش نبرد کند است برایش او نیست برایشی نشان یعنی اهل کفر سوا می او تعالی
 و اهل و طالب این چنین گوئی آنچه عامر بن اطفیل در بار سینه میفرماید که خلافت پیغمبر در جهت است که عامر در بیز و پیغمبر سید فرود آمد بارید گفته بود که من محمد علیه السلام
 را سخنان و لغزب فریب داده جدا خواهم کرد و تو شمشیر بر سر جونی پس عامر آمد که خوب بود و سخنان چنین در ناز و ولجده گفت و باش با من که کلام کنم با تو پس حضور
 صلی الله علیه و سلم ایستاد محاسمت با حضور صلی الله علیه و سلم کرد و در بد قصد کشیدن شمشیر نمود پس او افتاد از دست او شمشیر با جنس که خدا او را پس تا و نشد بر
 کشید نش پس حضور صلی الله علیه و سلم طرف او نگریست پس از بد او ترا که در او بود ملاحظه نموده گفت ای الله کفایت کن اینچه خواهی پس فرستاد و بر خدا صاعقه در
 روزیکه نمودار بر سوخت و عامر گفت که لشکری بر تو خواهم آورد حضور علیه السلام فرمود که منع کن ترا خدا پس عامر بعد چنین چنان مقول شد پس حضور صلی الله علیه و سلم
 را بلا که خلافت فرمود و نیز ستمی آورد از بلاکت کافر کیش چنانکه از امام حسن بصری روایت است که بود هر که از شیاطین حرب فرستاد بود طرف او حضور
 صلی الله علیه و سلم چند مردان که خوانند او را طرف خدا و رسول او پس گفت بر ایشان که خبر میدادند محمد علیه السلام آنکه میخواند طرف او آیا از دست یا سیم یا
 این یا پس پس گفتند از قوم قائله را پس جمع کرد نظر حضور صلی الله علیه و سلم بر عرض کرد که فریاد کرد کافر اولی نه غنی تر از او بر خدا پس فرمود بر او پس جمع کرد نظرش پس زبانه
 کرد و شکر گفتگوی اولی گفت میخواند محمد علیه السلام طرف پروردگار یکیشی تناسیم و نیمی منیم پس باز گفتند و گفته ای حضور صلی الله علیه و سلم سلامه زیاده نکرد
 اما بر مقاله اول دخت نمود پس فرمود باز گردید نظرش پس باز گردید نظرش پس در مجال که آنان نشسته بودند باز سید کرد او را و خواند او را و او میگفت مثل مقاله
 مذکور تا گهان مرتفع شد برایش پر شد بر سرشان پس آواز سخت داد و برق آوردند و بقیاس سخت کافر مذکور را در حالیکه صحابه نشسته بودند پس شبانی می آمدند
 تا خبر کند حضور صلی الله علیه و سلم را پس استقبال کردند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سید از ایشان آیا سخت صاحب شما پس گفتند آن نفر
 از کجا و انستید پس گفت گویند طاعت مستقبلان که وحی کرده شد هو الذی یزیک البرق خوفا و کهما و یبشی السحاب التعالک و یسبح
 الی کل یکل و الکلیکة من حیفة و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء و هم یجاءون فی اللیة و هو شدید الی الحالیة الی الی
 ذات که معاینه نماید شارق را برای خوف کفار مثل اربط علی اهل اسلام و بیدار بر وزنی را و نسیم کند با جود خداوند و لا که از خوف او و فریبید غلب از باران
 برق پس برساند بدان تا که خواهد بدان مجاوله کند در مقدمه خدا و آن سخت گیرنده است که دعوی الحق و الذین یدعون من دونه لا یجیبون
 کفیه شیء الا کما یسئلون و الی الماری لیسئل فاه و ما هو بالیغ طوما دعاء الکفرین الی الا فی ضللیه برای او خلدند است خواندن است و آنکه
 میخواند فریاد اجابت نمیکند برای نشان بخیری گزینش در کند و دست خود طرف آب تاب برساند برن خود را نیست آن رسانند آنرا بنظر دوری و
 خواندن کافران که در گراسی خلاف خواندن اهل اسلام که الله گفتنش بسبب او است وین همه روز و گذارش بسبب او است و برایشی آنجا و در جمله شیا سجد میکند
 چنانکه میفرماید و الله یتجدد من فی السموت و الارض طوعا و کرها و ظلالهم بالعدو و الاصاله در برای خدا سجده میکنند آنچه در آنها است و
 آنکه در زمین است و سایه عالم مثال است بسم و شامه که عبارت از ظهور و خفاست قل من مرث السموت و الارض طقی الله طوبی کسیت پروردگار
 آسمانها و زمین بگو الله قل انما خلقناهم من دونه اولیاء لا یملکون لا نصیهم نفعاً و الاضراً طوبی ایس میگیرند شو اولیاء که مالک نیند برای نسیما
 خود نفع و ضرر ایس مؤمن بصبر را ز نور ایمان مالک الملک را که جمله تابع نیست پیوسته بخلاف پرستیدن کافر همی بر طاعت کفر عقیدان خیالی را قل هل
 یتویس الا انهمی و البصایرة انهم هل تسوی الطلک و کتوسر فاکتویا بر است نینا کافر و نبیا مسلم آیا بر است تا یکبار کفر و نوریان امر جعلوا لله شرکاء
 حضور تحقیق فتنسب الی الخلق علیهم طوبی اگر آیند در برای خدا شرکاء که پیدا کرده باشند مثل بدایش خدایس متشابه شد بدایش برایشان حال آنکه هر قائل میدانند
 که بدایش خداییش دیگر متشابه نتواند شد اگر کمال مثل قدرت خلق میباشند آن هم بقدرت خداست باز بر بیدارش خدا نمیشود که منسوب بان کمال
 نیست چنانکه شبر ایسم میساخت لیکن قائم نبیانه باز انهم بقدرت خداست چنانکه میفرماید قل الله خالق کل شیء و هو الی القهار و بگو الخالق
 هر شیء است آن یکی قهار عقیدان است که هر شیء با خصوص شو و باک است از و مثل مؤمن و کافر برای اهل که بنظر منصف اسلام و شوکت کافران میفرماید

اترك من الشكوه ماء فسالت اودية فقدرها فان حثل الشئ لم يبق لها ماء فلو ما يوقدون عليك وفي التامر اشياء خيطية او مثلها
 مثله طائر كذا من اسنان آبس برطن شند شتهما بقدره باس برده شت سيل كف وچرك بالا واز انچه افزورند ودر وانش بلبي نيز وستمای چرك
 است مثل چرك آب یعنی بلبی برکی چرك باشد كذا لك نصيب لله الحق والباطل لا چنین بلین سفیر الله مثل حق و باطل که باطل در تدار مثل چرك بالا
 می آید اما ان الذی بقا ذهب جفا پس لیکن کف باس می رود ضایع بدستور باطل که غلبه یافته باشد می رود و اما ما یفزع الناس فیمکت فی الاضطرار
 ولیکن ان یفزع سید آدمیا از اس می نشیند زمین از آب و معادنی بدستور حق بالاخر غالب می ماند كذا لك نصيب الله الامثال لا چنین بیان میکند
 الله مثل باس کفار اهل مکه گوئی بصورت انما فضل مگر بالاخر سو خواهند شد بدستور بقره انما یستجابون للرحمن الخسوف بر می آن مسلمان که قبول
 کردندین اسلام بر می خدای خود انیکوئی است یعنی نعم و در دنیا جنت و آخرت والذین لم یحبوا الله لوان لهم ما فی الارض جميعا ومثله معناه
 لا قد وایه ط اولئك لهم سوء الحساب واما او هم جهلهم وینس الجاهل ان کفار که قبول نکردند بر می خدا اگر بدستی باشد بر می شان آنچه در زمین
 تمام مثل او با باشد هر گزنده که در بر می او شان بر می حساب است و جایی شان جنیم است و پست باز گشت جنیم فمن بعد انما انزل الیك من ربك
 الحق کن هو اعلمی ط ایاس آن نمیکنند و انکه نازل کرده شده است بطرف تو از پروردگار تو حق است یعنی بوجه مثل کافر که آن انما باشد یعنی برابر است
 انما یتذکر ذوالالباب الذین یؤمنون بهدا لله ولا یفقدون المیتاق والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویحشون انما
 ویحشون سوء الحساب ط جز این نیست نصیحت با بنده صاحب ابها آن نبی اهل کتاب که ایفا کنند بعهده خدا و کم کنند عهد او آن اهل کتاب که وصل
 کنند خیر را که حکم کرده است الله بدان آنکه وصل کرده شود و خوف کنند پروردگار خود را از خوف کتله بدی حساب حادث در مقدمه وصل رحم مطاعه باید کرد که
 بهترین عبادت است این صفت آن اهل کتاب است که چهل تن در کربلا بیان آورده بودند والذین صدقوا بینهما ووجه سرهم واقاموا الصلوة واتفقوا
 مع الله ورسوله وعلیهم السلام واولئک لهم الحسنة الشیئة اولئک لهم عقبی الدار لا جنت عدن یدخلونها ومن حل من اهلهم و
 انما وجههم ودر سرایتهم والذین یدخلون علیهم من کل باب و نصیحت می یابند مثل ابوبکر صدیق که میر کردند از تکلیف کفار بخوابش ذات پروردگار
 خود با قیام کردند تا او صرف کردند از آنچه نصیب کرده ایم تا از پوشیده و ظاهر و در می کنند بیکو خلق حق کفار را بر می شان است در آخرت بر شان عدن داخل خواهند
 در آن آنان در هر که صلاحیت دارد از پدران شان مثل ابو قحافة و از اولاد شان مثل عائشه و عبد الرحمن و غیره و فرشته داخل شوند بر شان و در دنیا
 و آخرت لذت ببر اب از صحابه که خود و پدر و پیشش ایمان آورده باشد و هم مال خود صرف کرده باشد مثل صدیق دیگر نبوده است سألکم فلیکم بما صدقتم فبیتهم
 عقبی الدار ط سلام است بر شما بچه میر کرد پس خوب است در آخرت جنت والذین ینقضون عهدا لله من بعد ميثاقه ویقطعون ما امرهم
 به ان یوصل ویفیدون فی الارض اولئک لهم اللعنة وکهم سوء الدار و ان یهدوا بینهما و کهم سوء الدار و ان یهدوا بینهما و کهم سوء الدار و ان یهدوا بینهما
 کرده الله بدان آنکه وصل کرده شود یعنی با بساحلیان و فساد نندازند در زمین بر می آن آن لعنت است و بر می شان و در خانه یعنی دوزخ باز و صحابه که در دنیا
 اهل مکه آدم به پودیان مرید فرستاد و صاف ختم المسلمین علیه السلام رسیده و آنان مطابق فضل حقوق صفت حضور صلی الله علیه وسلم بیان نمودند که
 خداوند از تیا یعنی درینم خواهد آمد مگر بنویسد زبان بالفعل در درس سوم فصل مگر تیان نمود شده است که مانگش متصل بصری اندم و قدوس از کوه قارآن یعنی
 کوهی بر زمین خواهد بر جاست و از شکش آسمان بوسیده خواهند شد و از زمین زنده خواهد گرفت و توها با رگه خواهد بود و قدیم کوه بارینه ریزه شد که مراد
 از قدیم کوه اقوام کفار اند چنانکه در درس ۲۶ فصل ۹ مگر تیان بر سف را بنظر عبد الله بن سلام فرمی همین دعا داده است که مقصود از آن فلاح شان و برابری
 شان در شانت و نیز صفت حضور صلی الله علیه وسلم در درس پنجم فصل ۲ حقوق فحیابی بر مالک کوش بخارا و نارس در درس ۳ فصل ۴ شیلو ذکر
 فتح مصر و کوش و شبانینی بنا مخرج در درس ۱۶ فصل ۱۴ شیلو ذکر خرابی غیر تو ان مگر است که در تیان ختم الله بین علیه السلام و ما اهلان بود در تیان
 و مطابق درس ۱۴ فصل ۱۴ شیا و در درس نهم فصل ۲ حقوق و غیره خبر بر ما در کوه بر زمین و ما الله شرقا و نسبت با خدا بودن در مالک عرب که بسیاری

بکثرت بعد از اسلام شده معراج است لیکن بعد از هجرت و نسبت قیام آفتاب و تصرف در ایشاب نیز در حدیث افضل مذکور حقوق نسبت حضور صلی الله علیه و سلم تصریح است و نیز در کتب مقدسه نسبت بنی اسرائیل که مرده مثال بودند ذکر حیات یعنی تازگی یافتن از حضور صلی الله علیه و سلم است پس از بیان آن اهل که دانستند چنانچه قول عبدالله بن امیه بود که روزی مشرکین عرب مثل ابو جهل و عبدالله بن کعبه و غیره که نسبتند حضور صلی الله علیه و سلم را تلبیذ عبدالله عرض کرد که اگر خوش آید ترا آنکه تا بعد از منم کنی پس جبال که در قبر آن بران زیرا که بدستی مگر زمین تنگ است برای تراحت ما و کن برائی ما در کوه چشما و شکار و انهار تا نشانی در آن درختها و تراحت کنیم و بوستان بگیریم زیرا که نیستی چنانکه گمان میکنی ضعیف بر پروردگار تو از او و چون سخن کردی برای او گویم که تلبیح میکند با او و سخن کردی برای سلیمان بن سحر او نیز سخن برائی مایع تمسار شده برویم تا شام برای کاروان خود و حاج خود و باز گردیم در آن روز زیرا که سخن کرده است بر برای سلیمان چنانکه تو گمان میکنی ضعیف نیستی بر پروردگار خود از سلیمان و زنده کن برائی با خود قصی یا آنرا که خواهی از موتائی تا اسوال کنیم از امر تو ایان است آنچه میکنی یا باطل زیرا که عیسی مده میکرد مرده را چنانکه تو گمان میکنی و هستی بر خدا ضعیف از او و نیز سلطنت آن نبی بر جمیع ممالک خواهد بود و فتح خواهد شد و ترا چیزی نیست بخیر اطلاق حال آنکه از قید بعد هجرت کیسال و عدم فزونی خود با آنچه در فصل اشیا است فافل بعد نظر بر جمیع این همه میفرماید الله یبسط الذین یمن لیتاء و یقصد من الله فیراح میکند ذوق برای بر که خواهد در یک وقت و تنگ میکند بوقتی چنانکه از وعده فتوحات برای اهل اسلام خاصه ظاهر شد و فرج خواهد آید حیوة الدنیا و ما لحواة الدنیا فی الاخرة الا متاعه و کفار که خوش شدند با حیات دنیا و نیست زندگانی دنیا که متاع قلیل و یقول الذین کفروا لو انزل علینا آیه من سماء مطر ان الله یفضل من یتساءر و یقتدی الیه من اصابه و کفر میزند چنانچه از انزل می شود بر او بود یعنی فتح بر وقت مگر پروردگارش بگوید بستی الله گمراه میکند بر او خواهد و بدست کند بطرف خود آنرا که رجوع آورد و این علت است از قدیم جاری است پس سوره درین زمان الذین آمنوا و تطمانوا فلو یفهم بیدکر الله طاکلذکر الله تطمانوا القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب و آن مسلمانان ایمان آوردند و مطمئن شدند و لهائی شان بذا کردند و گاه باش مذکر خاندان طمیان می یابند و لهائی آنها ایمان آوردند و کار کنند نیک خوشی است برای شان حسن بلاگت است یعنی درین در طوبی کلام بسیار است در تفاسیر دیگر مطالعه باید کرد که در جنت و رضی است که شایان در مکان بر مومن سوره حقیقتش هزار بیان است و جز عمل بر شریعت حسن آب است کذایک امر سئلک فی امه و قد حلت من قبلها اعم انتموا علیهم الذین آمنوا و حیدر الیک و هم یکفرون یا الرحمن طقت هو سرتی لا اله الا هو علیه توکلت و الیه متاب و چنین فرستادم ترا در گروی تحقیق گذشت از قبل آن گردان تا خوانی بر ایشان آنچه وحی کردیم بطرف تو و آنان کفر کنند با حمن و اگر پسند گیت حمن بگو آن پروردگار نیست که نیست معبود غیر او بر تو کل کرده ام و بطرف او تو یعنی رجوع است و لو ان قرانا مسیوت به الجبال او قطعت به ناسر من او کلمه الیه الموقی طبل لله لا یجیبها و کافران کفر کنند ایمان نیارند و گرچه بدستی قرآن است که پراکنده شوند کوه باید که عبارت از بر بلوی بادشایان که فرار است یا تنگ گشته شود بدان من برای چشمها که حقتالی بدلت قرآن در عرب جاری نهر سازد یا کلام نموده شود بدان مرده مثل الدین یا حیدر بلکه برسی خلاصت حکم جمله زیرا که تقدیر بر خدا شان متعلق شده است چنانکه در فصل اشیا مصرح و توفی موقوف بر وقت است افلم یأینس الذین آمنوا ان لولیتاء الله لهدی الناس جمیعا ایا پس ناسید نشدند تا آنکه ایمان آورده اند از کافران که ایمان نخواهند آورد اگر خوشی خلاصت برایت کردی جمله او مبارک و لیکن خوب است چنانکه سابقا تصریح فرمودیم و بلفظ لاشکرت کرد پس ایس یعنی خود است نه معنی علم گفته بود که بعضی علم نیارده است و لا یزال الذین کفروا یتصدبهم بما صنعوا قارعه او یحل قریبا من دارهم حتی یاتی وعد الله طان الله لا یخلف الیعداد و اما آنرا که کفر کردند همیشه خواهد رسید بچیز که در بلا یعنی در بر و خندق و غیره تا آنکه حلول تنی قریب از مکان شان یعنی تا زمان حدیثه تأیید وعده خدا یعنی فتح مکه بدستی الله خلاف میکند وعده را دلیل بر نیارودن شان ایمان برین معجزات معجزه بلاگت کافر مذکور است از صافه چنانکه درین ره است و هم نیارودن ایمان حللین اطفیل از بلاگت از بکه بلائی برقی مبتلا شده گشته شد چنانکه درین سورت پیشین گوئی است و هم معجزه شوق الفهم است که بر سخن محمول میگردند تحقیق در سوره نبی اسرائیل خواهد آمد و این سوره کهیم است و آیه کیت چنانچه بعد ازین و عهد کفار کند استوار است

که این صفت عالی و دعوی ختم السلسله و دعوی فتح مکه جانش فرمود و تقدیرش می بود پس ازین قبالت قامللت الذین کفرنا ثم أخذهم قتلنا
 کان عقابهم و بدستی است بر او کرده است برسلان از قبل قریب هفتاد و دویم برایی آنکه کفر کردند با او تا از زمین پاک
 که اقرار میدادند بر آنکه قایم بر نفس خداست باز جرات تبان نمایند از نصرت پر سید میشوند و امن هوفاً علی کل نفس بما کسبت ایس کیت قایم
 بر نفس بر آنچه کسب کرده است از شرک آن و جعلوا لله شریکاء طاقلاً هم و هم طاقلاً و میکنند برائی خدا شرک آن گو نام نهید از این معنی آنکه قایم باشد بر نفس
 تکیوناً بما لا یعلم فی الارض امریطاً هرین القول طایراً و میکنند خدا را بر آنچه نمیدانند آن شرک را خداوند مدعیان یا بظاهر از قول شنیده از پدران
 میگویند سحلی جواب نخواهند داد و میگویند که من کرده شده است و نظر کفرشان چنانکه میفرمایند سرتین للذین کفرنا هم و صد و اعین التبیان ما و
 من یقیل الله فما له من هادیه بکفر من کرده شده است کافران شرکشان و باز نوشته شده اند از حق و هرگز اگر آنگاه که آمد پس نیست بر
 شان برایت کننده لهم قذاب فی الحیوة الدنیا و العذاب الاخری و عقیب الذین انقلبوا علی اعقابهم من اولی شان عذابت در زندگانی دنیا و در
 مرد خلق و فتح که در آئین عذاب خیرت سخت تر است و نیست برائی شان نگاه دارند مثل الجنه التي وعد المتقون ط جبرئیل من تحتها ارض
 اکلها ذاب و طها انک عقیب الذین انقلبوا علی اعقابهم من اولی شان عذابت در زندگانی دنیا و در
 تبر از خوش او و دایم و مایه باطرا این آخرت آنکه تقوی کنند و عقیب کافران آتش است واضح بود چون کفار که اهل اسلام را بعد از غالب کمال تکلیف دادند
 بعض صحابه هجرت بخش کردند شاه حبش نصرانی از اهل کتاب بودند و عقیب عمر بن عباس سفارت اهل مکه رفتند و توبه میا و شاه گفت که این غلامان مکر
 کرده گشتند و از دگر عقین نباید بود و طلب کند ترا سجده خواهند کرد پس او شاه طلب سنانان توبه که سجده بیاد شاه کردند چون سبب دریافت کرد
 گفته که درین مسجده سولی خدا بود و گوی دانست پس برین قرآن از ایشان شنیده را بسیار شاد گشت و اهل مکه را خا سرزد پس کرد و اهل مکه میگفتند که ما
 قرآن را تسلیم نمیایم اگر عبادت تبان باز نوشته شود و در دست شان ترک شود چنانکه گشت نظر بر آن میفرمود و الذین انقلبوا علی اعقابهم
 بما اُنزل الیک و من الاخراب من انکر بعضه ط و از اهل حبش که داده ایم او شان را کتاب خوش میشوند و آنچه نازل کرده شده است بطرف تو
 بعض کرده اهل مکه که آنکار میکنند بعضی تر از آنکه در آن دست تبان است میفرمایند قل انما امرت ان اعبد الله و کما امرت بهم ط لایکون ادعوا
 لیه متابیه گوید برستی من حکم کرده شده ام که عبادت کنم الله و شرک نکنم با او بطرف او بخوانم و بطرف او باز گشت است و کذالک ازلناه حکماً غیر
 و مثل این توحید نازل کردیم قرآن را حکم عربی تا بفرسند و لاتن ابعت اهلکم بعد ما جاءکم من العبر لئلا یالک من اللوم من قلی و لا واقیه
 و هر آینه اگر بعد از شوشی خواهشهای شان را بعد آنچه آمد از علمی نیست برائی تو از عذاب خدا و ستی و نه بنگامیانی و هر آن عرصه وفات ابطال فوات اهل المؤمنین
 رضی الله عنهما شده بود بعد از آن از اهل المؤمنین صدقه عاشره رضی الله عنهما نکاح کردند کفار که زبان طعنه در آرزو شد که اگر نبی است بجز نبوت مشغول شود
 فیصله این خود و مقابلان از عذاب نمایند و نبی نکاح نمایند که عادت زبان است که بر کرد گوشه می نشینند از آن عقاد میدارند و از حقیقت نبوت بجزیراند
 و ساسان چهارم نسبت کثرت مساحت پیشین گویی کرده است حدیثی جواب فرمود و لقد اسرسلنا رسلاً من قبالت و جعلنا لهم من و احدا
 قدسیرة ط و ما کانت لرسول ان باقی بایه الا یاد ان الله لیکل اجل کتب و یحو الله ما یشاء و ینبت و عهد و امر الکتب و هر آینه هر
 رسول از قبل تو گردانیدیم برائی شان از اولاد و نیست جانشین برائی رسول آنکه میاید آیه ناکت گمرازی خدا که میگویند آنرا که میخواهد کفر ثابت میکند
 آنرا که میخواهد از اسلام مطابق جزو نقد روزاً در کتاب است و دلیل بر این تحریر فضل اشیا است که فتح بر بعد از کسب است و اما یذک بعض
 الذوق بعد هم او توفیقش ط ما علیک البلاغ و علیک الحب و هر گز منینه نایم بر بعضی آنچه و عهد کردید او شان را زنجیر بود و فتح که آنکه میاید
 پس خیرین نیست بر تو بلاغت و بر حساب روز قیامت پس خبر حضور صاب الله علیه مندر و شبته و منیه مندر و رسید و اهل حبش با منام گردانیدند و هر گز
 شان بعد از هجرت شد و اهل مدینه برائی معیت آمدند نظر بر آن میفرمایند و لمری و انما ناتی الارض من بعضها من ط و انها و الله لیکل امر لایعقب
 کفر و بدستی است بر او کرده است برسلان از قبل قریب هفتاد و دویم برایی آنکه کفر کردند با او تا از زمین پاک

درخت پاکیزه است که نیم او ثابت است و شاخش بریندی می آرد میوه خود هر وقت باذن خداوند خود بیان میکند الله شاکر الی اوسیان باسد که فکر کند
 در لیل ایمان بی شبهه پرورش ثابتند و شاخهایش بلاریب آسمان رسیده و هر وقت در عرصه کهنه سال رونق گرفت و بار سبزه خواهر گرفت و مثل کلمه خجسته
 کتبه خجسته از اجنبت من فوق الارض ما کما من قرأه مثل کلمه خجسته مثل درخت خجسته است که جای گرفت از بالای زمین نیست برای او قرار
 یثیت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا فی الاخرة و نصی الله الظالمین و قد فعل الله ما یشاء و ثابت و در الله سلما
 با و عده حکم در مغانی و بیاید خراسان و بعد از او اعتبار با ممدوده با حرم در شمار نیست و آنهم بحسب عده است و ثابت میدارد تا از آخرت و گاه کند اندک ظلم
 کنندگان کفار را و کند آنچه خواهد که برای الذین بدلوا نعت الله کفرا و اهلوا قومهم حار البوار یحکمونه یصلونها و یقین القمصره ایامی منی بطرف
 اهل که در با طرف نبی خیره و نبی امیه که سخت ترین در کفر بود و چنانکه قول فاروق عمر و سر نفسی علی کرم الله وجهه است بیل کرد و نعت خدا یعنی سکون خانه کعبه را
 بکفر و فرود آورد و قوم خود را خانه ملکیت جهنم داخل خواهند شد و در آن قرار است و فرزند و جعلوا لله اعدا و یصلوا عن سبیله لعل تمخروا فان معصدا که
 را ای التائبه و گردانید برای خداوند مانند در عبادت الکره کنند از راه خداوند زیرت کنندگان کعبه را که بخورد ای بید برین پس بستی بازگشت تا با طرف
 آتش است قل تعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و یتقوا میثماتهم سیرا و علانیه من قبل ان یاتی یوم کاسع فیها و لا یخللها بگریبی
 بدگانه ایمان آورد و تا تمام کنند ما را و صرف کند آنچه نصیب کردیم او تا ترا بر شیده و ظاهر از قبل از آنکه آید و ز قیامت که هیچ است در آن زدوستی برای کفار
 الله الذی خلق السموات و الارض و اترک من السماء ماء فخرج به من الثمرات برزقا کم و جعلکم الفلک لرحمة و جعلکم البحر یامریه و سخر لکم
 الا نهره و سخر لکم الشمس و القمر جائینا و سخر لکم الیل و النهار و انکم من کل ما ساءتموه و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
 ان الایسان لظلم کفرا شرا و الله ان ذوات پاکست یکدیگر آسانها و زمین و زانل کرد از آب پس خاج کرد از ثمرات دوزی برای شهادت سحر کرد بر نفع شما
 کشتی را تا جاری شود و دریا بکلم او و سخر حکم خود کرد برای نفع شما هر جا و سخر حکم خود کرد برای نفع شما آفتاب و ماهتاب همیشه و سخر حکم خود کرد برای نفع شما شب
 و روز و دویم شمار بر صلب نماید از در طریح صورتی در شمار کنید نعمت خدا احصا کنید و در بدستی انسان هر آنکه بسیار ظلم کننده ناسپاس است با بر حال خسارت کفرا
 که در خوشی و شادی اهل اسلام از اصل تشریف آوری سهایل و مشین گوئی با بر اسم خبر مید که چون مطابق فصل است و یکم گوین این متولد شد و خوشی عظیم بر او
 ترک شیرایش کرده شد و سهایل با سخی خنده زویس سا گفت که از نزد سهایل با جره را خدج نامیس با بر اسم بسیار ناگوار آمد حکم خدا شد که قول سهایل شنو نسل تو از
 احق جاری خواهد شد و است عظیم اناسهایل خواهم کرد و دوزده سردار از سهایل خواهم بگرد و داد او را از دین ظهور خواهم نمود پس با بر اسم سهایل و با جره با قدری نان
 و آب مشک روانه نمود که در بر شمع سرگردان شدند و حقالی با بر اسم بلق فرستاد که در آنک مدت با بر اسم و با جره و سهایل بکند سید چون در وقت حج خود مطابق
 فصل او را گوین دعائی نموده بودند که در آنجا را اول مفصل است در آن حکم شده بود که هر که کفر کند پس بر فرود خواهد آمد که او را کمتر نظر بر آن دعای نمود و گفت چنانکه
 میفرماید قال ابو هیثمه سرت جعل هذا البلد امنا و اجنبی و بی ان تعبد الا صنم و سرت انهن اضلن کثیرا من الناس من
 یعنی فانه منی و من عصانی فایک عفویرا و حیمه چون گفت با بر اسم با بر اسمی پروردگار من گردان این شهر را امین و در گردان مرا و اولاد مرا در زیاده
 ما و اولاد که عبادت کنند صنم را ای پروردگار من تنها گمراه کنند بسیاری اوسیان ما و اولاد پس هر که پیروی کند مرا پس آن از من است یعنی در زبان او داد
 اجتناب از بت پرستی نموده شکو کار باشد و هر که بعد از جناب بت پرستی گناه کند پس تو غفور رحیم هستی پس منی آیه صاف ظاهر است و دعا بپشردگان
 نیست سرتانی امکنت من خیر منی یواد خیر منی ذرعت عند بیک المحرمه ربنا لیهی و الصلوة فاجعل ائمة من الناس
 تھوق الیهم و انزلهم من الثمرات کما تعلمون و ای پروردگار من آباد کردم بعضی زرت خود را در میدان خیر صاحب زراعت نزدگان
 تو محمد را می پروردگار تا نام کنند از پس گردان و بهائی اوسیان خواهم که در طرف شان و دوزی ده و شان از ثمرات شاید آن شکر گفته تجوید
 ربنا انک تعلم ما کنی و ما کنی علی الله من شیء فی الارض و لا فی السماء الحمد لله الذی وهب لی حلی الکبر الی جعل

کتاب معلوم به ملاک کردیم شهر را که برای او نوشته معلوم است چنانچه برای کیان یکسال بعد از بدر و فصل ۲ شیا مصرح است که از من آمده آنچه او می
 نیت اخرون به سبقت نیکند گروسی اصل خود روزه رنگ میکنند چون حدیث نصیحت از فتح اهل اسلام بکفار کرده شد گفته چنانکه میفرماید و قالوا یا ایها الذی
 نزل علیه والذکر انک لم تجون و ما کفتمنا ای انکه نازل کرده شد بر نصیحت بدستی تو محبونی لوما نانا اینا بالملکة ان کنت من الصديقان ه
 چنانی آری ملائکه فراب را اگر هستی از صادقان ما نازل الملکة الا بالحق و ما کانوا اذا منظرین ه نزل میشود ملائکه بر وجهه راست برائی نیت
 و نمی باشد در نیوقت رنگ کرده شده و اما منظور نصیحت در جاتم است و این قرآن همان کلام موعود و فصل اسفرتنی نشان غیر موعود است که برگزیده نشود
 و آنچه در آن فرموده میشود است چنانکه نشانش دیگر فصل موعود است نظیر آن میفرماید انما نزلنا الذکر و انما ناله لخطیون ه بدستی نازل کردیم کلام
 بانصحت بر محمد علیه السلام بدستی ما برای صاحب کلام یعنی محمد علیه السلام که بر آئینه ما نظیر این ترجمه مطابق فصل اسفرتنی است و لقد انزلنا من
 قبلک فی شیع الاولین کلاما لیرحم به کل اولیة کانت فی ذلک و انما نزلنا الذکر و انما ناله لخطیون ه و البته فرستادیم رسولان را در گروای سابقه دنیا و اشارت رسولی مگر بزرگوار است
 کتندگان کذلک نزلنا فی قلوب المرءین الا یؤمنون به و قد خلت سنة الاولین ه بدستور اول میکنیم شهر را در دلها می کیان گنایگان
 ایمان نمی آوردند قرآن و گذشته است راه اولین و با وجود معجزات با بهره قرآن مجید که خود اهل بر جمله نشانات موعود و فصل اسفرتنی است و کوفتخنا علمیم
 با ما من السماء فظلموا فیه و یخربون ه لقالوا لئما سکرت انصارنا بل نحن قوم مسحورون ه اگر گشایم بریشان درسی آسمان پس بر خبا
 و آن که عروج کنند بر آئینه گویند جز این نیست سکر کرده شده است بنیایها می بار بلکه با قوم سحر کرده شد گانیم دلیل بر این می آورد که آن دال بر نبوت است
 که قبل از آدم شیاطین بر بخت آسمان بر رفتند چه که عصری از زمان نیز از قسمی ملائکه عصری اند و بعد از آدم خبر برای ملائکه آنچه متعلق بر آن آئینه بود آوردند
 چنانکه هنوز خبر برای گذشته کافران و حیثان میدهند که خود محسوس بکرات و مراتب از معرفت بر میان آید است نسبت آئینه که بهانت
 بانست قبل از آئینه خبر می آید چنانکه خبر برای رسولی با فرعون و خبر برای ابراهیم با نمرود و لیکن چونکه عصری اند زیرا که اسباب نزوح می آید از برای آن باشد
 اگر کافران آسمان رود ایمان نیاید چنانچه میفرماید و لقد جعلنا فی السماء رجاء و ربها للنظرین ه و حفظها من کل شیطان السریة الا
 من استرق السمع فکعبه بنها ب مبین ه و بدستی گردانیم در آسمان ششم و آنچه بروج و زمین کردیم از برای ناظران تا قدرت کامله آسمانی نماید
 و گاه شتمیم از او شیطان هر دو که هرگز استراق سمع کنیز از بی رویایها بی روشن پس عیسی علیه السلام چون بر آسمان رفت مطابق باب ۱۲ مکاشفات
 با ملائکه یکسانی جنگ شده شیطان را بر زمین انداخت لیکن دشمنی تملک آن جهانی را مطابق درس باب مذکور می انداخت و چون دوره حضور
 علیه السلام و سلم شد مطابق باب ۱۳ مکاشفات از سر منقطع شده عقیدت گذشت و تا هزار سال عقیدت از نظر بران نسبت سابق او همان شهاب در زمان
 حضور صلی الله علیه و سلم نیاید شد و اگر بر قرآن و انجیل کسی گمان برد که شهاب نظر بر خاستن و شعله گرفتن رخا است میفرماید که انهم از اختیار ما است چنانکه
 پیدایش زمین در گوه و باران باران و اگر من مدد دعا و القینا فیها قرآسی و ایتها من کل شیء مودون ه و زمین با بار کشیدیم و
 انداختیم در آن گوه و بر ویانیدیم در آن از شهری دنی چنانکه این با اختیار و اسباب آمده است انهم با اختیار و اسباب ما است دلیل دیگری آورد که شهاب
 ظاهری بناید و حال آنکه از اختیار ما است و جعلنا لکم فیها معایش و من کسبه له یسر قاین ه و گردانیدیم برای شما در زمین معیشت و گردانیدیم
 برای شما در زمین خدا را که مستند برائی شان نذوق دهندگان و شما صرف اسباب بر خیال میکنید و انما نزلنا الذکر و انما ناله لخطیون ه و ما انزلنا الا بقدر
 معلوم ه و نیت چیزی مگر زود اخراش اوست و نازل میکنیم آن شهاب بر شیاطین مگر بقدر معلوم پس شیاطین چون بسته شد از فتن آسمانها استند که
 حتم المرسلین علیه السلام پیدا شدند و کاهسان بر سر می شدند از چاه است آنچه در حدیث سخت مانعت تصدق خون که بانه است پس اشتغال گرفتن دعای
 با سبب ظاهری و نظر حکیم متانی جسم شیاطین نشد چنانکه برین باران از صعود و خارت دریا که با من من و آسمانست یعنی زمین دریا که ملاصق با زمین است
 برای ستایست شما متانی نیست چنانکه میفرماید انزلنا الذکر و انما ناله لخطیون ه و ما انزلنا الا بقدر معلوم ه و نیت چیزی مگر زود اخراش اوست و نازل میکنیم آن شهاب بر شیاطین مگر بقدر معلوم پس شیاطین چون بسته شد از فتن آسمانها استند که

درین لیکن باز خارج شود چنانکه در اوایل این سوره گذشت و وجه نیت با بی بودن دروزخ نظر نیت قسم شیطانی است که مقابل سجدات است و اما هر چه نیت
 دروزخ هم نطقی خطه سید مرتضی است باقی تا ویلات در کلام صوفیه بسین ان التیقین فی جنیت و عیون الاذخوها لیسلمه ایمنان و بدستی تقوی کنندگان در
 جنیتها چشمها باشند گفته شود برین شان داخل شود سلامت با من و کار از مثل طلحه و زید و قتیبا هم تا خوشی در این آید آن در صراط و طایفه تقوی نیت چنانکه
 میفرماید و نعتا ما فی صدق برهم من غل الخوا ما علی سره متقائین و لا یسهم فیها نصیب و کاهم منها مخرجان و توهم کشید آنچه در لایه های شان است
 از غباری شود برود آن تجربتهای مقابل رسد و شازار حبت نعت و در آن طرح شود بی عبادتی ای انما الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الیک
 خبره بدگان هر بدستی من حضور صمیم ارجل ببلدان و بدستی عذاب من آن عذاب و در آن است برای فایان چنانکه میفرماید و یخبر عن ضیف ابراهیم
 و دخلوا علیک فقالوا سلما ط قال انا منکم و یجلون و خبر در کن کفار که از همانان ابراهیم چون آمدند رو بس گفتند سلام و طعام خوردند گفت ابراهیم از شما
 خوف نیوریم چنانکه قصه شان در سوره هود مفصل گذشت قالوا لا توکل انا نبشیرا یغلب علیهم و گفته خوف کن ما از شما کنیم بدستی با بشارت میدسیم و ک
 صاحب علم یعنی چون قال البشیر قوی علی ان مسنی الکبر فدی بشارت کن گفت با بشارت میدسیم را اگر سید را که سید را بزرگ سال پس بچه بشارت میدیم
 قالوا بشارتک بالحق فلا تکن من القایطین قال و من یقطع من رحمته ربنا الا الضالون و گفته بشارت میدیم بدستی پس مباش از ما سیدان گفت
 و کیست که امید شوز در حمت رسد خود سوا می گران پس بدینیکه بجز این ابراهیم را بدو ساله است پیاد شد و از اولادش چندین هزار انبیا و پادشاه شدند برین سوره
 اهل اسلام و نطق نیز خوانند شد زیرا که عبد سماعی را با زهد سحاقی است که ندالی نه پذیرد حال خود را غور بر قصد قوم لوط اسی اهل که بنماید چنانکه میفرماید قال فما خطبکم
 ایها المرسلون و گفته ابراهیم آن خاکسار چون حال شما است اسی سولان قالوا انما امرنا الا انی قورحیم میاین الا ال لوط ط انا لیسیم هم لیسیم
 ایها المرسلون قد مرنا بالین العارین و گفته بدستی او شده ایم بفرمان کمال لوط را بدستی بدستیه نجات خواهم داد و مگر نشناسم که بدستی آن
 از یاقیان باشد فلما جاء قال لوط المرسلون و قال انکم قوم مشکرون و پس چون آمد اهل لوط را سولان گفت لوط بدستی شما قوم سگان ناید و بخانه خود آورد
 و بعد سخن رحمان چنانکه در سوره هود گذشت قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمکرون و گفته بلکه آمده ایم شما را بدستیه در آن شک میکردند و انذکت بالحق و
 انما تصدقون و آوردم ترا عده بملکت و بدستی بدستیه از میان انیم فامسرباهیک قطع من الیکل و اجمع ادباسهم و لا یلتفت منکر احدی امضوا و حبت
 تو مردون و پس بر این خود را در باره از شب و تو نیز بر او از پس شان در التفات گذشت کسی در عقب خود و برود چنانکه حکم کرده شده اید و قضیتا الیه ذلک ان
 ان دایر لوط و موقوفه مصیبتان و مقرر کردیم ابراهیم را بدستی بدستیه با قطع کرده شد و صبح کنندگان درهنوز این کلام کرده بودند که مردان در خانه
 آمد پس خانه را گرفتند و جاوا اهل المدینه یبشیرون و آمدند اهل شهر و دیدند با مردمان که در خانه لوط بودند پس چون خانه را گرفتند قال ان
 صیغی و لا نقضون و انفقوا الله و لا یخرون و لوط گفت ایان همان مندر پس فصحت کنید و بدستیه از خداوند سو کنید مرا قالوا و لم نقضک من
 العیالین و گفته ایمن گروهیم ترا که عالمیان قال هو کاهم تبتی ان کنند عیالین و با اوان خود لوط گفت ایان در حران من انداز باشید کنندگان
 لغیر که ایهم لغی سکریم یعمهون و قسم میروی ختم المرسلین علیه السلام بر بدستی بدستی خود سرگردان بودند فاخذتم الصیغه مشرقان لا یجملنا
 عالیها سا فکها و امطرنا علیهم حجارة من سخیل پس گرفت او شان را انداز داخل شد و در صبح پس نمودیم بالا از اسافل تا که با اندیم برایشان سنگی
 گل در تفسیر است ان فی ذلک لایت للتمویین و بدستی درین نشانی است برای مرخو و فرست اهل که در دست نیت عذاب و انما الیسبیل مقبیه
 و بدستی آن شهر را بر زمین شام علم اند که از این نشان ظاهر است ان فی ذلک لایت للتمویین و بدستی درین بر زمین نشانی است بر زمینان برای مرخو
 و برای اهل که مناسب بود که از مثل اهل یک خردا و ثوبان نظر میفرماید و ان کان اصحاب الایکة الظالمین و فانتقمنا منهم و انقمنا لیا ما کر مقبیه
 و بدستی بودند اصحاب الایکة هم شریع بر زمین عالم پس عرض گرفتیم از ایشان چنانکه در سوره شعز و خواهر شهر برای لوط و شریع و البته در روشن است که هنوز مقامش
 ظاهر است و بعد از قصه شود و در این مناسب نظر بران میفرماید و لقد کذب اصحاب الحجر المرسلین و بدستی تکذیب نمودند اصحاب حجر سولان را و انهم هم

اینها که نواحیها مشرفین و کائوا یخون من الجبال بیوتا انبیا و دودیم و سازایکت مارا قه و چه اش این بود ایران اعراض کنندگان
 فاحدا هم الصیحة مصیحان و فمعانی عنهم ما کائوا یکسبون طسگفت کوشا زاندر زهرم داخل شومگان پس غنی نکرد ایشان آنچه
 میگردند و ما خلقنا السموت والارض و ما بینهم الا بالحق و ان الساعة لا یمیه فاصبح الصقر الحیل و نه پید کردیم آسمانها درین طرح و آنچه در با هر
 آن بود است که حکمت و برتری قیامت است پس در گذر نیک در گذر وقت معین ان سر ایاک هو الخلق العلیه بدستی پروردگار تو پید کنند و اما
 که هر دو خواند آورده نگردد و که روز نیست قافلہ بازارت متاع آرد بعض صا به خطه فرموده گفتند که کاش این اهل اسلام را بوی همه نطقه کردند فرموده گفتند
 انکناک سبعه من المتاف والقران العظیمه بر تئید ترا دویم سبعه شانی که عبارت از سوره فاتحه و قران عظیم که پیشین گوی فتوحات عام ممالک است در دنیا
 و د آخرت ابرحیاب میدارد کائون عینیاکی الی ما معناها استر حاجاتهم ولا یخزن علیهم و اخص جاحک للمؤمنین و نه دراز کن چشمها
 خود بطرف چیز که بر خوردار کردیم بدان چندی از ایشان در علم کنی بر ایشان و ذریکن بازوی خود برای مومنان و قل انی انما اللدین انبیا و و بگو بدستی من
 ترسند و ظاهر امر از شکست شماری کفار که چنانکه بدان کفار که در قران مجید تقسیم میگردند بعض میگفت سعرت و بعض سخن جنون و نیز استقامت برین طریق نیز
 میگردد که صحنه من جنگوت است و بعض میگفت که حصه من نل است لیکن آنچه مشهور است که بعض بفر میگفتند درین کلام است که بقدر نیست پس قدر ایشان
 تقسیم کنندگان آنرا شد باران میفرید که انزلنا علی المقتسین الذین جعلوا القران عینین و چنانکه نازل کردیم بر قسمت کشته گانیک
 میگردند قران را بخش بخش غالب کم او این مشرکان پنج آنکه بزایت ایروان رسید المسلمین علیه السلام کوشیدند می رسدی حضور علیه السلام در سجده جام با خبر
 نشسته بودند که آن پنجم رسیده بر تو رسیده با هزار مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت که حکم است که بشیرتیمان کفایت کنم پس اشارت کرد بساق و دید که
 بعد ازین بدان تیر تراش بگذشت و پکان در و انش او نیت از روی کبر و عظمت سر راز نکرده خارج ننمود پس ساقش مجروح شد و شرابی از آن برید و در خون
 شناخت و کف پاشی بن و ایل جبرئیل نظر کرد که جاری در پاشش علیده بودیم با بر و بطرف نبی حاجت نظر کرد که خون جا شد جان پاش با کف از خون چسب و روی
 اسودن بعد نخواست نظر کرد روی حور نجانه فاشاک الیده جات باز و چشم اسودن بر طلب نظر کرد که از روی چشم سر زمین میزد و بالا خورده در قیامت معذب
 خواهد شد چنانکه میفرماید سوریه کائون یجمعون و کائون یجمعون و پس قسم رب است بر کفایت تو چنان سوال خواهم کرد تا ز جمله شان از آنچه میگرددند
 سوال استقامت که مطابق آیه انما یسأل عن ذنبه الناس و لا جان سوال استقامت نخواهد شد و سابق بجز خوف استهزا و نظر عدم حکم اظهار دعوت مخفی بود بعد ازین
 واقعه حکم با ظاهر شد فاصدغ ما تومس و آخر من عن الشریکین و پس ظاهر کن بد آنچه امر کرده شده و اعراض کن از رعایت مشرکان و بر کوشید از کشته
 کفایت کنم ترا از شر و باران میفرماید انکناک انت هم و ان الذین یخجلون مع الله انما خرجوا من قلوبهم و بدستی با کفایت کنیم
 ترا از شر استهزا و کشته گانیکه میمانند خدا معبود و بگریس خواهد دانست پس حق تعالی بر دستور و عهده کرد که همه مخالفان ذلیل شدند و لقد تعذنا لک بخلق
 صد ذمک ما یهولون و فی جبرئیل ربک و کن من السجدین و بدستی میبینیم آنکه تنگ میشود و سیه تو با آنچه میگویند از تعد و ایمان پس بیایی
 بیان کن با تعریف پروردگار خود در شریکان در عوض شان و باش از سر و گفتند گان که حضور ایشان در آیما مشاهده دوست باز ناکشیدن آسان است
 و انکناک ربک حتی یاتیک انبیا و و عبادت کن پروردگار خود را انما یدعوت مقبری سور منکل میکه است مگر از آیه
 ثمران سرباک تا اخر مد نداه است دو صد و سیست و هشت ایه میداریم و چون در سوره سابعه و عدد فتوحات
 بدر و یکدیگره است درین سوره خبر تقریب آن عدد است نظر بر آن متصلش کرده شد لبسحوا لله الرحمن الرحیم و بنام خداوند بسیار نخواستند مهربان
 را منح بار که نصرین عارث میگفت که قران حق است بر ابراست آسمان می افتند برین ظاهر است که شرک نمودن با بد نیست کهیم اشق مراد را سبکه و استحقاق
 سبحانه و تعالی عما یشرکون و ترسیب حکم خدا یعنی روز بر پس جلدی کنیند و رایاک است آنچه از دوزبگ است از آنچه شرک میکند واضح با و کرد
 شدات گذشت که حق تعالی جل جلاله در تبار بر وحی عظیم نشان جنود گرفته که سستی با مرت و بدان صورت بشتر روز عازم پید کرده عرش آرام گرفت و از این

در مخلوقی در خاص است و در آنجا بر آن ملایکه بار حق از امر خدا نازل میگردد و در حضور صلی الله علیه و سلم بجای آن برآورد و گفتار که میگفتند که در این
صالح صلی الله علیه و سلم را مخصوص به پیغمبری گشت در آنش میفرماید **يُنزِلُ الْمَلَكُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلَى مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ آمُرُهُمْ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ**
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي نَزْلٍ كَذَّابٍ بَدِيعٍ رِيبٍ لِكُلِّ شَيْءٍ كُنَّا بَالِغِينَ فِي الْأَرْضِ بِالْحَقِّ تعالی عمایش کون و بیدار آسمانها از من با حق بزرگ است از آنچه شرک میکنند و بعد از نامی مخلوقات بعد از شش روز بقدم بر عرش جلوس
شدند بر مقدم بصورت موزون و بگردن خنجر خنجر از انسان **مِنْ نَطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَضِيمٌ مُبِينٌ** پیدا کرده شده انسان از نطفه آدم که مخلوق خداست پس ناگهان بر
نزل کننده ظاهر است با خدا میگوید که چرا محمد صلی الله علیه و سلم که اول نبی است از مخصوص کرد و با شرک میسازد و خیال بر اصل خود نمیکند که موی خداوند دیگر که بیدار
دینی میند و خود آثار قدرت دارد دیگر اشیا هم نمی بیند چنانکه میفرماید **وَأَلْقَاكُمْ خَلْقًا لَكُمْ فِيهَا دِفٌّ وَمُنَافِعُ وَمِنَ الْهَاجِلِ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** و انعام را پیدا کرد برای شما در آن
لباس است از صوف و حر و غیره و منافع دیگر و از آنها میخورید و **وَلَكُمْ فِيهَا جِبَالٌ حِجَابٌ وَأَنْجُمٌ كَوْكَبٌ وَنَارٌ كَرِيمَةٌ** و در آن کوهها است چنانکه در آیه
شهری که نبودید مانند گاش که شبقت جانها بر شوی پدر کار شام بر آینه روف رحیم است **وَالنَّجِيلِ وَالْيَعْلَانَ وَالتَّجَارِيزَ لِرُكُوبِهَا وَزِينَةً لَهُمْ فِي الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**
و پیدا کرد اسپان و بغلها و خرها تا سوار شود بر آنها و برای زینت و پیدا کند آنچه نمی دانید مثل بریل و غیره و کلامی شرک فرض کرده شما طاعت مثل انجمن یا میاید
مهور خردون خر و پستری و مرغ بود روز غیر از خرمانعت شد و نیز منع کرده شده از لحم شتر زیرا که در آن غیر شرک است بوجه بار برداری و در اسب نیز اختلاف است
وَعَنِ اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرُهَا وَلَوَشَاءَ اللَّهُ لَكُنَّا جَمْعًا در بردار است بیان راست و غش از آن کج است و اگر خواستی خدا را آئینداریت کرد
جمله شما را بسختی از علم عام سبب امکان بکن است **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسُكِبَ فِيهِ مِنَ الْمَشَاءِ وَمِنْهُ يَخْرُجُ فِيهِ لَبَنٌ حَلِيبٌ وَزَيْتٌ حَلِيبٌ وَنَخْلٌ**
وَعِنَبٌ وَأَنْجُمٌ در آن شجر است در آن چراگاه و ماشی میکند و دیگر تخمین قدرت کی میاید و بلیت که **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ رِيحٌ عَارِفَةٌ الْبُيُوتِ مِنَ الْجَنَّةِ** و از شجر است
الْبَخِيلِ وَالْأَعْيَابِ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ طَرَاتُ فِي ذَلِكَ آيَةٌ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و میر و یا بر اینی شما آن زراعت زمین و خر و یا گاو و از هر شتر است
درین بر آینه نشانی است برای تو سیکه نظر میکنند بر معاد است محتالی **وَمَحْرُومٌ كَلْبًا وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالتَّجْوِيفُ وَالشَّجَرَاتُ بِأَمْوَاجٍ طَارَاتُ**
فِي ذَلِكَ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ که در هر روز شب و روز شمس و قمر را و نجوم خوانند با بر بهستی زمین بر آینه است برای تو سیکه عقل میکنند و
ذُرًّا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ طَارَاتُ فِي ذَلِكَ آيَةٌ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ و آنچه بزرگ است بر اینی شما زمین در خاک مختلف است الوان بر آینه است
بر آینه نشانی است برای تو سیکه نصیحت می یابند و **هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهَا وَالنَّجْمَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ**
فِيهِ وَلِيَتَنَبَّهُوا مِنْ حُضْرِهِمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و آن خلافت که سحر کرد و در آنجا بجز در وقت نماز یعنی شبی و خارج کنید زنده بود که می پوشید از اجنی مرغان و
لو بودی منی کشتی روان دروا که غلب کند از تجارت دریا و امید که شاشد کنید و الفی فی الارض سراسیمه ای آن نمیدید بگر و انظار و سبلا که حکم
تَهْتَدُونَ و وعلت طوبی الخیم هم یهدون و از سخت در زمین که با آنکه میل کند شما و نه را و با امید شما بریت یا بید نشاند در روز با ستاد
درت میماند و شب واضح با که هنوز دلیلی بر حرکت زمین گرد آفتاب از حکما و متاخرین بر نیامده و ظاهر است که در آب و هوا درنی است همه یکدیگر یک بر یک بر کز میر و وقتا
و قتیکه بدیش کوه با نبود که در آنها اجزاء منجره درنی ریال بر کز است از صدمه رجوع آب بر کز قراری بر جو ختالی کوه با فرید نقل بر کز پیدا شود که جزوی بالآب
ماند و اکثری در آب نظر بران زمین قرار گرفت **الْمَنْ يَخْلُقُ كَمَا يَخْلُقُ طَارَاتُ كَرُونَ** آیا پس آنکه پیدا کند چنین امور که گشت مثل آنکه پیدا کند یا پس
نصیحت می یابید و آن **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** و در شاکر کنید نعمت خدا را احصا کنید از آید برستی الله بر آینه حضور رحیم است
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ و الله میداند آنچه پشید میکنید و آنچه ظاهر میکنید و **الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ**
يَحْتَمِلُونَ ظُرًّا و آن مویگان گذشته را که میخواهند سراسی خدا پیدا میکنند چیزی را و آنان پیدا کرده شده اند اموات غیر آجیاء و ما یستعربون **إِنَّمَا يَعْشَوْنَ**

مردگان غیر زنده و خبری دارند که خواهند برخاستند الهک الله و جلد ۲ قال الذین کالیوم یؤمنون بالآخری و ما یؤمنون بالآخری و هم مستکبرون و معبودانها معبودان
است واحد پس تا آنکه ایمان نمی آورند آخرت در اینها می باشد و اگر تا آخرت ایمان نیاورند با حق ضرورت بدستی آمد میزند آنچه پوشیده میکنند و آنچه ظاهر میکنند بدستی آن دوست نیز از او کبر کنند گان و این بدستی
نزل قرآن چون سازان حاجیان بگردیدند و فضل بفرمودند که اگر تا آخرت ایمان نیاورند بر حضور صلی الله علیه و سلم و کفرشان آن بود که
میگفتند که آن است ساحر کاذب که من بخون چنانکه میفرماید و اذ قبل لکم ما اذ انزل ربکم قالوا انما اطیرنا و اولین و چون بر سر میوه بر ایشان چنان
گردید که گانها گویند نقلهای بولس است لیکن او از آنرا هم کایمکه یوم القیمه و من اذ انزل الذین یصلونهم یغیر علیهم السماء ما یریدون و تا
بروزندگان آن خود کامل بروز قیامت و بر برگنا بان آمده که اگر در زمان سروران آنها را بغیر علم نگاه باش بدست آنچه می برورند واضح باد که آیه لاترورن و در آخر
سنانی این آیه نیست زیرا که در روز قیامت است که بر برگنا بان گمانیکه میکند نیز خواهند یافت پس غلب بر ایشان
خواهد بود و کفرشان مفید نخواهد بود چنانکه از قبل نشان بعد از حائمه مذاب قوم بود علیه السلام قوم عاد ثانی بر جی ساخته بودند از عدلی مثل طوفان
از سایر عدلی تعالی اینها می نشان مختلف ساخت و آن بر برگنا بان چنانکه میفرماید قد مکرو الذین من قبلهم و فی الله بلیا نعمه من القواعد
فخر علیهم السقف من فوقهم و انهم العذاب من حیث لا یستعملون و تحقیق کرده اند تا آنکه از قبل کفر کرده بودند پس انگذند در دنیا و نشان آن قوا
پس از این نشان علم از فرق نشان داد نشان از عذاب از جنتیکه شومنی دارند با حال کافران که بعد از درشتن گان بان میفرماید یوم القیمه یغیر
و یقول این سر کافری الذین مکرونا فون فیهم طقال الذین یؤمنون بالآخری ان النجی الیوم و الثور من الذکرین الذین سوفهم الملائکه
ذاتی انقیادهم من القوا السله ما کانا نصل من سوره طبل لک الله علیهم ما کانت تعلمون و باز روز قیامت رسوا خواهد کرد و ایشان را و خود گفت خلیفه
کجا از شریکان من که غم میگردید در ایشان گویند انکه داده شده اند علم حنی اینها بدستی رسواتی است امر زود بدی بکا و انکه ملاقات کرده اند در حالیکه علم کنندگان
جانبی نشان پس خواهند انگذند صغیر عمل میگردید بدی این بدستی اللذین است بدی عمل میکنند فاد حلو ابوب جهنم حدیثین فیها فیدیس متوجه
المتکبرین و پس گفته شود و فعل شود روزی با کسی چمن در حالیکه همیشه خواهند در آن پس هر آینه بدست جانی کبر کنندگان در صفت است هر کس در دل کسی کبر
بر برنده خواهد بود داخل در جنت خواهد شد و اگر در دل کسی بر برنده ایانی خواهد بود داخل در دوزخ خواهد شد پس مراد از کبر در اینجا مثل کبر شیطان است که انکار حکم خدا
نمود مثل کفار که که مردمان از فریب میدادند و چون نزل اسلام سازان می رسیدند می گفتند که خداوند بهتر خسر نازل کرد است چنانکه میفرماید و قبل الذین اتقوا
ما اذ انزل ربکم قالوا احاربوا الذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنه طوالا اخری حاربوا و نجمع دار المتقین لحببت عدلین یا حلو
حیث من تحقها الا نهر نهمة فیها ما یساون و گفته شد برای ال ایمانیکه بر سر کردند از شرک چه نازل کرد بر روزگار شما گفتند نیکی بر برای و نگذند نیکی کرد
یعنی ایمان آوردند و این زندگانی دنیا نیکی است یعنی قوحت عامه مالک و بر آینه از خرت بهتر است در بر آینه بهتر است و استحقاق جنبه های عدان که در حق است
در آنها که جاری است زیرا که آنها را برای آنها بر برای ایشان است در آنها آنچه خواهند لذت بخورند از الذین اتقوا الله و اتقوا الذین اتقوا الله و اتقوا الذین اتقوا الله و اتقوا
یقولون سلم علیکم و اذ حلو الجنة کما کانت یقولون و چنین خواهد بود الله متقین را ملاقات کرده اند که در حالیکه پاک اند گویند ملاکه سلام بر شما داخل
در جنت بدی عمل میگردند و بعد ازین نصیحت هل یظرون الا ان تأییم الملائکه او یافی امر ربک و کفر که از نظر میکنند گمانه اند و نشان از ملاکه
یعنی روز بدی آید و در روزگار نیکی فم که کذبت فعل الذین من قبلهم و ما صدقهم الله و لکن کانا انهم یظنون و چنین کردند تا آنکه از قبل
شان بودند و علم کردند و نشان آمد و لیکن نفسهای شان علم میکردند فاصدا بهم سیئات و عملوا و حاف بهم ما کانوا به یستخفون و پس میداد نشان از
برای می که کردند و نزل شد بر شان آنچه بدان بهتر از میکردند میان است و میفرماید که چون از زبان میفرماید السلام شنیدند که خدا قادر بر هر چیزی است با حق
گفتند چنانکه میفرماید و قال الذین اشركوا لو شاء الله ما عبدها من دونه من شیء من کل الا و لا با و لا حرم من دونه من شیء من کل الا و لا حرم من دونه من شیء من کل الا

وَجَدَ نَارًا كَانَتْ نَارًا هَبَّتْ فِيهَا نَفْسٌ مِّنْ رَّحْمَتِ رَبِّكَ تَبْشُرُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ هُمْ كَانُوا يَحْزَنُونَ
 الَّذِينَ وَجِبُوا عَلَيْهِمْ لِطَاعَةِ اللَّهِ مُتَوَقِّفِينَ وَرَبِّهِمْ يَوْمَ هُمْ كَانُوا يَحْزَنُونَ
 الصَّوْفَاءِ يَحْزَنُونَ وَرَبِّهِمْ يَوْمَ هُمْ كَانُوا يَحْزَنُونَ
 قَطْمَالٍ يَوْمَ هُمْ كَانُوا يَحْزَنُونَ
 دور کند نقصانی از شما تا گمان فرقی از شما بر خود با ترک میکنند تا که انکار کنند بر آنچه در ایمان شما از این بر خود طاری یا بسیار کار دنیا پس خواهند دانست و بگویند
 لِمَا لَا تَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا كَسَبْتُمْ تَاللَّهِ لَشَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ وَبِغَيْرِ ذَلِكُمْ يَمُنُّ بَعْضُ النَّاسِ لِيَكْفُرُوا لَكُمْ وَأُكْفَرُوا بِهِمْ قَدْ خُتِّمَتْ لَهُمْ ذُلٌّ مِّنْ لَّدُنَّ رَبِّهِمْ
 سوال کرده و پیدا آنچه امر میکنند که برای تباران حاصل میکنند و بگویند تَاللَّهِ لَشَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ و دنیا را برای خدا پاکست تا خداوند
 در برای شان است آنچه خواست میکنند و از کثرت احدی با لاشی ظل و وجهه مشود و او نظیر که درون بتارت داده شود که شان با ماده شود و می او سیا
 و آن بخیره باشد و در میان قوم من سوره مائیس که علی هون امرید شکله فی التراب الا ساء ما یفعلون مخفی میکند از قوم از یک
 آنچه بتارت داده شده است بدان آیا باز دارد او بر ضعف او پیشه کند او در خاک آگاه باش بدست آنچه حکم میکند و حال شان مفصل در تفاسیر کلان است لایق
 لایق مینون بالآخره مثل السوره و الله المثل الاصل و هو العزیز العظیم که برای آنکه ایمان می آید با خرت مثل بدست در برای خدا مثل اصل است کلمه
 توجیه آن غالب با حکمت است و لایق اخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من ذابیه و لکن یؤخروهم الی اجل مسمی فاذا جاء اجلهم لا یتأخرون
 ماعدا و لایستقدر مینون و اگر کرد و اگر کرد که انظلم شان ترک کنند از من از طرف چنانکه در زمان نوح شده بود لیکن درنگ میکند او ساز از طرف وقت معجز
 پس چون آید اجل شان درنگ نکند ساعتی در مقدم کنند و بگویند تَاللَّهِ مَا نَكُرُ هَؤُلَاءِ وَتَصِفُ السِّدِّمُ الْكَاذِبَاتِ لَوْ هُمُ الْحَسَنُ و میگرداند برای خدا
 آنچه کرده میداند برای نفس خود یا نفس نسبت و خیران بجهتالی میکند و وصف میکنند با نهائی شان در و می آید برای ایشان یکی است یعنی فرزندان نیز
 لاجرم آن که ما لئسنا و انهم منقولون و بالضرر و در حق شان آتش است و بدستی آنان گذر شده شد گندنا الله لقد اسسنا سنن الی امم من قبلنا
 فرین لهم الشیطان اعمالهم فمما ولیم الیوم و لهم عذاب الیمه قسم خلاست بدستی فرستادیم سوزان از طرف امثال قبل تمس منین کرد برای شان
 شیطانی اعمال شان پس شیطان دلی ایشان است در نزد و برای شان عذاب است درنگ و ما انزلنا علیک الکتب الی ناسین لهم لئلا یخفوا علیهم
 و هدا و سراجهم لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ و قابل نکردیم بتو کتابی مگر آنکه بیان کنی بر ایشان آنچه اختلاف میکنند در آن در بسیار اسم و بدست و در حق است برای
 تو میگردان می آورند سوره اختلاف شان بت بدستی و توجید است نظیر آن دلایل حدت می آید یکی که میفرماید و الله انزل من السماء ماء طحیبا به
 ابرار من بعد موتهم اذ ان فی ذلک لآیة لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ و والد نازل میکند از آسمان آبی پس زنده میکنند بدان زمین بعد از آن بدستی درین
 بر این نشان توجید برای تو میگردانند که سوائی خداوند یکی نتواند دوم و ان لکم فی الکتب الیمه لایة لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ و این فرستادیم
 و درم لئلا یخالفوا شیئا لِّلشیریین و بدستی برای شما در انعام هر سه عبرت است تقایت مینمایم شما از میان قتل و غریکه در شکم بعضی انعام است شمر
 خالص برای نوشندگان و دیگر این صفت موصوف نیست که قدرت برین دارد سوم میفرماید و من تمزیت العجیل و الاغصاب یخمدون منه
 سکر او سکر و احسن ان فی ذلک لآیة لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ و از برای خرابی خرابی را میگیرید از بعضی اینها خل و ذرق نیک بدستی درین بر این
 نشانی است برای تو میگردانند که نشان چنین سوائی خداوند دیگر میگردانند و سکر نعت همیشه بعضی خل است هر گاه بگردند مستعمل شد خلاف فصاحت
 چنانکه در زبان اردو و بی بسیار الفاظ در با نهائی دیگر است که بعد استعمال نصیب اند و جملاتی مختصر من میشوند و زنیب تفسیر خل است زیرا که در حدیث وارد نعم
 للادام لخل چهارم میفرماید و او حتی مرابک الی الخجل ان الخجل من الخبال بیوننا و من السحر و مینا یقرشون که کلمه کللی من کل التمرت و سکر
 و سکر سکر و اولی که میفرماید من تطویعنا شراب فمختلف الوانه و هی مختلفه للناس من خمر فی ذلک لآیة لِّقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ و درین

برسد کار تو بطرف کس نخل بلکه گری از کوه ها جانها درخت یعنی از درخت ... صحرانما چو میشناسند یعنی در باجه با نخودی از شرهات پس سوره
را بوی پس بگو که خود ذلیل خارج میشود و انگش شلای مختلف اند که با دران شفاست برای آدمیان بدستی درین روز نشانه نشانی است برای تو میگردد میکنند
که ممکن است واجب است برای بندویین فاعلش سواسی واجب بگردد نیست هم میفرماید **وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَفْتِنُكُمْ وَمَنْ يَغْتَبِغْ مِنَ الدَّيْنِ أَلْفٌ أَوْ يَخْتَرِقْ وَيَقْرَأْ عَلَيْهِ**
عَلِيمٌ شَاقًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ و الله میداند کرده است شما را از میرزا شما بحالت مغروری جوانی و پیری و بعضی از شما اندر کرده شود بطرف ذلیل ترین عمر تا اندازد
علم خبری را بدستی الله در آن است بخلگ است انچه که انچه کی قدرت بسیار در نه عالم اند ششم میفرماید **وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ قَوْمًا الَّذِينَ**
فَضَّلُوا رَبَّ يَوْمَئِذٍ هُمْ كَمَا تَأْتِيهِمْ سَوَاءٌ مِمَّا آتَا بِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ و الله تفضیل داد بعضی شما را بر بعضی در رزق پس نیست آنچه
تفضیل داده شما را در گذشته نصیب خود را بلکه مالک شده اند دستهای شان پس آنان دران برابر بودند یعنی نخواهید که غلامان شما را بشوند یا پس نعمت خدا
یعنی در رزق انکار میکنند در شرکت خود با غلامان و با خدا شریک جائز میباید بنفتم میفرماید **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
بَيْنَ يَدَيْكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و الله هم میفرماید **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** و اگر دانید
برای شما پس ان و اولاد اولاد و رزق و اولاد شما از طریقات که غلامان خود را شریک میکنند یا پس باطل یعنی به بتان ایمان می آید که شریک خداست و نعمت خدا
که درم و اولاد و رزق انرا انکار نکنید و بیدارون **مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَخْلُقُ كَمَا تَكْفُرُونَ** انچه که از زمین چیزی را و طاعت نمیدارند با آنچه مفضل نموده **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
عبادت میکنند از برای خدا انرا که قدرت ندارد برای شان رزق را از باران آید و از زمین چیزی را و طاعت نمیدارند با آنچه مفضل نموده **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ پس بیان کنید برای خدا مثلها بدستی الله میداند و شما نمیدانید **وَتَرَى اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** و الله مثلها عبد است و اولاد و رزق
وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و الله مثلها عبد است و اولاد و رزق **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** میان میفرماید **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** عظیم علم
قدرت ندارد چیزی در آن انرا که رزق و اولاد خود رزق نیکی پس آن صرف کند از او پوشیده و ظاهر آید بر او هر چه در او برینند پس بر او مطلق خدا پس
اصنام نیستند هیچ چیز است لیکن اکثر آدمیان نمی دانند و **وَتَرَى اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** و الله مثلها عبد است و اولاد و رزق **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** لا ایها
يُوجِبُهَا لَكَ يَوْمَئِذٍ هَلْ كُنْتَ تُتَّقِي اللَّهَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّةٍ يَوْمَئِذٍ هَلْ كُنْتَ تُتَّقِي اللَّهَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّةٍ و الله علی شئی و هو کل علی مولاه لا ایها
نمیدارد بر چیزی و آن عقل است بر وای خود جائیکه توجه میکنند بر آن چیز آید بر او بشود و **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** که بدلت انچه میفرماید او بر او در دست است و فرموده که منجمله از جمله
شان امر قیامت است که نافرمانی نبندند حال آنکه رزق خداست و عیب از آن با عالم غیب مثل هم بفرماید از آن قریب تر است بدان خاطر میفرماید **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَنَفٍ مَبْرُوحٍ وَأَلَّا تَعْلَمَ أَلَّا اللَّهُ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و در برای خداست غیب آسمانها و زمین نزد او
کل حاضر است و نیست امر ساعت نزد انچه عالم گزیند لکن بصر بلکه آن قریب تر بدستی الله بدستی قیامت که آنچه شما از بعد معلوم میشود و آنچه بلکه سال ظهور
آید نزد او که از یک است و بار دیگر بدانند و نزد او که از نیست است میکند چو بگوید **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** که هر چه در آن بطون است **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا و الله میداند و انرا که از انرا در و نهایی او را شما از نسبت خبری بود که دانید برای شما سمع و بصر
و در با امید شما انرا که در ان استلال بقیامت کنید و قدرت خداوند بگردد که حال طارن نمیدانند چنانکه میفرماید **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** که در ان **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**
مَا يَسْكُرُونَ إِلَّا اللَّهُ طَرَانٌ فِي ذَلِكَ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و ایمنی نمید بطرف طارن مسخر در فضا و جنبه دارد او شما را در هر سوسای خط بدستی درین امر
تثانی است بر قدرت کامله او آوردن قیامت برای تو میگردد ایمان می آوردند سیدند که حقیقتا انشا را بر چه لطیف بدارد که با بر او را از میباید کرد و دیگر که بر
خبر عجایب قدرت میبارد و آوردن قیامت نزد او بعد **وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** و الله جمل لکم من انفسکم لکم من انفسکم لکم من انفسکم
يَوْمَ تَحْشُرُهُمْ يَوْمَئِذٍ وَأَنْتُمْ كَمَا كُنْتُمْ و انصافها و او برها و استعارها **أَمَّا مَا عَالَمُ الْجِنِّ وَحَدَّثْتُمْ بِهِمْ أَنْتُمْ وَمَنْ أَضَلُّ لِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**
از جلد برای انعام خانه که ضعیف دانید و در سفر شما و بر زانامت خود را و از صوفیائی گویند و صوفی شرم و صوفیائی از سبب چند و تمام ناوقت معین بر که این

بزرگ ولا تشركوا بعفان الله فما عند الله هو خير لكم ان كنتم تعلمون ودر بعض اقرار خدا مال اندک بدستی آنچه نزد خداست آن
 بهتر است برئی شما اگر انید ما عندك كم ينقد وما عند الله باقى طوعا وخبيرا من الذين صابروا لآجورهم باحسن ما كانوا يعملون و آنچه نزد شماست تا
 میشود و آنچه نزد خداست باقی است و باید که جزا بدیم آن اهل اسلام که صبر کردند از جانشان بیکوترین آنچه عمل میکردند من عمل صالحا من ذکوا و انشی وهو مؤمن و
 فلتحییئنا حیاة طیبة و آنچه بقیم آجرهم باحسن ما كانوا يعملون هر که کار کند نیک از رویه و باور در حالیکه مؤمن باشد پس البته نذر میکند و میسر او را بجا
 آید یعنی بعد از موت چنانکه نسبت شد است و البته جزا بدیم او شاز از مردش آن بزرگترین آنچه عمل میکرد واضح بود که نتیجه آنچه اختلاف میکرد بعد از نظر
 قرآن خود قرآن است نظیر آن از اولش خبر میدهم چون این قرآن کلام ملک مناست که قریب ترین از شکر گاه است پس استعاذه کنید از شیطان که دور از
 صحت خاص خداست که در با قلوب کشاده و باید که از حقیقت بخواند که موجب شتاب باشد نظیر این میفرماید فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من
 الشیطان الرجیم پس چون خوانی قرآن بصدق دل پس بنا خواهی بآمد از شیطان زنده شده یعنی با دل یا آنچه حسب اختلاف علماء انارش و دل یا بی
 خادیت خواندن حق شود ان الله لیس که سلطان علی الذین امنوا و علی امرهم یشور کون بدستی نیست برائی او طلبت بلکه ایمان آورد و بدو بر خدی
 خود اعتمادی میدند زیرا که تا هر سال حسب تعریح باب تبسم کاشفات مقید شده است و در بعضی دیگر است که در اعمال و فروعات مؤمنان می آنگند و طلبت
 دیگر انما سلطنه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون و جبر این نیست غلبه اش بر آنهاست که دوست میدارند او را و اما نکته ایضا شرک میکنند و محترض
 میشوند اگر کلام خداست یا تبدیل آیه بجای آیه دیگر است حالا که خدا خوب واقف از حالات عباد است که حسب اختلاف مصلحتها اختلاف در حکم ضروری است چنان
 میفرماید و از آیه انما یتولوا الله و الله احق بما یولون قالوا انما اتت مفارطیل اگر هم که یعلمون و چون تبدیل میکنیم آتی مکان آیت دیگر یعنی
 نظیر مصلحتها و الله میداند بجز اینها را میکند گویند جبر نیست تو اقرار کرده بلکه اکثرشان نمیدانند آنچه خدا میداند از فرسخی قبل از آنکه شروع شود من تهاک
 بلقی لیت الذین امنوا و هدوا و تبرئوا من المشرکین و بگویند که اول روح القدس از پروردگار تعالی است یعنی بی مطلق از مرتبه ذات خداوند بوده است تا که
 آیت کند تا از ایمان آورد و اندوخت و شتاب است برائی مسلمانان و آنچه از روح القدس بعضی را در جبریل میدارند بعد است زیرا که روح القدس آن ذات حق
 بصفت مطلق است و مفصل در چهار کتاب درین تفسیر کرده بعد از سابق نسبت قرآن مجید واضح گشت لیکن کفار که نداشتند و بر عکس محترض شدند که در غلامی بود
 و اتق از کتب سابقه در دانش اختلافت و با قدرت حضور صلی الله علیه و سلم و کفار که بودند کفار که گفتند که ازین غلام حضور صلی الله علیه و سلم تعلیم می یابند
 بر آدمی اهل که خدا را منظر بود چنانکه بوجان اگر زود غیر ازین قصه اهل اسلام محترض میشوند و با مشرکان ملحق بنظر و بعد کتاب خرقیل مکاشفات میشود نظیر آن
 حتمالی از ان خبری میفرماید و لقد علموا انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون انما یعلمون
 است پرتل میفرماید لسان الذی یتلوهون الیه و العجی و هذا لسان عربی مثانی آن زبانیکه نسبت میکنند قرآن بر نفس غیر فصیح است و این قرآن بان
 فصیح تر است و این جواب است نسبت آنکه اهل فصاحت و بلاغت اندوه اصل جواب سابقا گشت که حق یعنی حسب و بعد کتب سابقه ازل شده اگر ان قرآن
 نیست دیگری بایرود به فرض التقیر درین دو زبان فرقیست ظاهر چنانکه از ان باز شرح میفرماید ان الذین لا یؤمنون بایت الله لا یجدونهم الله و لهم
 حداب الیهم بدستی آن کفار که ایمان نمی آورند بایت خدا یعنی مطابق توریته که ظلم است غیر فصیح نخواهد است خواه کرد او شاز از الله بدستی شان خداست
 انما یقرء الذین لا یؤمنون بایت الله و اولئک هم الکذوبون و خزان نیست او را میکنند دروغی تا آنکه ایمان نمی آورند بایت خدا و ان کذبان
 بعد ازین کفار که در ایامی مسلمانان زیاده کوشش کردند و ضعیفان مثل عمار و پدرش یا سردار شرمیه و نیز بلال و صهیب و جناب سالم که اگر ان جناب سبلا کرد پس
 کسی اندیشان انکار اسلام نکرد و صیت کشیدند آنکه او پدر عمار است پس عمار لاچار شد و کفار از انستند لاچار زبان منکر شد و حضور صلی الله علیه و سلم این خبر رسانید
 حضور صلی الله علیه و سلم فرمود که هرگز ناز عمار را ایمان است پس عمار که یکران آمد عرض احوال کرد حضور صلی الله علیه و سلم رسید که بجه حال قلت بود گفت مطمن
 ایمان پس شما عمار هم فرموده گفت اگر باز عمو کند باز بگو پس آیه نزل شد من کفر بالله من بعد انما یؤمن الا من اکره و قلبه مطمن بالایمان و لکن من

سوره نحل صد مرتبه بخوانند غضب من الله و له عذاب عظیم بر کافر کند باند بعد از ایمان خود گرانگیز کرده شد عدل و مصلحت باشد بر این و دیگر
کتابها بشمارند بر این ایشان غضب است از الله و ربی شان عذاب است بزرگ ذریک بآنهم استحقوا الحيوة الدنيا على الآخرة و ان الله لا يهدي للضلال
الكثيرين هان بان وجه دوست داشتنند گمانی دنیا را بفرست و بدستی بدستی نمانند قوم کافر این که اینی بوجه و خود جانا که در فصل اشیا است اولیای
الذین ضيع الله على قلوبهم و منهم و انصارهم هؤلاء هم المغفلون هان بان نمانند که مبر کرده است الله بر ایشان و مع شان دنیا و بی شای
مان غافلند لا جرم آنهاهم فی الآخرة هم الخسرون ه ضرورت بدستی امان و فرست بر اینها زیانکاران دنیا اینجا این سوره کلی است و باز چون ذکر جبار در آیه توبه
است توبه از تقصیر تم بطلند و قوم اولیای میفرمایند منی است که در مهابرات میفرماید لئن لم یفردنا ربنا عن ربنا لولنا لولنا لولنا لولنا
سراک من بعد ما نعلم من الیم ه بزم بدستی ببردگار توبه را تا که سحرت گردید بعد از آنکه در گذشته انداخته شدند باز جا گردید و سحر کردند بدستی ببردگار توبه را
بر آینه غفور رحیم است و در قامت و قیاس بر این چنین کسان شمار کرده خواهند شد که انبیا بر ایشان خطبه خواهند کرد که بلا خوف و خطر خست از ل اسلام خواهند رفت
و سزا بر یک که بر این حساب خواهند رفت بخلاف دیگران چنانکه میفرماید توبه تاتی کل نفس بما کسبت و توفى عن صواب و عنی کل نفس ما عملت و
لا یظنون هذا یکم ادب نفس محاد که گذران خود به نسبت کرده خود و کامل کرده و بدست نفس آنچه عمل کرده است و امان غنم کرده خواهند شد و اهل مکر بر این فتح مبر
میفرماید چنانکه پیشین گوی کرده بود و بعد از آن بوقوم آمد و ضرب الله مثلا قریفة كانت امنة مطمئنة یا ایها الذین آمنوا عدتین کل مکان فکفروا
یا نعیم الله فاذا حقا الله لیاس الجوع و الخوف یا کافرا یصنعون ه بیان میکند الله شی تیر بود با این مصلحت که می آید از تلقی از بخش از هر مکان پر
از کار کردن قریه نمیشد حسی خدایس حشاند الله از الباس جمع خوف که در ایشان مخلقات خوف تا طه شام شان خوردند بسبب آنچه میکردند با ل اسلام بر سلوک
و لقد جاءهم رسول من انفسهم فآذون فاحدم العذاب و هم ظالمون ه بر آینه آدم اهل که رسول از ایشان یعنی حسب و عهد کتب سابقه پس تکه
گردانند و خارج کردند پس گرفت لوشانرا عذاب بد و امان غنم کنندگان توبه و چون فتح بر شد و اهل که ذلیل شدند و اهل ایمان را تسکین یافت پس همه
شکرت لرحمة ربهم کردند بر شان غرض باشد بکام طاعت حکم خدا را بر وجهیکه میفرماید فکفروا بآیات الله صلیا و انتم کفرا باه لعدو
پس نخر بر آنچه نصیب کرد شان بدستشان پاک و شک کنید تحت خدا اگر باشد از عبادت کنندگان یا محرم عهد که اندیکه و اندام بر حرم حرم و صواب
یا غیر الله فتن اضطرر غیره و لا عار فان الله غفور رحیم ه این نیست حرم زنی ... پس بدست زنی و غیره نیز نخرند کرد و شود وقت بیخ
بدان پس هر که تضرع شود غیر بغاوت کنند و نه تجاوز کنند پس بدستی الله عقود رحیم است بر شما تکلیف زیندی و در زنیات عیر شیت خارج شد و خصیص
و در سوره تهای سابقه مفسر شد و لانه و انما تعدت لکما کذب ه حلال و هذا حرام یضربون محو اللغو الذی بین الذین
على ان الله لا یهدی للذین لا یفلحون ه گوید بر بی توبه و صرف کنندز بانهای شما دروغ را این حلال است و آن حرام تا فر کنید بر خدا و حق شایان که بدست
توبه گردید بر خدا و حق فلاح نمی یابند معایع طیل حرام عذاب الیمه این معاش شان قلیل است و بر بی شان قلیات در دکان و علی الذین ه
حرام ما قصصنا علیک من قبل و ما ظنهم و لکن كانوا انفسهم یظلمون ه و بر آنکه درین سرودت اختیار کردند حرام کردید آنچه خواندیم بر تو از
در سوره انعام و تلمه کردیم او را و بسین نفسهای شان غنم میکردند که در درستی شان حرام نموده بودیم ان سراک الذین عملوا السوء فجعلناهم
بعاد ذریک و صلوات سراک من بعد ما نعلم من الیم ه بزم بدستی ببردگار توبه را تا که عمل میکنند بجهالت توبه کردند بعد ازین و اصلاح کار
بدستی ببردگار توبه بعد ازین تبالت بر این غفور رحیم است این مثل خالد و غیره اهل که است که اسلام بعد ازین زمان آوردند و این شوخات بر چه که از سیم
خیر زنی و اولاد سبعل بر دست توبه بر این میفرماید تیر همکان امه طایفه بدیع حفاط و لکن من انفسهم کافرا یضربون و هذا
لالی صراط مستقیم ه بدستی بر سیم بود معترضاک صعب برا خدا یب و نبود ز مشرکان چنانکه اهل که کردند شک میکنند زنی نعمت خدا بر گردید که اسلام آورد
اگر او را بر دست و زینت و ذریه حسنه و دریه فی الآخرة من نصیبی و بر دیگران در دنیا تنویری که از اولادش ساعیل و بحق و غیره و بدست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره نبی اسرائیل یکی است متضمن جزایات اکثری یعنی معراج و نبی اسرائیل است یکصد و نوزده آیه
و دوازده سر کوع بعد از قوم بنی اسرائیل می آید و پیشین گوئی بامتداد سابقه حال بنی اسرائیل معانی نظیر آن متعلق است در حدیث
اگر نخواست که بکتاب باقیه مطابق در ذوالحججه می زنده اند معراج است المقدس عودت در فصل سوم ملاکی نسبت خصوصاً صلی الله علیه و آله است و بعضی احادیث نسبت
معراج بمرحوم دیگر معراج است از جهت اختلاف مسلمانان پیشه که آیا اینبار در یثربی زیاد در خواب و در بعضی دیگر در بیابان و بعضی در حرم تامل عالم
و بعضی قبل از ظهور نبوت چنانچه در حدیث صحیح و بعضی در بعد از آنکه بربین خود است و در خود در فصل سوم ملاکی است که در حدیث در انوش استید یعنی رسول خدا که در حدیث صحیح است
آنگاه در سیکش خدا در حدیث رسول محمد که بانواع علیه السلام در فصل نهم کومین از نسبت کمان عهد بسته شده است چنانچه از باب چهارم کاشفات واضح شده که در ان
کمان کمان صاحب پاری است و در حدیث کتب مقدسه مذکور است که از زمان بنی اسرائیل حاصل خواهد شد تا آنگاه که بیگی یعنی در بیت المقدس مشرب معراج تشریف خواهد آورد
تا در اول حالات خلاصی نسبت بنی اسرائیل زبانی انبیاء ایالت فرموده تجویز کرد فرماید و این معراج با آنها است که مطلقاً انبیاء با آنها شده است چنانکه از آیه اول نوحین از قبیل
خواهد و نیز از سوال فار نسبت موع می ادر اندر پیش رویت حق است اشاره جل بسیر آنها است در دوزخ چهارم با سیم شمال گذشت و در دوزخ فصل نهم شیما از
بیان پایش آید با و آنها بنام دوزخین بلکه آنها پیشین گوئی خصوصاً علیه السلام شاد معراج عام است و چون درین معراج ذکر از مسجد حرام تا مسجدی است حدیث مالک بن
صعصع خا که در معراج التشریح است که معراج از طریق کعبه تا آسماها شده است نسبت این معراج است و باقی روایات نسبت مکان حضور صلی الله علیه و آله و سلم مکان امام بانی متعلق
معراج خواهد بود چنانکه از این عباس مدینه روایت میکنند خلاصه اش آنکه چون معراج شد حضور صلی الله علیه و آله سلم از نظر سختی قوم بنحیده شد و پیش گذشت بر وسیله السلام اول
و نشسته بطلوبه استوار رسید فرمود شب معراج که شده گفت تا کجا گفت ادریت المقدس او جل گفت از دوزخ بر آسمان گذشت فرمود پس از خوف حضور او جل از کار کرد و سپید آیا این سخن
با قوم گوئی فرمودی پس او جل قوم را طلبید و دست خود بر علیه السلام با قوم فرمود تا آنجا که فرمودی با او بکر صدیق روده رفت و گفت آیا تو یقین معراج می کردی فرمود آیا
گفت آری فرمود که شد بر این حضور صلی الله علیه و سلم صلوات است گفتند آیا صدیق مکنی که شب رفته باشد و صبح باز آید فرمود صدیق مکنیم بعد از آن آسمان وحی میرسد
در صبح و سلام پس تمام نهاده بود بکر صدیق رضی الله عنه زوی میگوید که در قوم شخصی بود که بیت المقدس دیده بود یعنی حالتیکه بود پس گفتند ای نصف مبنوی کردی بوداری
پس حضور صلی الله علیه و سلم لغتش بیان میفرمود که در خاطر اشتباه افتاد پس با آن فرموده شد مسجده حضور صلی الله علیه و سلم معانی میفرمود تا آنکه نباشد نزد ایشان بخت
میفرمود حضور صلی الله علیه و سلم نظر میفرمود بر طرف مسجد پس قوم گفتند که نعت بر بر بدست برین می آید معراج علیه السلام خبر دره از زانه اوله که آن مقصد ترین است پس با
ملاقات کردی نیشان چیزه سه بوداری گذشتم بر فافله بنی فلان آن برو جا بود که گم رود بود شتر می که میباید در دور حال شان قدیمی بر آب کشته بود پس آنرا
گرفته نوشیدیم باز نهادیم چنانکه بود فرمود که چون فافله یزید نشان رسید گفتند این نشانست فرمود که گذشتم بر فافله فلان و در نظر سوار شتر خود بمقام می رسد نشانی از شتر شان این
پس گفتند فلان که شکستش گشت که این نشانست گفتند که بیان فافله اولی خواهد بود فرمود که گذشتم بر آن مقام رسیدند تا قتل او و بار برداری پیشش را که بود فرمود
ازین با و متسل کرده شد برای حضور صلی الله علیه و سلم فافله بمقام خروءه بالعدو لحوال پیشش و آنکه در دوزخ فرمود پس فرمود این نشانست چنان چنین است و در فلان است خواهد آمد از طلوع
شمس پس گفتند این نشان دیگر است باز معراج شد بر طرف تنیه و انظار طلوع شمس میگردند تا آنکه بعضی گفت که آن آفتاب طلوع کرد و دیگر گفت که البته فافله طلوع کرد و که گذشتم
از شتر او فلان فلان فلان بود چنانکه فرموده بود و ایمان میاوردند و گفتند که این معراج است چنانکه در دوزخ فرمود ۱۰۲ اول و مشارکت کرد که شیر بجاری کفار که خاک خود
خواهند طلبید در وقت طلوع آفتاب بخوابند کاشید مطابق مکر را از وی بیت المقدس بدولت بنی قیدار چنانچه در فصل شصت مسجده است فلان ترین کتاب
است نسبت حضور صلی الله علیه و سلم که عمر و قیداری آباد کرد که بعد از آن دوزخ شان بزنیعه اولاد بنی عیفاء بن مدین بن ابراهیم از دوزخ سوم ظهور و آباد شود چنانچه از
شرکان بنی قنوره و حستان آباد کرد و حقیقاً حال زلد بنی اسرائیل چنانکه جایجا در کتب سابقه موجود بود که بعد از مسیح بنی اسرائیل مؤنه مسجد شان
برای شتر خود فرمود پس شده ناری خواهند کرد و ناخواهیم شنید چنانکه منصف معراج کتاب اول گذشت و قدری باز هم این نظر بر آن میفرمایند

جلد دوم تفسیر معالجات الاسرار فی مکاشفات الایثار عرف تفسیری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مَسْجِدٌ الَّذِیْ اَنْشَرْتَهُ یَعْبُدُوْنَ لِیَکْفُرُوْا مِنَ السُّجُوْدِ اِلَّا لِلّٰهِ الْمَسْجِدَ الَّذِیْ بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیْكَ مِنْ اٰیٰتِنَا اِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ۝۱۰
 نام خداوند بسیار بخشنده مهربان پاکست آن فلانیکه سیر نمود بر بند خود شی از مسجد حرام بطرف مسجد اقصی بگردت و اویم گرد او تا که معاینه نماید او را آیات بزرگ است
 آن شکر دنیا است واضح بود که حق تعالی فرمود که برکت و اویم گرد او را و فرمود که او را برکت و اویم گرد او آن حرمه ویران افتاده بود که از زمین بر باروی سه ششم سحیح چونکه
 آبادش بند یعنی قید از نوشته بود ویران بود و گواهی نمیشد که باره آباد کرد لیکن علامه باقر طسطنین او را زنده نموده ویران کرد باز باره کرد باره شد مگر بعد از بنا و نشانی از
 بر خاست و بطرف جنوبت لیکن در زمان شوکت نبی قید آباد شده ویران نگشت گو در زمان نادر پادری بعد از طغرل بک که کوش در حدیث ذی نجر بود او را درایت کرده
 بیت المقدس در تصرف نصاری تا هشتاد و چند سال ماند مگر مطابق فصل ۱۰ شیخا انخوتان بغیر از خوف نماز و چون در زمان نوم علیه السلام بعد از تعمیر کردنش کعبه
 اوم چنانکه در فصل ششم تکوین است اولاد نوح کثرت مطابق فصل نهم تکوین شد خوف طوفان میکردند تا باره گردیدند تا حق تعالی بزرگوار بود علیه السلام با جمیع
 حیوانات و نباتات احسان کرد و هفتاد و یک سال تا وقتیکه کمان آید از طوفان بخوابد یعنی تا وقتیکه کمان خداوند صاحب چهار بار و سبب و چهار سلطنت در عرصه زمین است
 تشریف یابد و چنانکه در باب چهارم مکاشفات است قیامت بخوابد و مطابق در فصل ۱۰ مذکور کنعان بن عام داوود بنود که غلام اولاد سام باشد که در
 کنعان بیت المقدس است که حق تعالی بعد از موسی اولاد سام را ملک کنعان گردانید لیکن تا زمانیکه بت پرستی نداشتند و مطابق در فصل ۱۰ بیام و دیگر دعای نیک
 داد که از خداوند خدا ننگان یعنی از خداوند چهار بار چنانکه در باب چهارم مکاشفات است برکت یابد در توره بخصوص در فصل ۳۲ و ۳۳ سفر ششمی بصاحب ششم شرح

است نظر بر آن مخاطب با اولاد نوح شده میفرماید و اٰتٰیْنَا مُوسٰی الْکِتٰبَ وَجَعَلْنٰهُ هُدًی لِّبَنِیْۤ اِسْرَآئِیْلَ الْاَلْحَدِیْدُ وَاَمِنْ دُوْرٰتِیْ وَکِیْلًا لِّاَلْحَدِیْدِ ۝۱۱
 حملنا مع نوح طرانه گان عبدا شکو را ده و اویم شی که توره است و گردانیدیم انرا بت بری بنی اسرائیل تا که گریه سوسای من کیلی ای اولاد آنکه بعد از ششم اورا با نوح
 بدستی بود آن نوح بعد از سپاسد بر شما بعد تشریف آوردی محمد علیه السلام نبر بود متاصل نشود و باز مطابق در فصل ۱۰ فصل نهم تکوین بعد از برابوی بنی اسرائیل
 کنعانیان غلام اولاد سام شوند که تفصیل بریادی بنی اسرائیل در توره موسی دوم تبیین فرمود یکی مطابق فصل هفتم ششمی و غیره که چون بنی اسرائیل بت پرستی نمایند
 بعد از آنکه بسیار از نجات نظر یابد شوند چنانچه مطابق کتاب دوم ملک و توارخ دوم و فصل ۱۰ شیخا مصر است که چون خلاف و فتح بنی اسرائیل شد و سخاریب از
 اولاد اشور بن سام والی بنو در سنه چهارم خرقیا فلکها میبرد گرفت و قاصد زرقیا فرستاد که تا بستم بنا و مطابق فصل ۳۲ توارخ دوم خرقیا از شیخا دعوت است که ملک
 بدو رسید یک کعبه و پنجاه هزار مردان سخاریب تا به نمود و باقی بنو بنو فرار کرد و بعد او را پسرش کشید و سوم پسرش سسی سرمدون قائم مقام شد و خرقیا بسیار او را و شیخا
 بنی فرمود که تو خاسی مرد باید که وصیت بنیانی انگاه خرقیا پلاس پوشیده ده خانه و عمر پانزده ساله یافت اندران هر سه سسی مردوک بلان بن بلان از اولاد نوح و
 کوش بن عام بن نوح با ملی خرقیا را با کبابی فرستاد و قیا جده اساس خانه خود معاینه اش گردانید شیخا پرسید چه کردی جواب داد آنچه نمود شیخا گفت که بعد از تو
 مدتی جلد اساس بن خانه بابل خواهد رفت پس از خرقیا پسرش منسی مطابق فصل ۱۰ کتاب دوم و در دوازده سالگی پادشاه بنی اسرائیل شد و بت پرستی نمود و پنجاه
 و پنج سال سلطنت نمود و درین حرمه سیاه لاری بنو یهوه گرفتار کرد منسی را بنو یهوه بزرگ بعد توبه کرد و حتمالی بدش هم از نخت که منسی را به بیت المقدس فرستاد پس منسی
 اکثر تخته بار که در بنی اسرائیل نباشد بود و نمیدم ساخت که بعضی بعضی ایمنانه بعد از پسرش یوشیا بعد از پسرش سلگی پادشاه شد و تاست و کیال پادشاهی نمود و در
 حرم شانزده سالگی جلالتها بنا را افکند و حید فتح نمود و باز مطابق فصل ۳۶ کتاب کور پسرش یواخر در عمر ۲۳ سالگی پادشاه شد تا سنه ۴۰ پادشاه بلند والی مصر اورا خارج
 کرده بلورش الیا قیم را بجای یواخر نمود و تا یازده سال سلطنت کرد پادشاه بابل بخت نصر گرفتار کرد و در تخته خانه خود بابل بود و بنو یهوه کین عمر شصت ساله پادشاه شد و او
 تا سه ماه و ده روز پادشاهت کرد و بت پرستی با ایالتش کردند و بخت نصر گرفتار کرد و بابل برده و صد قیا بعد از پسرش یوشیا پادشاه شد بت پرستی و جود غایت تا یازده سال پادشاهی
 مطابق فصل ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ بر بار بر علیه السلام هر چند بعضی معتقدین بود که یوشیا پادشاه بابل جنگ نکند منسین بریندازد و مقید کرد و پنجاه از نخت و دیگر نمایانرا اطاعت نمود پس

العبادت شمار کرده مشهور و محفوظ که ما جناح الذال من الرحمن وقل ربنا انجنا من کما کان یسئری صغیرا و دست کن برای شان بازوی ذلت
از رحمت و بگوئی بستم کن آن هر دو را چنانکه پرورش کرده اند در حالت صغیر یعنی شریک اسلام چنانکه از آیه ما کان للمشکرین ان یتقوا و الآیه از تو توبه دریافت شد
زیرا که رضا خدا در صفا و لذت و غنچه در غنچه در چنانکه در حدیث است یعنی بشری که مخالف دین نباشد نیز در حدیث دیگر است که داخل در حبت بیان کننده احسان
و عاق و درین شراب نخواهد شد بگویم علیما فی نفوسکم طران تکونوا صلیحین فانه کان للذوالین غفورا و پروردگار شما از است با نجه و غفورا
شما است انکه باشد بگو کاران بستی است خداوند برای رجوع کنندگان غفور و مصلو او این بعد مغرب و نماز عیاش است هر دو مطابق است بنابرین رقم از حضور
علیه سلم و از این عباس است و آت ذالقری لیسقه و المسکین و ابن السبیل و لا یبدلنا تبدیلیا و بده صاحب قرابت را خوش مسکین و مسافر را و
نصف کن صرف بیجا این البذیرین کاتولوا حوان الشیاطین ط و کان الشیطن لریبه کفورا و بدستی صرف کنندگان بیجا هستند بله در آن شیطان
و بسبب بیجا بود کار خفا پس چون برای صرف نسبت صاحب قرابت و مسکین ساکن شود که مظهر نزد حضور صلی الله علیه و سلم بعضی اوقات چیزی نمی بود و صریح
و بلای صحیح و سلام از جناب نظر خصوصیت میطلبند پس حضور علیه السلام اعراض میکرد و جواب از شرم میفرمود نظر بر آن میفرماید و اما تعویض من عنکم ایتعا و حرجه
من قیامک ترجوها فضل کفر قولا ملبوسا و اگر اعراض کنی از ایشان بخوابی حجت از پروردگار تو که امید داری از پس بگو برای شان قول نرم تا نظر
جواب نماند و اگر بد خدا به ایشان را چنانکه میفرماید و لا تجعل یدک معذورا لعلی غنیک و مکن دست خود را طوق گردن خود که دادن تواند نظر بر آن
حضور صلی الله علیه و سلم روزی تمیص خود داد و حرمان با تمیص بلال از آن دلایل نظر کرد و در صحابه پس تشریف نیاورد پس مشغول شدند و کما صحابه تا داخل شدند
حضور صلی الله علیه و سلم بعضی اصحاب پس دیدن حرمان یعنی حرمان از تمیص حرمان مطلق که گاهی فساد از زبان قبل از وحی هم نشده بود پس نازل کرد و حسالی
و لا تبسطها کل البسط و نزع کن دست خود را کل فراخ و نزع برود جمله میفرماید فقط کما محسورا و این نشانی در صورت اسماک ملامت کرده
شده در صورت کل صرف منقطع البیل ان تکف یدک ببسط الرزق لمن یشاء و یصدیق الله کان عباده یحبون بصیرا و بدستی پروردگار تو
فراخ میکند زتی را دستگ میکند بدستی است خداوند کندگان خود جز در جناب این کل فراخ کردن دست تو فراخی دیگر کندگان نخواهد بود و لا تقنطوا اولادکم
خشیة املاق طمحن نزد هم و لیا که طران قتلهم کان خطا کبیرا و قتل کند اولاد خود را خوف فقر مارزق میسریم شمارا و ایشان بدستی قتل شان
است خطا کبیر که اهل کفر حرمان خود را خوف فقر میکنند و لا تقربوا الزنا فانه کان فاحشة و ساء سبیلا و تقرب شوید زنا را بیتی است آن زنا
بظاہر و بدست انداز و لا تقنطوا النفس الی حرما اللعاب بالحق طوبیة قتل کنید نفسی که حرام کرده است الله دیگر بدستی که حضور صلی الله علیه و سلم فرمود که حلال
نیت خون مرد مسلمان گریزی از ستم مردیکه کفر کرد و بد از این خود یا زنا کرد و بد از نکاح خود یا قتل کرد نفسی غیر نفس پس قتل کرده شود آن و من قتل مظلوما
فقد جعلنا لولیک سلطانا فلا تیر فی القتل طرانه کان منصورا و هر که قتل کند مظلومی را پس گردانیدم برای ولی او اختیار در دیت و قتل در
صورت قتل پس اسراف کند و قتل که بجز من مقول گیری بکشد بدستی آن لی مقول است تمیز بر دیت یا قتل قائل و لا تقربوا مال الیتیم الا بالحق فی حق
یتیم استاده من و تقرب شویمان تم را بگریز آن نیکتر است تا رسید جوانی خود را و موا بالعهد ان العهد کان مستورا و وفا کنید بعهده بدستی است
عهد سوال کرده شده و او فوالیکم اذا جلت و زینوا بالقسط من المستقیم هدایک خیر و احسن تا و بیکاه و تمیل نماید سازه را چون پایانه کنید نوزن
کنید بر تلذذی راست این بهتر است و نیک انجام و لا تقف مائیس لک به علم طران السهم و البصر و الفواد کل و لیک کان عنده مستورا
و نشین بر بنی نیت بر آقوبان علمی بدستی حق و بصیر دل بر یک ازین اسل کرده شود و لا تمش فی الارض من حجان انک لن تحرق الارض
و کن تبلم الجبال طورا و کل ذلک کان سینه عند ربک مکروها و در روز من تکبیر بدستی تو در نصیبت مددی زمین و نرسی کوه با
بله مول این کل است بدش تو پروردگار تو کرده ذلک بما اوحی الیک ربک من الحکمة طاین است از آن حکمت که وحی کرد بطرف تو
و لا تجعل مع الله الها اخر فقل فی جهنم مملو ما مذخورا و ای مخاطب کن با خدا موجود دیگر پس لذت نشوی در جهنم ملامت کرده شده

بعید داشته آقا صفت بزرگوار است و تقدیر از انبیا که با او عظمایا ای اسرائیل که بزرگوار شد و بارها در کتابها بیان کرده اند
خود را ملاک و خیران او درستی شمار آینه میگوید قول بزرگ و تقدیر قافی هذا القرآن یک ذکر او ماینید هم الا نفوکه و در آینه بار بار عود میکند درین
قرآن کلام توحید و خیر و انصاحت یا بند زیاد میکند و ساز این عود بار بار گرفت از توحید و توحید چون باطله یعنی ملاک که مقرران خداوند است و کلام
الله كما يقولون اذا لا بتعالی الی ذی العرش سیدلا که اگر باشد با خداوند معبودان و ملاک و خیر و چون که میگوید در نیت هر نیت طلب کند طرف خداوند
صاحب تخت راه یعنی راه مساوات سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کیدا پاکست آن خداوند بزرگ است از آنچه میگوید بزرگ زیاده که خداوند فرشتگان
بجوهی منظور فراید چنانکه در کلمات انجیل نیز است زیرا که هر چیز محتاج خداوند است و هر فرع را باصل چون است بدان نظر بر شی تسبیح حق تعالی میکند پس
ملاک نیز چنانچه میفراید تسبیح السموات السبع و الارض و من فیهن تسبیح میکنند برای خداوندی الهی است اسماها و زمین و آنچه در آن است و اگر کسی فر
زند که تسبیح چون ملاک میکند مقرران میرانند شد بخلاف شی دیگر که تسبیح شان عالی است میفراید و ان من شیء الا لیسبح بحمده و لا ینفکون تسبیحهم
انه کان جلیلا حقودا و نیست چیزی که تسبیح عالی میکند بخود و لیکن نیداند تسبیح شان را بدستی آن حلیم حضور است بفرمان بخلاف کاران که نظر شان
از شنیدن تسبیح اجمار و غیره محروم اند چنانکه تسبیح ظاهر علیه السلام در وقت قررت تبت چنانکه میفراید و اقوات القرآن جعلنا بینک و بین الذین
لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا چون خوانی قرآن گردانیم در میان قسیران آنکه ایمان نمی آورند با خیرت حجابی ساتر و روایت کرده سید بن حمیر که چون
بذل شد سوره تبت بالی آمدن ابی لهب و با او سنگی بود و حضور صلی الله علیه و سلم با ابی بکر بود پس ندیدیم جمیده ظاهر بوسیان زن ابی لهب پس بر می ایستاد
گفت کجاست صاحب توبه بدستی رسیده است آنکه چو کرده است مرا پس صدیق فرمود قسم خدایم فراید شعر و گوید از این بارگشت در طلیک او میگفت آمده بودم نزد
سنگی تا بشکنم سر مبارک حضور علیه السلام پس عرض کرد ابو بکر ندیدم جمیده ترا ای سول صلی الله علیه و سلم فرمود که همیشه بود فرشته با من من دور میان آن سر میکرد و آن
ز شنیدن تسبیح اجمار چه بعید که بر سر شان نقلی است و بعد شنیدن تسبیح اجمار و غیره همش ضرورت چنانکه بر آن مثل میفراید و جعلنا علی قلوبهم اکنه
ان یفقهوه و فی آذانهم و قرا و چون خوانی قرآن گردانیم بر دلهای شان پرده باز آنکه بفرمان قرآن را از شنیدن در گوشهای ایشان نقلی است از نظر
بنی ایمان باز توجه باصل مطلب تجدید میشود که سرگاز باطل الوبیت الیکرید شد که ش از شنیدن و اذ اذ کورت دیکه فی القرآن و حده و لو اعلی احوالهم
خود را و چون یوکنی برودگا خود را در قرآن میکانگت او یعنی بلا الله الا الله از میگردند بر شتهای خود با قدرت کنندگان و هر که میشوند پس نظر قرآن را در غیره احوال
میشوند چنانکه میفراید علی علم یسبحون به اذ ینسبحون ای لا یقول الظالمون ان تتبعون الارجال مستورا ادا تا تمیم بدینچه میشوند از
چون شنود طرف نو چون آنان میباشند شنیدن شورت میکنند چون میگردند ظالمان یعنی بعد از شنیدن احوال قیامت چنانکه می آید پیروی میکنند که مردی
سحر کرده شده انظر کف هم یوالف الا مثال فضلو افلا یستطیعون سیدلا و معین چگونه بیان میکند برای تو شلهای پس گراه شدند پس طاقت نید
وصول را بی را و قالوا لو اذ انکنا عظاما و دنا عا و انبعون نوت خلقا جدیدا و گفتند ای چون باشیم آنچه آنها شکسته ای با بر آینه بر آنچه شوم خلق نو
و چون در اول مرتبه خاک پاشیده اند باز گردید کردن از استخوان بوسید و ش خاک چه جدید اگر سخت تر شود بر آنچه خواهد شد چنانکه میفراید قل کونوا حجاجا
او حدید یا او خلقا و اما یکنی صدور که طوبو بشید سنگ یا این یا خلقی از آنچه بزرگ آید درون ای شامل آسمان خیره که از شنیدن شکل
باشد مبعوث خواهد کرد فیقولون من تعبدنا پس خوانند گفت که ام عاوه خواهد کرد فی الذی فطر کل اولم و فی کسب غصون ان شفق هم و ملاک
بید کرد شمار بار اول پس جد حرکت خواهند داد بطرف تو را پس خود را و یقولون متی هو ط قلع عسی ان ینکون قریبا ط و میو نید با ال اسلام مقرران قیامت
که خواهد بود بگو میدست آنکه باشد قریب یعنی نظر خداوند و شمار علم قریب بزرگ قیامت دریافت خواهد شد چنانکه میفراید یوم یذنبون فاستخسبون و یحجون
و یظنون ان ینسبوا لایسلا که از آنکه خواهد خواند شمار المذی ان اسند پس جواب خواهد داد با حمد و ثمان خواهد کرد و آنکه قیامت کردیم هرگز آن را بجز در
روم در روزانه میر است چنانکه از حال اصحاب کعبه دینی که بعد صدام زنده شد بود و حاضر است پس چون قیامت بر حق است لازم که جمله مذکوران خداوند توحید و یونینا

چنانکه میفرماید و قل تصادق بقرآن الحسن طرآن الشیطان بقرآن البیوم طرآن الشیطان کان للإنسان عداواً مبیناً ط و کبر برائی بندگان
 من اهل اسلام و کفار گیندان کفر خلاص که نیک تراست بدستی شیطان بر ما می ماندند و میان ایشان بدستی شیطان هست برائی انسان دشمنی ظاهر و کفر
 یخپایان و تیار بگردد و کن یثا و یعدو بگردد ما از سندان عظیم و بیکلا پروردگار شدادنا ترست با شما اگر خواهی چم کنه شمارا که بعضی اسلام آورید و اگر خواهی فدای
 شمارا که کافر دار و بعضی شما در فرستادیم ابراهیم و عیسی و موسی و آیین را که باشی و زکات حکم مین فی السموات و الارض ط و لقد فضلنا بعض المنین علی بعض
 پروردگارت و ما تراست با ما و آسمانهاست نورزین و هر آینه تفصیل و اویم بعض انبیاء بر بعض چنانکه گردانید ابراهیم را خلیل و موسی را کلیم و عیسی را مسیح و ترا حبیب چنانکه
 اکثر زبور بران گواه هست که چنانچه فضل میدارند نظر بران میفرماید قانینا داود ذوقاً داود داویم داود را زبور که سراسر اشکش دال بر مروت است که در ورس نغزیم نور
 ۶۸ صاف نسبت کرده سینا که مطابق باب چهارم نامه اول گلستان مراد کوه که است مصرح که از روز که بدو بندگان خود از میان یعنی میان نارن تا رسیدند
 زمین (زید و آسمان چکیده حضور خدا البته که سینا در حضور خداوند خدای اسرائیل بنیید و اسے خداوند تو باران بزرگ را بارانیدی و از لطف خود برای مسکینان تیاری
 نمودی آنتی پس قبل از تیاری هجرت اهل که با حضور خداوند ختم المرسلین علیه السلام جنبش شد که عمار قحط سالی فرود چنانکه آمده می آید بر اهل که مساکنی بدیده اوقات
 که رگ و مردار را خوردند گریبان میاوردند و تحمل برده میگردند نظر بران حق تعالی میفرماید قل ادعوا الذین ذعتم ثمین ذوقنا فلا یملکون کشف الضعیف
 و الاکثویلا که بگویند این ملاکه که گمان میبردند از ساری او پس مالک زندگسادی مضر را از شدت بدیل حال از شکلی باسانی او انک الذین یدعون
 یتسعون الی ذیهم الوعیلة ایها قرب وین چون و جسمه و یحافون عدا باطلان عذاب بر پاکگان محدوده آن ملاکه و شمس و قمر
 و غیر از جنیان اسلام اورند گانیکه میخوانند طلب میکنند بطرف پروردگار خود با قربت و امید میدهند محبتش با خوف میکنند خدایش بدستی فدای پروردگارت
 ضد کرده شد و حال شیاطین معلوم هست که موعظت بر بادایان میاورند بوجه آنست که برائی جمله کفره فخره هلاکت دین زمان موعود است چنانکه در مزبور مذکور
 مدوا کر کتب مذکوره مصرح است در فصل پنجم مکتوبین که در پیشین گوی میکنند که گمان خداوند قبل از قیامت کشیده خواهد شد نظر بران میفرماید و ان من فن یتقوا لا
 یحون مهلکوها قبل یوم القیمه و معتد بها عدا باطنیکان کان ذلک فی الکتب مسطوراً و نیت قرینه کنر گام باطل گند گانیم نرا قبل
 ندره قیامت یا فلکنند گانش سخت عذاب هست این حد کتاب توریه نوشته شده پس باز معاینه و این آیه قحط شدیدایان نمی آورند و آیات دو قسم اند یکی آیات
 بلاقت چنانکه آمدن ملاکه بر روز دوم آیات است برائی تحریف و البصار از پس نظر اول میفرماید و ما منعنا ان ننزل بالآیات الا ان کذب بها اولو
 ذنوب کرده است با را که یفرستیم آیات موعود هلاکت کرد آنکه تکذیب کنند بدان اولین که اگر کسی بعد از نیت استحق عذاب شوند و شکلی بران می آرد و آیتنا
 نمود الانافه مبصره فظکر اوهاط و داویم قوم شوم و صلح را نامد بینا کننده بر عذاب پس ظلم کرد بدین متقی عذاب شدند پس بدستور حال این زمانست بران
 میفرماید و ما فرسل بالآیات الا کثویلاً و منی یسیر آیات قحط و غیره را اگر برائی تحریف باز تفصیل بعضی حجات مخوفه میفرماید و ادقلنا الک ان ترا
 اساطیر الناس ط و ما جعلنا الرویا الی ان یذک الا فتنه للناس و النجوة للذوق فی القرآن ط و چون گفتیم برائی تور پروردگار تو احاطه
 کنده است آدمیان که در قحط سالی و نگرانی نیدیم آن دینی مزاجی که معاینه کنانیم ترا اگر آزمایشی برائی آدمیان مزاجی سخت کرده شده در قرآن که کفار که
 بعد از اول ساطه انکار نمودند استحق عذاب شوند این که کیست هرگز حلقه از خوابیکه نسبت فتح که ملاحظه فرموده بودند تعلق نمی دارد و مخوف هم چنانکه نیدیم
 الا طینا تا یکبار همی ترسیم او ساز از قحط سالی و غیره پس زیاده نیکند او ساز اگر گشتی بزرگ و اگر گنبد که پیمیشل با هست پس چرا احاطت ش تا بیخ و نیز
 اگر قصدش باشد و شک نسبت حیاطت پیغمبر باشد هم قصدشان بر تکلیف پیغمبر باشد قعودم و شیطان بشود چنانکه میفرماید و ادقلنا للناس
 اسجدوا لادم فجدوا الا انین ط و ما کانت خلقت طینا ط و یاد کن چون گفتیم برائی ملاکه حضرتی سجده کنند برائی آدم پس سجده
 کردند جمله مگر ابلیس که بر و انقیاس اما گفت یا سجد کنم برای کسیکه میداردی از خاک این حال اهل که هست که بعد از معاینه حجات گفتند که پیغمبر از شان مظهر
 کرد پس چو پیرویش بنایم قال رأیتک هذا الذی کرمت علی لئن اخرت الی یوم القیمه لآخنین ذر ریثه الا قلیت لاه

گفت خبر و ملازمی خدا این است که بزرگ داشتی او را بر من هر آینه اگر درنگ کنی سرگمزد قیامت هر آینه استیصال کنم اولادش را اگر نوک پس او را عزت داد پس بدستور بود که حال اهل کفر است که میگردد که حسب مقدور سی در ملکت مسلمانان خواهد بود و حق تعالی ایشان را مصلحت داد چنانکه شیطان با قال الهی **مَنْ يَبْتَغِ الْوَعْدَ مِنَ اللَّهِ فَلْيَسِّرْ لَهُ يَسْرًا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** فرمود حق تعالی برای شیطان بر او اجازت پس هر که پیروی کند ترا از ایشان پس چنانچه خواهی است یعنی جز او تو را نگردد همراه است جز او کامل و کفایت اهل کفر هم ایشان اویند و استغفرن من استطعت منهم بصوتها و اجلبب عليهم خبيات و رجلاهم و شاركهم في الاموال و الاولاد و عهدهم طوعا ما يجدهم التيطان الا شر و ذاه و فریب ده شخصی را که طاقت دلش بر ایشان نباشد خود بخوان بر ایشان بسواران خود و سپاهیان خود و شرکت کن او شتاز در راه که مذ شیطان نماید در اولاد و اولادها او در چو بسوی تو در آن شده بیهوده قتل او را کند و زنا نماید و عده کن او شتاز و عده نمیکند شیطان برای اولاد آدم که فریب و خود بر او حال اهل کفر بدستور است که بسواران و پیاده تکلیف با سلام دادند و او بود که با این عباس نفسی الدعوه عرض کرد که زدن من بپایز شد و در قریش شعله آتش بست فرمود این ازوطی جن است آتی و بعد از کنیز ارسال ختم المسلمین علیه السلام مطابق باب تمکاشات چون شیطان کشنده شد عرض آنکه از ان زمان که پیدا شده است زمین و جوهرت از او ماضی با و که خداوند وجود مطلق با و نیست بصوت انبیا بدان نظر حکم کنش میفرماید و نیز خداوند مفصل است که بشیر شیاطین حکم شان حکم است لیکن با وجود اجازت مگره نمودن شیاطین حکم اسم امامی بالاتر غالب میباشد بدان نظر میفرماید این عباد حق لیس باک علیکم سلطنه و کفی بک کما یکنی لاه برستی بیدگان نیست برای تو غایبه و کما فیست پروردگار است برائی دکالت چنانچه در فصل دوم مگویند فرموده که شیطان پاشد اولاد و اولاد خواهد کرد در آنست که تکلیف با ولادش خواهد بود که کانزرا بغیرش خواهد گزشت فاران تکلیف بپس رسید اولادش سرش خواهد گوید یعنی بدیده حضور صلی الله علیه وسلم بسته خواهد شد یعنی تا هزار سال چنانکه در باب استمکاشات است بسته شد پس اهل کفر چندی در قرن هجتم نمایند بر کفر با خود بر رسیدند که در فصل اسفر شنی نشان آن منیر است که مقتول شود شد البته صحبت صحابه در اولاد گوش یعنی حبشته خواهد چنانکه از سبقت ایمان اهل حبش در ظهور ۴۰۰ بدین سوا شارت و هجرت خود نمیمد و اکثر صحابه در مدینه منوره مطابق نفس انبیا خواهند بود چنانکه می گوید چون صحابه بجهت سبوت کردند و دشمنی خاص اهل کفر که یکی از آنها بود برین خاص بود نیز بجا کسی برای نفسان حضرت زینب که عرق شده و خاصسی یافت و بگذرد جش گفت که فلانان باقر کرده آمد و در مرگش از آنکه نوزده نفر خواهند بود سجده خود بر سرش بجا کسی با و شتاز طلید و اما ان تشریف آوند و همه که بود شاد سبب سجده کردن پسید فرمودند که نبی با صلی الله علیه وسلم بنویسند سجده مفیدان فرموده است پس از مال نبی رسید در آن سوایم شنید و گفت چه فرمود با بخیل بر بیازوش شد و در دلش ایمان جا گرفت و محرابی که او زند فالتا در زمان دایمی عرق و فریب بعرق رسید بود که نجات یافتند لیکن خبر این مقدمه است نیست لیکن بتقدیر و است که ختالی گشتی با رویه طلب بدق برائی سوداگری کرده است نظر بر آن ختالی میفرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذوا زينةكم** کما فی السلامات فی الله **لَتَتَّبِعُوا مِنْكُمْ طَرِيقًا كَانَ لَكُمْ بِهِ عِجَابٌ** در مورد کار شما آنکه بدانید که از آن است شاکستی را در راه تا خواهش کنید افضل او بدستی است خداوند با شما هر که **وَكَفَّارًا لِرَبِّهِمْ فَاسْأَلُوا عَنْهُمْ رِيبًا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي سَعْيٍ مَدِينٍ** رتند و فالتا اینست عرق گرفتند و در اولاد را کردند نظر برین میفرماید **وَأَزَا مَسْكُومِ الصُّلْبِ فِي الْحَجْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ** که آیا آیه **فَلْيَأْتِكُمْ مِنَ اللَّهِ نَصْرٌ وَكَافٌ مِنَ اللَّهِ كُنُودًا** و چون رسیدن خوف عرق در دریاگم شد آنکه میخواهند او را سومی حق تعالی پس چون نجات داد شتاز ابروف بر اعراض کردید شتاز توحید و است انسان ناپاس چون حضور صلی الله علیه وسلم قدم مدینه منوره میداشتند کفار که برای قتل مقرر حضور صلی الله علیه وسلم شتی از خاک که در آن نگریدیه بود بطرف کفار انداخت که بر نامیانشند و باز سرقه نهدی حضور صلی الله علیه وسلم فرستادند که سحر است خف شد بزدبائی حضور صلی الله علیه وسلم نجات یافت نظر بر آن میفرماید **وَإِنِّي لَأَمْلِكُ الْيَمِينَ لَعْنَةُ الْيَمِينِ عَلَى مَنْ جَاءَتْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَرٌّ عَرِيضٌ وَكَافٌ تَارِكٌ** که و کنگاره ای این مانند آنکه خف کند شما را بجانب بر باغیر سید بر شتاز ساری صغار با نیاید برای خود با و کیل **وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ كَيْفَ تَأْتُوا** آخری **وَالصُّبْحُ لَكُمْ عَلَيْهِمُ الْبُرُوقُ لَعْنَةُ الْكُفْرِ لَعْنَةُ الْكُفْرِ لَعْنَةُ الْكُفْرِ لَعْنَةُ الْكُفْرِ عَلَيْهِمُ الْبُرُوقُ لَعْنَةُ الْكُفْرِ** بیستگاه پس نفرند بر شتاز سخت بیخ پس عرق کند شما را بسبب کفر شما بر نیاید برای خود با این نصیری تو را بر خجل اهل کفر معلوم نیست فالتا اینهم متعلق به پیشین گوئی عرق بعضی کفار این است که است مگر

کمال جایی تا سب بر مال شایسته که زمانه بزرگی نبی آدم رسید و اما آن لیل شوق نظر بر آن میفرماید و لقد کرّمنا بنی آدم و جعلناهم فی الدنیا و البصر و البصیرة
 من الطیبات و بدستی کریم نبی آدم اهل سلام بود و آیتها را در بر و بجز و نصیب کردیم او شان را از طیبات این حد دنیا علی العموم است و فضلهم علی کثیر
 ممن خلقنا تفصیلاً که یومئذ غواکل اناس یا ما هم و تفصیل دادیم او شان را بر بسیاری از آنچه پیدا کردیم تفصیل بزرگ در مذکبه خوانیم بر آدمیان را
 بحجاب آنها این متعلق باختر است و چنانکه در کتب مقدسه در دنیا بفتوحات عام و عده شده بود حق تعالی و عده خورد و فافر بود بر بتور و عده اختر و فافر بر
 اهل صافی نظر برین متین است و فقط کثیر بیان صبر سرور که طار علی از ملا ارضی اقبیل از چنانکه در مذهب شیخ اکبر رضی الله عنه است حتی که جلوه ارضی حضور صلی الله علیه و سلم
 و چهار بار که محادی اصل جلوه حق مخلوق عرشی و چهار جمله اندر یک شتاق اصل خود اندر بیان نظر فرمود چنانکه در حدیث صحیح است که اگر بنده من ذکر میکند در کمال
 ذکر میکند او را در ملا را علی لیکن حضور صلی الله علیه و سلم نظر اصل جلوه عرشی خود از جمله افضل اند که نظر جلوه ارضی تمیز مگر بار از جمله همینه جلوه ارضی بالا اند که من آید
 کتبیه همینه فاولیک یقرءون کتبهم و لا یظلمون هتیکلاه پس هر که ایمان آورد در دنیا و او را شود در آخرت کتاب او درست راستش پس ایمان
 خواند کتاب خود با او ظلم کرده نشود اندک و من کان فی هدیا کلمی فیه فی الاخره اعظمی و افضل سیدیکلاه و هر که در دنیا ایمان نیارد و با نیت
 دنیا کار و طوره شود در دست راستش در آخرت کتاب پس در آخرت نسبت کتاب خود با نیا باشد و کم کرده راه فلاح نه آنکه در آخرت قائل توحید نخواهد شد چنانکه
 در عام مشهور است بعد ازین کفار که سخت دشمن شدند از طرف کعبه منع کردند و گفتند که تا آنکه بوسه بچو آن با نیت بر نهیاس نکند بوسه بچو آن تا او را در منظور
 بدستی گیریم پس حضور صلی الله علیه و سلم راحق تعالی ثابت قدم در دست و اقبیل و س انگار فرمود و نظر بر آن میفرماید و ان کادوا لیکفرونک عن الذی
 اوحینا الیک لیخترن علینا عایرنا و اذ الایحدا و ک خیدلاه و گریه قریب اند که باز دارند از آنچه وحی کردیم بطرف تو تا که اقر کنی بر اخیر
 آن و گفتند درین وقت ترا گیریم و دست و لو ان تبسک لعدکدک ترکن الیکم شبا فیللاه و گرنه ثابت و شتم ترا بر آئینه قریب شدی تا اهل
 کنی بطرف شان چینه اندک که ثابت و شتم و قصد تو نشد و الا ذفک ضعیف الحیوة و ضعیف الیمات لک لک عینا نصیاً که در
 اگر قصد میکردی بر آئینه چنانکه ترا عذاب مضاعف در حیات دنیاوی و عذاب آخرت بعد موت باز نیایی برای خود برآمد و کار پس چون حضور صلی الله علیه
 و سلم قبول قول شان کردند قصد شان برای قتل و اخرج حضور صلی الله علیه و سلم شد چنانکه در فصل ۱۱ سفر شنی اشارت است در فصل ۱۲ شیا فرموده شده
 و ان کادوا لیکفرونک عن الذی اوحینا الیک لیخترن علینا عایرنا و اذ الایحدا و ک خیدلاه و گریه قریب اند که کفار که تا که مضطرب نمایند ترا
 از زمین اگر خارج کنند ترا از زمین که درین وقت نزدیک خواهند کرد و در خلاف تو دور که مگر گستر یعنی کمال چنانکه در فصل ۱۲ شیا است و باز در گذشته
 خواهند شد من قدر سلنا قبلک من رسلنا و لا یجد لیسنا کجوب لک و ان هجرت تو فرموده آن بیان ما است که فرستادیم از قبل تو و نیایی
 برای فرستاده از زبان پیغمبران تبدیلی و سنت عام است از آنکه فرموده نبی باشد یا کرده او در گذشته خواهی شد زیرا که تو آن پیغمبر هستی که گشته شدش ممکن نیست
 بلکه آن پیغمبر عظیم الشانی که مقام محمد برای تو مقرر کرده شده که نشانش در کتاب زبور خواندن نماز هفت وقت است بدان نظر میفرماید اقم الصلوة لک و لک
 الشمس الی عسقی اللیل و قران العجر طان قران الفجر کان مشهوداً و من اللیل فکجد یسنا فکذک و بر پا دار نماز از زوال
 آفتاب تا تاریکی شب و نماز فجر بدستی نماز فجر هست مشهود ملائکه و از شب پس بیدار شود در آن حالیکه زیاده است برای تو پس از زوال شمس تا تاریکی شب
 نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا آمد و در تبه نماز تبه در آنکه بر حضور صلی الله علیه و سلم چنانکه از عائشه رضی الله عنها مروی است و در تبه و مسجد مسوک فرض بوده و بعد
 آن سنت و زیاده نسبت حضور صلی الله علیه و سلم بیان و چه است که برای دیگران کفار گناه هم میداند و حضور صلی الله علیه و سلم بر اند و منی خفران گناهان
 با تقدم و تا آخره نسبت است چنانکه در فصل ۱۲ شیا مصر است و نماز تبه تا دوازده رحمت است خواه و ترکیر کعبه باشد چنانکه شافعیه میگویند خواه
 با دو رکعت تبه آمیزه سه سازد و وقت و تروقت شاست تا صبح صادق بخلاف تبه که در وقتش بعد نصف شب است عسقی ان یبعثک ربک مقاماً
 محمداً و قریباً آنکه بر انگیزند ترا برورد کار تو مقام محمد که خاص است بر حضور صلی الله علیه و سلم است و عظمت حضور صلی الله علیه و سلم از کتب سابقه ظاهر شد که مثل

حضور علیہ السلام دیگری ممکن نیست احادیث درین مقدمه آنچه ذکر شد درین مقام مطالبه باید کرد پس چون تبدیل سنت نسبت حضور صلی الله علیه وسلم نسبت بخدا
 در فصل ۱۲ شیخا جرت برین منوره مصحح است و هم فتح بدر بعد کیمیاں متر نظر بر آن میفرماید و قل ربت ادخلنی مدخل صدقی واخرجنی مخرج صدیقه
 واجعل لی من لدناک سلطانا نصیرا و کورود کار من داخل کن برادر من در منزل حسب و عدو خارج کن مرا از آنکه خرد می حسب و عدو دیگران بزرگی من
 از خود خلیفه فتم دهند در روز بدر و قل جاء الحق و زهق الباطل امان الباطل کان زهوقا و کورویا آمد حق یعنی فتح بدر در وقت باطل شرک قتل
 بدستی است باطل روزه اینهمه مشین گوئی است بدان نظر میفرماید و نزل من القرآن ما هو شیفاء و رحمة للؤمنین و لا یزید الظالمین الا حساسا
 و نزل من القرآن آنچه آن شفا و رحمت است یعنی پیشین گوئی برای مؤمنان و زیاده میکند ظالمان گم زبانی و از آنست که علی بن ابراهیم اصرار و باجنگ
 و اذامته الشکرکان یونساه و چون انعام کنیم بر انسان که به غیر خود اعراض کند و نبی و زود بجانب خود چون رسد و اثر روز بدر باشد ایوس پس لازم می
 ایل که بر شاگردان ایان بیاید و گرانبار و عید خوف شود قل کل تعجل علی شاکرته من بعد ان اهل من هو اهل من سبیله کورویا عمل میکند حساب ارکان خود
 پس پروردگار شادانتر است با کله اوله یابست برادر چون فکر سنت انبیا شد و در کتاب سابقه مثل انجیل یوحنا نسبت حضور صلی الله علیه وسلم بخود و هم حق کرده
 پیشین گوئی است واضح باد اول جلوه حق تعالی که بر عرش سجلی شد آن سخی بلبر الله است برای او هفتاد هزار وجه است و برای بر وجه هفتاد هزار زبان است چنانکه
 از علی مرتضی کرم الله وجهه روایت است و مطابق روایت سعید بن جبیر رضی الله عنه حق تعالی پدید آمد مخلوقی بزرگتر از روح غیر عرش اگر خواهد که بگفت آسمان
 هفت زمین را بقوه واحد هر کس که صورت پدیدش مثل صورت پدیدش است و صورت آدمی او بر صورت آدمیان قائم خواهد شد بر روز قیامت از دست عرش
 و آن اقرب خلق است بطرف خدای خود و جل امر روز نهفتا و حجاب اقرب است بطرف خدای قیامت و او از آنست که شفاعت کند برای آن که توبه و گریه
 در میانش در میان ملائکه برده از نور بر آینه سوخته شوند این آسانها از نور او الهی و نظر همین است آنچه در حدیث است که پدید آید آدم بر صورت رحمن و این اول
 منظر است ذات حق که هر یکی از عقیدات عالم و جوی از وجود است چنانکه در کتاب انسان کامل است لیکن در انسان کامل بوجه کمال ظهوری میآید در حضور صلی الله
 علیه وسلم در کمال بطور حیوانات بدان نظر است حضور صلی الله علیه وسلم هفتاد هزار آدمیان که در محادات هفتاد هزار روح موجود است با حساب در جنت خواهد
 و بجهت هر یک بقا به هفتاد هزار زبانها هفتاد هزار است هر چه در جنت با حساب خواهند رفت که انبیا بر ایشان غبطه خواهند خورد و عرش او را چهار ملائکه مال بازم
 بدستورین حضور صلی الله علیه وسلم را چهار ارجاعی است که بجا می آید و شان چهار بار است بدان نظر در انجیل یوحنا حضور صلی الله علیه وسلم را روح حق مسخر کرده
 و در یورودم که روح سلیمان مسیح است مراد از خلدورس هم که مسیح را تقدیس کرده پس روح عظیم است که قالب عبودیت خدای وجود مطلق است و مطابق باب ۱۴
 نام جبرائیل مراد از خلدورس در فرموده است که آتش غمگینی در روز عظیم یعنی در روز عظیم از سبوط آدم بود پس رحمت که صاف مراد از آن حضور صلی الله علیه وسلم اندود
 نصیب بر حقوق فرموده است که خلدورس تیا یعنی مدینه و صحرائی غار آن یعنی بر گستان مدینه جلوه گر خواهد شد لیکن شوکتش در پرده خواهد بود یعنی بظاهر عبودیت رسول
 قوا را خواهد بود پس چون قصد هجرت مدینه منوره حضور صلی الله علیه وسلم بود اهل کوفه از مشین گوئی فرمود و چنانکه در آیت سابق گذشت نظر بر آن کیمیا نزد اهل
 مدینه و میان فرستاده از حال حضور صلی الله علیه وسلم پرسیدند آنان گفتند کی از حال اصحاب کعبه دریافت نمایند دوم از حال ذوی القربین سوم از روح نبی روحیکه
 زبور و نه جبرائیل منجا و نکرده میفرماید چونکه او پنجم محادات آن جلوه است از عالم کل است که بظاهر ظهور جهانی خود بعضی اوقات غفلت هم طاری شود آنان گفتند
 که اگر نزد جواب در بعضی از حال اصحاب کعبه ذوی القربین و حال این میانه است بیان صاف نفرماید بوجه آنکه در رس ام فصل سوم حقوق نوشته شده است
 شوکتش در پرده خواهد بود آن نبی است در نزد نظر بر آن میفرماید و کورویا که سخن الروی و سوال میکنند از روح و چونکه شوکت خلدورس در صورت محو طبع
 اسلام در پرده بر جوانی مجاهد فرمود قل ان روح من مریف گویند روحیکه خود او موجود است از امر رب من است که امر نام آن ملائکه است و حجاز اکثر
 ظهور کردنی است و ما انزلنا من قبلنا الا بالقرآن و انزلنا من قبلنا الا بالقرآن و انزلنا من قبلنا الا بالقرآن و انزلنا من قبلنا الا بالقرآن و انزلنا من قبلنا الا بالقرآن
 اندرین روز با بنام نزول قرآن شوکت و در پرده است و آن مدنی خواهد بود که قبل از قرآن رفع کرده خواهد شد نظر بر آن میفرماید و نزلنا من قبلنا الا بالقرآن

بِالذِّیْ اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ لَمَّا کَانَ لَیْلًا ۙ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ۚ اِنَّ فَضْلَهُ کَانَ عَلَیْكَ کَیْدًا ۙ وَکَرِهُنَا بِرَبِّهِمْ اَیْچہ
 روی کرده ایم بظرف تو باز نیایی برای خود بدان بر امتحاری یعنی اگر خواهیم از حقیقت کار اطلاع نماییم و قرآن را بریم و قیامت آیم لیکن خواهش خداوند برای رحمتی از پروردگارت
 بدستی هست فضلش بر تو بزرگ بدان نظر تکمیل میکند و قرآن پاره پاره حسب اقتضای وقت نازل میگنیم چنانکه در فصل ۱۰ اسفرفتنی و عدد پاره پاره نزل است که هر چه فرموده
 آن نمیر باشد بر واقع شود و صاحب آن کلام موجود گشته نشود و دیگران در میان کاذب گشته شود و تاریخ ولادت آن نمیرد که چنانکه در باب چهارم نام اول گفتیم
 و فصل ۴۰ شیاست و در نسخه جدید و هفتاد و هجی حسب تفصیل فصل نهم دانیال باشد پس اقرار کردنش با ما که از یهودیان صحت آن نمیری برسد و هفتاد و هجی از خودیم
 میدارند لازم که ارباب آن آرزو در نشان کلام موجوده جایی دیگر دهند در صورت قُلْ لَیْسَ اِخْتِصَمْتُ لِنَفْسِیْ وَرَبِّیْ عَلَیْ اَنْ یَّأْتِیَ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَیَّا تَوْتَه
 بِمِثْلِهِ ۙ وَکَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا ۙ گویا آیه اگر چه شوا انسان و جن بر آنکه آرزو مثل این قرآن نیارند مثل این در کتب باشد بعضی شان برای بعضی
 مددگار زیرا که از نشان نبی کاذب است که گشته شود و فرموده او مطابق گردد و چنانکه در فصل ۱۰ اسفرفتنی است و جواب نوی آخرین در اصحاب کتف در سوره کتف
 وَکَذَٰلَکَ نَصَرْنَا لِدَآءِیْهِمْ ۙ هَذَا الْقُرْآنُ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ ۙ قَابِلِ الْکَثْرِ الْکَثْرًا ۙ سوره و بدستی گردانیم برای آدمیان که درین قرآن از هر مثل پس باز یادند
 اکثر آدمیان اهل کفر انکار کنندگان گمراه سرکشی و چون از رویه حضور صلی الله علیه وسلم در فصل اشیا اجزائی باشد در بیان حرب مذکور است مراد از آن هر که منقلب درین
 سوره است که در ابجد شد چنانکه نسبت مسیح در کتاب یوسل نوشته بود که بدین معنی در روح القدس نازل شده و در قرآن نبوت خوانند که در این قصه بعد از پنجاه روز از
 بر خاستن آن جناب شد بدستور اجزائی اتمار در عرصه با بعد حضور صلی الله علیه وسلم ظهور آمد و نیز نسبت است با نبی بدین در فصل مذکور نیز خبر است و نیز نسبت در شمس و شمس
 در فصل سوم بتیوق و نیز در اشارت نسبت حضور صلی الله علیه وسلم سیر مایه و نیز در فصل ۱۰ شیخا من شدن کعبه بود جابر معراج است که بعد از هجرت چنانکه در فصل
 شیخا شارت بلست و نیز از نفس چهارم نبی امثال و در فصل ۱۰ شیخا اشارت بمعراج آسمانهاست و نسبت قرآن در فصل ۱۰ اسفرفتنی اشارت پاره
 پاره نزل است پس بقاصدن که اهل کتاب بطوری بیان کردند که کفار که خواستگار بغیر وقت شد چنانکه از این عباس مروی است که عقبه و شیبه در معراج و
 اباسخیا بن حرب و نصر بن الحرث و ابانختری بن هشام و اسود بن عبدالمطلب و زینب بن ابی اسود و ولید بن مغیره و ابوجحیل و عبدالمطلب بن ابی اسود یعنی این چنانکه
 همه حضور صلی الله علیه وسلم دامیه بن خلف و حاس بن وائل و بنیه و منبه و دوسران حجاج بن یوسف شدند بعد غروب شمس نزد پشت کعبه گفت بعضی شان برای
 بعضی بغیر سید بظرف محمد علیه السلام پس کلام گفتند او را و مخصوصه نماید او را حاضر گفتند پس فرستاد بحضور صلی الله علیه وسلم تحقیق اشرف قوم توحیح شد و از برای
 تو کلام نماند پس بقیه آورد حضور صلی الله علیه وسلم نزد شان شبانی و گمان میرد که ظاهر شده است برای شان در امر من ظهوری بدو حضور صلی الله علیه وسلم بر ایشان بر
 دوست می داشت درایت شان تا آنکه نشست بظرف شان پس گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم بدستی ما فرستادیم بظرف تو تا که گذر نمایم در مقدسه تو و بدستی ما قسم خدا
 نمی دهیم مروی از عرب داخل کرده باشد بر قوم خود و آنچه داخل کردی بر قوم خود بر زمین دست نهی دادی بدین ما و عیبت کردی درین را و سوره کردی بنویسند و شام داد
 مبرور را و متفرق کردی بجاهت را این باقی ماند از ما بگر تحقیق آوردی آزاد میان خود پس از برای خواهش اهل این سخن گفتی گردانیم ترا از اهل خود تا آنکه باشی
 زیاده مالداران اگر طلب کنی شرف پس هر دار نمایم ترا بر خود او اگر اراده کنی ملک را مالک گردانیم ترا بر خود او اگر باشد این امر که باستدای کنی تو از آنکه غالب است
 بر تو که نه طاقت دلری از دشمن را عرف کنیم الهامی خود در طلب تا کنیم ترا از او یا حد کنیم در تو نام می نهادند تا جحش را رای پس فرمود حضور صلی الله علیه وسلم نیست
 بمن آنچه میگوید نه گورده ام شمارا آنچه آورده ام شمارا بدان بطلب تا که شادانه شرف بر شما و نه شادانگی شما لیکن فرستاده است مرا الله شارسول و نازل کرد بر من کتاب
 و حکم کرد مرا آنکه باشم با شما شارت دهنده یعنی اگر ایمان آرید و ترساننده یعنی اگر کفر نماید پس رسانیم با شما رسالت پروردگار خود را و بصیحت کردم برای شما پس اگر قبول
 کنید از من پس آن نصیب شماست در دنیا و آخرت و اگر رد کنید او از من صبر کنم برای امر خدا که حکم کند میان من و میان شما پس گفتند ای محمد اگر باشی غیر قبول
 کننده از آنچه پیش کردیم بر تو پس بدستی دانستی که نیست کسی تنگ تر در بنا و سخت تر در حش از ما پس بخوان برای ما پروردگار خود را که فرستاد ترا پس با آنکه
 آسمان کند از این که بهای تنگ کرده است بر او و ترا کند شهرهای ما و جایی کند در آن شهرهای شام و عراق و باید که بر انگیزی برای ما از پروردگار

و باید که باشد از ایشان کسی بن کلاب پس بدستی او بود شیخ صادق پس سوال کنیم از آنچه میگوئی ای حاجی است این یا باطل پس اگر تصدیق کنی بپران ما تصدیق
 کنیم ترا پس حضور صلی الله علیه و سلم فرمود پس این مبعوث نشد نام پس تحقیق رسانیدم شمار آنچه فرستاده شدیم بدان پس اگر قبول کنی آنرا از من پس آن نصیب شماست
 در دنیا و آخرت و اگر رد کنی او را صبر کنم برائی حکم خدا احوث زیرا که مردی زبردندان گوید در فصل ۱۰۰ شیخ و فصل ۱۰۱ حقوق درستی راه دین است و نسبت زنده کردن نامردگان
 آنچه در جائی از کتب سابقه شایسته است آن پندت و الدین ماجد بن حضور صلی الله علیه و سلم اشارتست که زنده شده بعد از هجرت ایمان آوردند چنانچه از حدیث صحیح در رد المحتار
 نقل کرده باز گفتار که مطابق روایت مذکور گفتند پس اگر شنیدی این پس بجان پروردگار خود را آنکه فرسید فرشته که تصدیق کنی آنرا و بخوان انشاء تعالی آنکه کند بر تویی تو
 بوستانها و قصور و کثیر از زمینیم که کند ترا آن انانچه می بینم ترا پس بدستی قائم میشود و بار بار با طلب میکنی معاش لپچا آنکه طلب میکنم آنرا پس فرموده فرستاده شدیم
 برای این ولیکن الله فرستاد او را اشارت دهنده و ترساننده احوث یعنی مؤمنان را بشارت دهنده بقوات و جنت و ترساننده کفار را بوجه آنکه مراد از آنکه در کتاب مکتوبات
 و خرقیل چهار بار در اصل این چهار ملائکه که بصورت انسان ظاهر شده اند که عامه پیچید و یا در بدر و غیره معاینه نمایند آنکه معنی العموم مالاکله میاید و مراد از بوستانها
 بوستانهای دنیوی و مراد از قصور و ترانها در فصل ۱۰۰ شیخ خانه کعبه و خزانه اوست که بعد از هجرت دین نوبت رسیده باز مطابق روایت مذکور گفتار که گفتند پس ساقط
 کن آسمان چنانکه گمان کردی بدستی پروردگارتو اگر خواب کنی پس فرمود این بظرف خدا است اگر خواهد کند این شما احوث چنانکه در فصل ۱۰۱ حقوق اشارت بر دست
 و شق القمر است پس معلوم شد که حضور صلی الله علیه و سلم شق القمر بعد از این ساخته اند چون در فروردین ۴۰۰ فصل ۱۰۰ دانیال تشریف آوردن نمودند بپرانان نیز مفسدندان نمودند
 است و مراد از آن تشریف آوردی حضور صلی الله علیه و سلم با صحابه است مطابق حدیث مذکور قاضی از ایشان گفت ایان نیاید برای تو آنکه بسیاری بخواد و آنکه در بود
 پس چون این گفته ایست و حضور صلی الله علیه و سلم و ایستاد بان حضور صلی الله علیه و سلم عبد الدین امیه پس گفت ای محمد عرض کرد بر تو تو هست آنچه پیش کردی بر تو پس
 نه قبول کردی یا نشانیان باز سوال کرده از برای نفسهای خود امور شایسته بدان جائی تو ارتدای تعالی پس نگویی از سوال کرده تا تو آنکه تحصیل نمائی آنرا که تلف
 میکنی بدان از غلبه پس نگویی پس قسم خداست نه ایمان ارم بلای تو گاهی تا آنکه گیری سلم که عورت کنی در آن زمین منم که میانی آنرا و بسیاری نسخ کشاده با تو خبری
 زندگانه که گوئی و بند برائی تو باینچه میگوئی و قسم خداست اگر اینچنین گمان کنی آنکه تصدیق کنی پس بشارت حضور صلی الله علیه و سلم بظرف این خود بخنده چون دیدند

تو پس بشارت کنی آنکه از آن تو زمین است حتی نجاتی از زمین و قالوا ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین و قالوا ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین و قالوا ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین
 تخییراً او تسقط السماء كما ترحم علينا كما اتانا في الله والملائكة قبلاً كما اتوا في من زخرف ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین و قالوا ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین
 تو زمین است حتی نجاتی از زمین و قالوا ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین و قالوا ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین و قالوا ان تو زمین است حتی نجاتی از زمین
 و اگر پس جاری کنی هر را در میان آنها جاری کنی یا ساقدانی آسمان لپچا آنکه گمان میکنی بر پایه یا بسیاری الله را با نشانها یا باشد برائی تو که از زمین
 یا عروج کنی در آسمان و ایمان نیاید برای معراج تو آنکه از زمین کنی بر آسمانی که خوانیم او را پس چون شوقت خلودت بق و رس مذکور فصل سوم حقوق در پاره
 بودیم شد قل سبحان ربي هل كنت الا بشرا موعودا بوجه است پروردگار من زمین جستان که سینید نیستو گردمی رسول یعنی با اعتبار با بزرگوار شوکت
 در پروردگارت و بدان نظر ایمان نمی آورند چنانکه میفرماید و ما صنعنا من ان یومنون ان دعاءهم الی الله لیس الا ان قالوا البعث الله کثیرا من موعود
 و بخواسته است تو میان از آنکه ایمان آرند چون آمد شمار از عزیزت آنکه گفتند یا فرستاده است الله شیری رسول قل لو کان فی الارض منبککة میسیون
 مطمئین لولنا علیکم من السماء ملکاً رسولاً بجزا باشد در زمین و شکایان کرده و بظمان بر زمین از آنکه بر ایشان تراسان فرشته را رسول
 و دستور حال در نجاست قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم انه کان یجاد و حیدر البصیر ان یوکفیت میبده الله کبرای در میان من و در میان
 شما بدستی مست و بندگان خود خبر دینا و من یهدای الله فهو لمنه و من یضل الله فليس یجد له اولیاء من دون طوختهم
 یوم القیامه علی وجوههم عیب و کما و صماط و انهم بزمیت مذللین ان بزمیت یافته است و از آنکه در کتب نیایی برای شان دوستان از سوای
 او و شکر کنیم و شمار از بزرگوار است بر روی شان نیایی و شکر چه ازین بر حساب کتب صحیح و میانی بر زمین و دره شود و بعد از حساب و کتاب جائی بنهم است

چنانکه میفرماید تا اولی که در آنجا کعبه است زودتر از سوره که باقی ایشان چنین است هرگاه بنشینند زودتر از آنکه او شاعران شده زنی که ابداً یادوران مانند گور و غیره نور
سالم شود ذلالت جزا و همدان که فرموده است و ای ایها و اولاد او که عظام او را در خاکها و در المبعوثون خلقاً جدیداً این خیر ایشان است بلکه آنان که فرموده است
آنکه قرآن و مخط سالی و شوق قرم مطابقی این سوره ظهور آمد و گفتند ای چون باشیم استخوان رسیدن یا باسیم هر آینه مسجوت کرده شده خلق نو در انکار قسم المرسلین علیه السلام انکله
فتانها است که اگر غیر متناهی با نرض آورد و شود جمله انکا کنند پس جزا مقابل آن عقیده است و در گویند چرا و رنگ بگو او که در اوقات الذی خلق السموات و الارض
فانزلنا علی ان یخاطبوا مشائخهم و جعل لهم اجلاً لا یریب فیها طایب الظنون لا کفره ایامی بنشیند بدستی آنکه آمدید که او آسمانها و زمین قادر است بلکه
پیدا کند مثل شان قین فیاست و معین کند برای شان میعاد کی شک نیست در ان یعنی چنانکه برای شکر کرده است پس اقرار کردند طمانن که ناسپاسی و فیض حتمی
باری است موقوف بر وجود شما نیست که خیال شماست که جهان را برای خود میدانید در نصیحت قل لو انتم تمکون خزائن رحمته و یرقی اذا لا تمسکم حسبه
الایضا طوکان الالان قوتون که بگو اگر شما انکا شنیدی خزائن رحمت پروردگار من هر آینه نخل کرده بخوف صرف دست انسان اهل که نخل واضح باو که
مطابق توبه درین سوره جدا تخلف از حال قیامت و بعد از تکریم پیشین گوئیهای نسبت حضور علی اند علیه سلم که مثل توفیق اردو با موسی و دیدن با فرعون بود
بیان نه معجزه حضور علی اند علیه سلم قبل از هجرت و قبل از فتح بدرت یکی قحط سالی دوم معراج سوم قرآن چهارم پیشین گوئی خشف سرفه خیم عرق شدن بعض
کف که ششم خلقت حضور معنی اند علیه سلم پنجم پیشین گوئی جریان نهر دوتانها در که معجزه و در نهر سوره ششم شوق اقرم پنجم پیشین گوئی مزخرف شدن خانه کعبه
بز و جواهر و بعد از یکشت خاک نامینا کرد چنانکه موسی از زاده فرعونان گشت و بعد هجرت نمود که اکثر آنها کیان قبل از هجرت معاینه کردند و در جمله دور روی
شان آورده شدی ایان نبوده می چنانکه موسی را مطابق فصل چهارم خروج عصا که از پایمیشه و دیدن با او و دیدن ان فرمود جا که از آن پس فصل پنجم است
که از این فرعون یقین نخر کرد و در هجرت از هم جدا شدی چون شدن در یادوم بر آن خرد که سوم قوما چهارم شبها پنجم و باقی مواشی ششم و پنجم را با هم بستند
طفا نهر تاریکی شبانه روزی دل فرعون سخت شد چنانکه میفرماید و نقداً ایها موسی لیسریت بکذبت قسطنک بنی اسرائیل که در جاکه هم عقاب که فرعون
را تی الاظانک بلوغی مستحور ه در آینه دید موسی با بعد از عصا و دید عصا نشانی که با سوال بنی اسرائیل چون آمد موسی فرعونان را پس گفت جبر
موسی فرعون بدستی من گمان میکنم ترا می و موسی ساحر که سخن معنی فاعل است قال لکذا حیث ما نزلک علی او اولاد رب السموات و الارض بصارون
و اری الاظانک غیر فرعون مبین است موسی از آینه دانسته که او بگو که بگو نره میسری که نازان نکرد و است این آیات مگر پروردگار آسمانها و زمین میناها و در
من گمان میکنم من فرعون با که نره میسری که نازان نکرد و است این آیات مگر پروردگار آسمانها و زمین میناها و در
پس در لادم چون شب نوزد داشت در فرعون بود و اثنی عشر روز از چون بنی اسرائیل خابنه شد فرعون بعد از بنی اسرائیل متصل بحر عمره شد
خوب است که بنی اسرائیل را که در جاکه و نفس اخذ دست اهر بر ان میفرماید و انان یسیفر هم من الارض فاعرطه و من معده جمیع الا پس زده کرد فرعون
آنکه مصطرب سانه بنی اسرائیل را در نهر متصل دریا نهر سپید یعنی عصا بردارد و قوم موسی روان شدند پس عرق کردیم فرعون و انکه با او بود محکمه وقت
من بعد از آنکه بنی اسرائیل را که در جاکه و نفس اخذ دست اهر بر ان میفرماید و انان یسیفر هم من الارض فاعرطه و من معده جمیع الا پس زده کرد فرعون
سوره از کتاب مشتی گذشته که بعد از آنکه شمان قوم با نادان یعنی در زمانه بعد سیم با شواصح خواهد کرد و آن زمان همین زمان ایشان است چنانکه میفرماید فاذا
حاء و عذرا و غیره و بنی اسرائیل را که در جاکه و نفس اخذ دست اهر بر ان میفرماید و انان یسیفر هم من الارض فاعرطه و من معده جمیع الا پس زده کرد فرعون
خارج شدند و زمانه در تو بنی اسرائیل را که در جاکه و نفس اخذ دست اهر بر ان میفرماید و انان یسیفر هم من الارض فاعرطه و من معده جمیع الا پس زده کرد فرعون
فصلی سفر مشتی و غیره و بنی اسرائیل را که در جاکه و نفس اخذ دست اهر بر ان میفرماید و انان یسیفر هم من الارض فاعرطه و من معده جمیع الا پس زده کرد فرعون
واحد برای رویمان و غیره و فصلی در مشتی شارت بزوان نید و بار دست پس نیم که در زمانه عمر حضور صانع اند نیه سنم نام قرآن شود نظر بر ان میفرماید
رهنه ای که در جاکه و نفس اخذ دست اهر بر ان میفرماید و انان یسیفر هم من الارض فاعرطه و من معده جمیع الا پس زده کرد فرعون

تجب بهت امر حسیبت ان اصحاب الکهف والرقیم کا تو این ایضا عجایب ایگمان میکنی انکه اصحاب کهف و رقیم یعنی غار کتبه که بران قدرت
بود از آیات الهی یعنی عجیبی نسبت قدرت خدا نیست چنانچه آئینه قطعه آدم و موسی و حضرت غیره خواهم گفت که در زمان دقیانوس رومی در شام
اصحاب کهف بنام رفند و ایشانکه ماندند که بحباب قمری سه صد و نه سال میشوند پس شهر قفس در زمان دقیانوس چون در اجابت برستی و تعاقب نصار
شدند نفر خوف جان مدگی فرارمان فرار کردند دقیانوس تعاقب نمود چون آمدند غار رفتند که در آن تاریکی بود و در غار آمدند و ساختند تا آنکه بیست
و پنج سال شمس سه صد و نه سال قمری در سه دهم ولادت حضور صلی الله علیه و سلم در سلطنت و دو سیوسیدار گشتند حتمی از قصه شان خبر میفرماید
إذ أوفى الفیثیة فی الکهف فقالوا ربنا آتینا من لدنک رحمة و هیئی لنا من أمرنا رشداً هـ فصرنا علی ذلک فی الکهف سنین
عدداً کثیرةً ثم بعثناهم لیعلموا لی الذرین کتبی لیا الشواکمه یاربکن چون جانی گرفتند جوانان بطرف کهف پس گفتند ای پسران ما را از خود
رحمتی و تیار کن برای ما از امر خود بدست پس منع نمودیم برگزیده های شان یعنی سید اولاد آنها را معذوره باز برگزیدیم تا در علم تفصیلی بدینیم که کدام از دو فرزند
یعنی بت پرستان و عیسائیان نگاه دارند از برای آنچه انداخته ایم که بت پرستان هلاک شدند و زمانه دو سیوسیدار رسید که در زمانه شرکان و فرقه
منظور پس که بدو اقنوم قائل بود تا به شدن این مهمل شد پس مفصل میکند سخن نقص علیک بنا هم بالحق انهم قتیة امنوا بهم و ذرناهم
هدیاً و کتبنا علی قلوبهم ما قصه میکنیم بر تو خبر شان برستی آنان جوانان اندامیان آوردند برورد کار خود را فریاد کرده اند او شان را بت و
بتیم پرستان سحر اذ قاموا باقوالا و ابدا رب السموات و الارض کن مدعو من عندنا انما القدر قلنا اذا شططنا چون ایستادند
برای نماز پس گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین بخواب از خواب و معبودی اگر بگیریم بر زمین گوئیم در وقت دروغی هوکاه قومنا اتخذوا من
ذوینة الیها مطولوا کانون حلیم سلطان باین ایمان قوم ما گرفتند از سواى خدا معبودان چنانسی آمد بر ایشان دلیل روشن من اظلم
میں افتدی علی الله کذباة و اذ اعزتموهم و ما یعبدونک الا الله پس کسیت انکه فرزند بر خرد و روحی چون اعتزال کنند و شان را و
تا که عبادت میکنند پس خدا از امر جدا نماید قوا الی الکهف ینشر لکم رزقکم و ینصرتکم و ینصرتکم و ینصرتکم و ینصرتکم و ینصرتکم و ینصرتکم و ینصرتکم
بطرف خار فرخ خواهد کرد برای شما پروردگار شما از رحمت خود و مهمل کند از امر شما آرام پس آرام گرفتند در نماز و عرف الشمس اذا طلعت تزاور
عن کھفهم ذات الیمین و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم فی فجوة منتهیة و بین منی امی مخاطب قاتل چون طلوع کند میرود
از غار شان بطرف راست و چون غروب کند میگذرد بطرف شمال و آنان در وضعی هستند از آن غار یعنی غار شان استقبال نبات النخس است
ذالک من آیت الله طهر من یحسد الله فهو لهدیه و من یضلل فلن نجده له ولینا من حداداه این فرار شان از بت پرستان طهر
دادن شان از آیات خداوند است هر که را بت میکند مثل بت است اصحاب کهف پس آن بت بافته است و هر که را گمراه میکند مثل
اصحاب دقیانوس پس نیایی برای شان دوستی بت کند و تحببهم ایضا کا و هم رعونه و قیلهم ذات الیمین و ذات الشمال قاتل
و کلهم باسیر ذر عینه با او عیند و گمان کنی او شان را بیدار و آنان خواهند گانند و درانیم او شان را بت و حب و سنگ شان در کینه است
دو دستمانی خود بدین غار که بجه عذرت شده است لو طلعت علیهم کویت فیهم فواد و قیلتم فیهم رجباة اگر مطلع شوی بر ایشان
بر زمین باز گردی از ایشان بجز فرار و پشیمانی از ایشان بجز ان سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما است که فرمود که در این معاویه بطرف
روم پس گذاشتیم بغیر کیه اصحاب کهف اند معاویه گفت که کاش کشاده شود از میان نظر کنیم بطرف شان پس گفت ابن عباس که منع کرده شده است
انکه بهتر بود از تو و ای جوانان معاویه بر ناست و گفت بروید پس نظر کنید پس چون در غار داخل شدند فرستاد خدا تعالی رحمتی پس خارج کرد او شان را
لیکن در بعضی لغو طاعت بزرگانست که انو یک صدیق دسته بزرگوار بر چهار گوشه چادر مبارک حضور صلی الله علیه و سلم نشاندند سیر اصحاب کهف گنایند
از دین جمله مقرر شده در این آمد پس توجه با عمل قسمه میشود که چون هر غنمه سه صد شمس بدشت و سلطنت و شانیک بیان دارند در شان اختلاف

خبرات کرد و گفت خریدم مکانی در حجت و کافری نکاح کرد و هزار دینار بر آن صرف کرد مسلمانان هزار دینار خیرات کرد و گفت که کما حق الله امرنا ان نرجع
و خرید کافری خدمت متاع بعضی کینه را دینار و این همان هزار دینار خیرات کرد و گفت که خدا با خریدم بعضی خدمت متاع و حجت و باران مسلمانان
صورت افتاد و در راه کافری است و پس چون دید احوالش پرسید گفت حاجتی دارم تا ندانم که می پرسید که مال است کجا رفت او گفت خیرات کرد و هر
دستش گرفت و اسباب متاع خود را مسایه کند و نید و بسیر باغ بود که از آن باغ خبری میدیدند ضربت که هر مثلاً در جبهان جبهان که خدا
جنتان من عتباب و حقفه ما یخجل و جعلنا لکم فیها ما لا یحزنکم و جعلنا لکم فیها ما لا یحزنکم و جعلنا لکم فیها ما لا یحزنکم و جعلنا لکم فیها ما لا یحزنکم
نهر کان که شمس و میان کن بر نشان مثل دوم و دریم بر یکے نشان دو پنج از انگور و گرد و دریم آن باغ بخرا و گردانیدیم در میان
آنها زراعت هر یک از دو باغ آوردند آن خود یعنی زراعت و کم نشد از چیزی و کشادیم در میان دو باغ نهری و بود برایش نهری از درختان
قال لصاحبه هو کما ویرا انا الذی منک مال و اخر نفس اه پس گفت بر صاحب خود و حالیکه مخاطب کرد آن مسلمان را پس از او
ترم از تو بر آید بل غالب ترم بر او نهادن این چون سیرال بحباب و میان خود نمود باز بسیر رفت چنانکه سیرا در داخل جنته و کلام بنفسه
قال ما اظن ان تبید هذه ابدًا و کما اظن الساعة قادمة و لکن رددت الی ربی لاجل ان خیرکم منکم ما منقلبها در درونش بود
خورد و حالیکه کفر میکرد بر او بال نفس خود گفت گمان نمی برم آنکه ملاک شود این باغ گاهی دگر آن نمی برم که قیمت قایم شود یعنی که نطن و تو خیرات
کردی و اگر کرده شود بطرف پروردگار خود (یعنی چنانکه میگویی) مرا نیده بام بهتر ازین بوستانها تبدیل یافته یعنی آن بوستانها در آن فصل
شده بود بدان نظر نموده و در موت که در وقت که حدیث و هو محاوره الکفرک بالذی خلقک من ذاب تو من نطقه تو سوره
و کما هو الله ربی و کما اشرک فی فی احد اذ گفت بر مسلمان صاحبش در غایب که خطاب میکرد و او را
نایکه کردی تکبیرا که اصل ترا از فانی باز خاص از نطقه باز درست کرد ترا و لیکن من کن آمد و در کفر من شرک میکنم پروردگار خودی را این سخن از
پروردگارت بوجوب است و لفظ ادرکنا مخفف است و مسلمان نصیحت کرد آنرا و آنی که اذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله طورا چون
شدی بوستان خود را گفتی آنچه خواسته است خدا خواهد شد نیست تو ت حفاظت نگرا بده حوذة از پروردگارت میکند که چون میدید مال خود را که
غوش دیدند و الله با قرة الا بالله بخواند باز مسلم بگردد و گفت که قودا ارحم الله ان ترن اذ اقل منک ما لا و قاله کفعلت ربی ان و لیکن
خدا من جنتک و یسئل عذیب احشباذ من السماء فاصبح صعدیدا ارقاه او فاصبح ما وها شور افکن فسطیح که طلبه
اگر میشی مرا که از خود کمال اولاد پس امید است که پروردگار من بدینیک از بوستان یعنی در حجت و برساند بر بوستان طلبه از زبان بسش و غیر
صاف با گرد و آبش منقطع پس نشد بر پیش خلیس و در وقت چنانکه در روایت است ستان است آن سیدان بزد و اخطا نموده
یقین کفیه علی ما انفق و هی خایره و هی عروقه و یقول لیستنی لیر اشرک ربی احسن و کذا ان ان فیسه کبیر و نه
من دون الله و منک که در آن شهر مرگه و نماز کرده شد بهارش (یعنی ارض) در سوخت در آب چنانکه برون رفت چنانکه مسلمان گشت
بود پس بگردانید و کفندی خورد بر خیزد از آن رخ صرف کرده بود و نمود بر صفت خود و صفت نسوس که شرک کردی پروردگار
خود کسبی و خود بر او گردی که در زندان از رسوخ خود نمودند و شدت از آنکه در کفر خود و خیار صفاه طورا و او است
برای خداست حق آن بهتر است بر ثواب بن بون و بهتر است بر عذاب کفار و این حالت بدستور بعینه بن حسین مسلمان گشت چنانکه
و با خردنیه سلام آورد و که نسبت ابرو زود اول از منوین هر سه یعنی الله عزوجل و بر زودین سوره خیر که در دست قریب از منوین
سفره نیست نشان و ضربت نهر من حیوة الذی الی الله از دنیا که در آن سفره و خردنیه بدت از خردنیه صید هشیه که در آن سفره
و کان الله علی کل شیء مقسطا سراه و بیان کن بر نشان مثل حیات در پیش آنی است که نشان کردیم آنرا از زبان پروردگار

ما ارسن بازلت حضور صلی الله علیه وسلم چون گفتیم و در جوع کرد بطرف مکه چیزی باز نماندیم او را صلی الله علیه وسلم و او بخنده بود نیز و فرمود او را
 میفرمود و کان انسان اکثر شیء عدلا و ما منه الناس ان یؤمنوا اذ جاء هو الهدی و یستغفر له بحجر ان ان تابیهم سئل
 اذ ولین او یأتیهم العذاب قسبا و من منع کرمه است او میان مکه را آنکه ایمان آرد چون آمد او شازرا قرآن صحت است
 و آنکه بظن نمایند پروردگار خود را اگر آنکه آید او شازرا فرموده انبیا یا آنکه آید او شازرا عذاب برود پیش چنانکه در فصل ۱۲ شصت و صمان سئل
 المرسلین الی مبشرین و منذرین و یجادل الذین کفروا بالباطل لیسئلوا فی الحق و اتخذوا الی و ما اندک
 هن و اده و فرستادیم سولانرا مکر شارت و نهاده اهل اسلام ترسانند کفار و مجادله میکنند آن کافر آنکه کفر کردند مجادله تا باطل کنند بدان حق
 سو عود و گرفتند ایتم و آنچه ترسانند شده اند خنده و من اظلم مسیئین کسیر یا لیت شیء فاحرض حنفا و کسبی ما قلد مت یلک
 ان جعلنا علی القلوب هم الیه ان ینقم هوک و فی ذلک و کسب طالم تر انک تصیحت داده شود بایات پروردگار پس ارض کن
 از و فراموش کند آنچه مقدم کرده است دستهای برستی گردانیم بر دهنشان پروردگار آنکه بعبند او را و در گوشه های شان گرانی و ان تدعوه
 الی الهدی قل هتدوا اذا ابداه و اگر خوانی او شازرا بطرف بدایت پس بدایت یا بند انور کسبی و سر بلک لغفور مذ و الحیة
 کو یواخذهم بما کسبوا العجل لهم العذاب طبل لغهم موعدا ان یجدوا من و نه مویلا پروردگار حق صاحب است
 است اگر گیرد او شازرا ابد آنچه کسب کرده اند سر آید شتابی کند برای شان عذاب را بلکه برای شان عید بدست نخواهند از سوانش مجادله
 و ذلک القری اهلنا هم لظلمنا و جعلنا لهم لکم موعدا و این شهرای توام و دیگر اند طاک کردیم او شازرا چون ظلم کردند گردانیم
 برای یاکت شان وقت مقرر از سابق چنانکه برای قوم نوم و فرعون بنی اسرائیل و نجت نصرنا انجا نصیحت بکلیان شد حالا آنچه وعده تصدیق
 و خضر کرده میفرماید پس و خضر با و که مراد از موسی مطابق احادیث موسی بن عمران است موسی بن میثا از اولاد یوسف چنانکه قول نوفل بکافی
 از موجود بود و عبد الله بن فرخ سو که در روایت میگویان دشمن خدا ابی بن کعب گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که ایستاد موسی رسول الله
 خطیب بنی اسرائیل در روایت دیگر است که نصیحت بکردار میان را روزی آنکه پراشک شد چنان در زم نشدند که با بازگشت این سوال
 کرده شد که نه او میان در آن است پس گفت من عقیب کرد اندر بر چون دگر و علم را بطرف او پس می کرد و الله بطرف موسی بدستی بر آن
 بند است بجهت پیوستن آن دانا تر است از تو گفت موسی ز پروردگار پس چگونه رسیدم بدان باشد گفت بگیر با خود ما همی پس بنا آنرا در کشتن جانک
 تم شود ما همی پس ان بها اوست پس نمود آنرا در کسبه ز رفت پس رفت با او جوانش و شیخ بن نون تا آنکه آمدند صحرا را و نهادند سر را بر زمین
 کردند بقرانند ما همی پس غایب شد از پس نهاد در دریا و قاصم مانند ابی زید انگی با همی پیش طانی که منم شد حقیقی از ان خبر میفرماید اذ
 قال مؤدی نعتا کما یبصر مستحی ابلغ مجمع البحرین و امضی حقیقا و چون گفت موسی با جوان خود همیشه سفر خواهم کرد تا آنکه رسم
 مجمع البحرین بگذردم حقیقا و حق بقدار شتاب و سال است و این متصل مصدر مقام حیرت باین معنی است در ایست جائیکه مطابق در سن فصل ۱۲ خروج
 از صخره خارج شده بنی اسرائیل متهم شدند گویند در حیرت آب حیات است یعنی کرامت با عجا ز خصر چنانکه از درخت حیات در او اهل تکوین او تقوی
 است که تقوی موجب حیات ابدی است چنانکه ابوهریره رضی الله عنه از حضور صلی الله علیه وسلم روایت کرده که جز این نیست نام کرده شد خضر
 بر می آمد گذشت فرود میخا پس گمان حرکت کرد زیرا او سبزه و حبت روایت ابی بن کعب مراد از مجمع البحرین دریا افریقه است نه بحر فارس
 چنانکه قول دیگر نیست زیرا که موسی گاهی تا زمین کفان نرسیده اند و معلوم شد که این قصه ر مصر شد است و خضر عبارت از ملک است که
 او را اسم طافا کرده بود و مطابق نثر عبرت ان زنده و آنچه در ان نامه است که بلا ما در و پر پیدا شده است این منظر حیات بعد وفات است و از نظر
 زندگی در آن زمان در خضر میگویم و برین جهت میبود که ملک نام یعنی با در شاه صاحب سلطنتی قلعه نبعه انجم بدینها لسیبا حوقها

فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَكْرًا يَجَاهُ پس چون رسیدند مجمع البحرین را فراموش کردند ای خود را پس گرفت راه خود دریا شوق طویل بر
 یشتع انرا سیدید مگر فراموش کرد که موسی را خبر نکرد فلما جا و نکره قال لیفتنه ابتاعه انما لقد لقیته من سبقنا هذا انما یستعجب
 مرد و تجاوز کردند گفت بر جوان خود بپاریدارم غذا را صبحگاهی مرا نیز رسیدیم ازین سفر سختی و قبل برین تکلیف سختی نکرده بود قال اذیت
 اذ اوتینا الی الصخرة قالی کتبت الموت و ما استسینت الی الشیطان ان اذ کنت اذ کنت مرسی من
 ای دیدی چون جا گرفتیم بطرف صحرا پس فراموش کردیم ماهی را و فراموشش نمودیم انرا مگر شیطان انرا یاد داشت از او اتخذ سبیلکم فی البحر عجبا
 و گرفت راه خود دریا عجیب که بود آب شوق طویل بوجیب تجمیع بیشتع قال ذلک ما کنتم اذین انما کانت علی انار هیهنا قصصنا و گفت بر
 نیت که فراموش می شدیم پس از گشتند بر نشانیهای خود قصه کننده نشان پناه خود پس سید مردمان شوق کثاره فوجدنا عبد امر عبدنا
 ای عجزه و غیره از او علمنا پس یافتند بنده را از زندگان و اویم او را رحمت از خود و تعلیم کردیم او را از خود و علمی از ولایت پیام
 سلام علیک گفت که من موسی ام او گفت موسی بنی اسرائیل گفت آری و گویند نام حضرت یونس بن مکتب صاحب نبوت و صاحب نبوت
 قال ذلک موسی هل اتبعک علی ان تعلمن میما عملت ثم شدت گفت بر می موسی ای یونس که تو را تعلیم کنی مرا از انچه دانسته
 از بیایت موسی را غلبه جانب نبوت بود قال ذلک لکن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ان تعجز عن خبره خیر گفت بر موسی بجز
 طاقت نداری بجز صبری و صبره صبری را آنچه قابولیداری بدان خبری قال سیکند فی ذلک سنه اشد صبر بر او بود شخصی نیت
 همراه گفت موسی جلدیابی مرا اگر هسته است خدا صابروا فرمائی کنم بر ای تو موسی را قال فانی تبعنی فلو تسئلنی عن شئی
 حتی انحرث لک من ذلک که گاه گفت حضرت پس اگر تبعیت من کنی پس سوال کن مرا از چیزی تا انکه بیان کنم ترا از ذکر من پس سوالات
 چنانکه ذات معلومان باید که تا وقتیکه از او ستاوشنوند مگر نید پس سوالات را حضرت مرد و کلامی باید موافق استعدادهم پس بر آن ترتیب موافق آنچه از
 موسی و ماورضا و ولایت شده بود و زانرا سخن مادرش بر او و نقل نبی و انچه ازین و حضرتان شریف و خسر خود با امرت حضرت ایا ما
 انرا نیده مگر تمش نظر علی نبوت فعلی موسی نیست پس ازین بیانی تعلیم حضرت را بر کرده چه مرتبه تعلیم بود از تعلیمی که در این کتاب است
 حتی ذلک الی انما فی لتقفین حشر فیه دلایلی است بر آن جهت موافقت آنرا که در این کتاب است و در این کتاب است
 علیه مدیست که گذر کرد بر این از مشی پس کلامی که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 پس خرق از روی از مشی پس موسی علیه السلام را حقیقت از خود بر یاد فرمود که در این کتاب است و در این کتاب است
 اهلها انما فی لتقفین حشر فیه دلایلی است بر آن جهت موافقت آنرا که در این کتاب است و در این کتاب است
 تسبیحی بر این است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 گفت موسی علیه السلام فرمود پس ازین سخن و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 است این سخن چنانکه در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 اگر در غصه بود که با جمالی بازمی بپدید رفت که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 آنچه در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 جعلی در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است
 و ما من من لود انما یوندر فی ظفره لاسد لکن فی انراست نریند نمود و بر طربت در این کتاب است و در این کتاب است
 ای موسی تا ندیدیم نشانه او را پس در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا كَثِيرًا أَهْلًا قَلِيلًا كَرِهَتْ لَكُمْ آبَاءُكُمْ وَلِقَوْمُكُمْ وَأَسَدُ الْأَعْرَابِ مُؤَدَّبُوا عَلَيْكُمْ ذُلًّا مُبِينًا كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
 معنی صحابه حضرت گفت آیا گفتتم برمی تو آنکه توانی با من میسر بودی قال ان سألناك عن شئ بعد ما فلا تصححني قلت
 بل قلت من الذي عدلناك قلت موسى اگر سوال کنمت از چیزی بعد ازین پس مصاحبت کن مرا تحقیق رسیدی از جانب من قدری افا نطقه الحق
 اذا ائيا اهل قرية استطاعوا اهلها فابوا ان يصيغوها فوجدها جملها جملها ان يفتش فاقامها ط
 پس گفتند تا آنکه چون هر دو آمدند بایل شهر هر آینه خواب کردند پس طواف کردند در مجلس علی عام کردند آن دو از اهل قریه چنانکه ابی بن کعب از
 حضور صلی الله علیه وسلم روایت کرد پس آنجا کردند آنکه ضیافت کنند آن هر دو را پس رفتند آن هر دو دیوار رسیدند و آنکه میقتد پس خضر از آنجا
 بازگام کرد قال کونیتک کنهت علیه احسن و قصدا بئالت موسی گفت چون گرسنه بود اگر خوشی هر آینه گرسنی بر و او را از
 نوشانیدن آب گویند آن شعبی ذکر و قال هذا فراق بنی و بینک گفت خضر بن فراق است میانم و میان تو پس علم لازم
 است که تا سه مرتبه قصور متعلم صاف نماید موسی که تا نالت نرسیدی مطابق حدیث معاینه کردی تا قیامت مثل عجایب آنکه عاید میفرمود پس
 معلوم شد که خضر تا قیامت زنده است که موجب عجایبات است و نماز جازه حضور صلی الله علیه وسلم خواند و دست چنانچه در صحاح مرویست پس
 در من خضر گرفت تا او را هر سه بیان کند پس خضر گفت سألناک بتا و بیل ما که استطاع علیه صلبا جدیدان میکنم ترا تا او را
 درستی بر و صبری آما السینة فكانت یساکین یعنون فی الکفر فاکتات ان احببها و کان در آن وقت هو ملک یاخذ
 کل السینة خصبه کسین شمه پس بود بر ما کین که کاسیکر و در دریا پس براده کروم که نمیدار کنم از او بود در نشان بر شای میگرفت سر
 او نمیکند بعد از هر در انجام هر دو برت و ساکین دست خوانند که و آما الخلاه کون ابوا مع سینین فختینتا ان یهقرها
 خنیا تا چنانکه گویند م پس بودند در پیش و شنید پس خونت کردیم که تکلیف و نهان بر و بر سر شوی و نفر قار د تا آنکه بیدار هم از هم
 خنیا نمیدارند و اقرب و اقرب چشمه ایل براده کردیم تا که بل نماید آن هر دو را پروردگار نشان بهتر از او و صلاح و قریب تر رحمت از نعمت
 هر چیزی در دنیا است که بدل کرد بر آن هر دو و در خری که از این سخن او را در او و او اما ایجا که کان لغلمین بنیامین
 فی هرتین و کان خنیا کان همتا و کان ابوهما صلیا و لیکن بر پس بود در طفل تمیم و شهر بود زرش خزان بر شای بود در
 نشان صاب و در حقیقت بود در از حضور صلی الله علیه وسلم بود هم موقوف این حساب از حضور صلی الله علیه وسلم بود از نوشته
 بود در آن حساب است که اگر ایقان در موت چگونگی خوش شود بر آنکه ایقان کند حساب چگونه خلقت کند بوی آنکه ایقان کند برزق چگونه
 کند و خوب است بری آنکه ایقان کند بر چگونه فهم میشود و خوب است بر آنکه ایقان کند بر دال دنیا و تعلیم میکند بایل خود چگونه طهر
 میشود بطرفش و اذ ان الله محمد رسول الله و طرف دیگر نوشته بود ان الله لا اله الا الله وحده لا شریک له خلقت خیر و اشر تطوبی لمن خلقت
 در جزیه علی بدید حدت پس بن خیر و هر دو سخن معلوم شد که در زمان سکه خیر علیه سلام شها تمام داشت بدان سبب همانین روایت
 شهرت از شفا فایده بر لب ان یبذل الله ما ویسخرها لکنها من ذلک و ما فعلت عن امری و پس براده
 که برورد گارت آنکه برسد آن هر دو جوانی خود را و فرجه نماید گز خود رحمت از پروردگارت و نه کروم او را از امر خود ذلت تا و بیل ماله
 نشد خطه علیه بجز این است که توان بر و صبری ظاهر است آنچه حضور صلی الله علیه وسلم شای بود نماز است فرمود که خبر رسیدیم شما را این شب شما
 پس بدستی از صدی بن سمنه نه باقی خواهد ماند کسی از آنچه امروز بیشتر ازین است نسائی زندگانی خضر و الیا من غمت ممکن برود یا باشند
 چنانکه سیم بر همان و در شبی سیم زنده اند و ما جعلنا لیسنین من قبالت الخلد نیز نسائی نیست که بعد از موت زندگی یافته باشند و در
 مقام است که در یک اولی و علی بن ابراهیم و کینون ذلت عن ذی القربین فی سوا علی بن سمنه ذلت کس ۵ و سوال میکنند از ذی

گوشاب بخوانم بر نماز و ذکر می دانم باو که نسبت ذوالقرنین را بل اسلام روایت مختلف است حاجت بیان نیست حق است گوید ان معترض است
که بر او ذوالقرنین کیقبا و باو شاه فارس میان است چنانکه در ویران و فصل ششم و انیال است این خلاف خبر است که مطابق از ویران اول
فصل ۲۰ شعیب کورس کیقبا و عجب شاه مشرق و مغرب است اندام اسلام تسلیم کنند یا نکنند چون ذوالقرنین لقب کورس است و
یعنی روم و فرشته است نظریان فاروق اکبر رضی الله عنه فرمود ایا رضی نشدید با مهابی نبیا تا آنکه نام فرستگان می نهند انا مکتال الله فی
الارض و انبئنا کل شیء سببا فانهم سبب استی قدرت لا ویم بر او و زمین و خاوم او و زمین از مرتضی سبب است این شد سبب که در کتاب
باب نوح یافت و باز مالک یهودیه و عرب و بانهائی ممالک عیشیا رفت با یک خاک سیاه میشت و برف گفته شود که آتسایا نجا خوب سبب
و این متعارف است نظریان میفرماید حتی اذ انبئنا مغرب الشمس بعد ان نزلت علینا صلیت و وجد عندنا قوق ماطه و چون
رسید مغرب قتاب یافت از غروب میکند در چشمه خاک سیاه یافت نزولش قومی قلنا ایدنا القرنین اما ان نعدبا و اما ان
سکتنا فیهم حسنا فرمود یعنی می القرین یا آنکه عذاب کنی و با آنکه اختیار کنی در میان کنونی و کورس صاحب حی ای بی بوخا که در
فصل اول کتاب عزیز است ذل اما من ظلم فسوف نعذبه ثم لنجزيه الی ارضه فنجذب به حد ابا انکسره گفت آنکه کفر کنی
عذاب خود را و او را بزرگ و شوی طرف پروردگارش عذاب او را عذاب در زمین آن در شاه مذکور بود و انما من نبت نصر مقید بودند اما من امن
و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من قرینا لیسر و کنیز کنیزان و دوک شایسته کورس را او است هر دو را که خوب گفت و او را
نورش غمزه بان هر یک سبب است حتی اذ انبئنا مطلع الشمس و حدک اطلع علی قوم لم يجعل لهم دینا سوا ذلک و انما سبب است
شماره دینی تا یوسف گفته شود که در نجا باو میکند بر سیزده روزیم برایشان رسوا لقب بود یعنی در بوجان سید چنانکه در عرب فرمود و قد احطنا بما لای یخبر
و تحقیق کردیم آنچه او بود یعنی بشکر و غیره و انما سبب است حتی اذ انبئنا من انشدین و جد من دو کما قول الیکادونک یفقر من قوه
از زمین سبب است تا چون رسید در میان دو کوه نبی در شمال نجا متصل که چین همین نشان یافت از روی بر روی نجا قومی نمی فهمند قول با هم را زیرا که
مطابق و در تمام فصل اول غریب است در زمین بود که لغا مزره اکثر کاست قانو بد انقرینین ان یا جوج و ما جوج
مفسد و ان انقرینین فصل اول حد جوج ان جعل بیننا و بینهم سدا گفته بدستی با جوج و ما جوج فسا و افکنند کاندید
پس اینجا هم بزی تو خرمی بر آنکه گردانی در میان و در میان فصل اول سدا و مطابق فصل اول سدا و انقرینین فصل اول انقرینین
که در اول سبب است یعنی با جوج خرمی کرده بودند تفصیل جان جوج با جوج در تفسیر با سبب است شفا مفصل نموده ایم حاجت اعاده نیست
ذکر ما کنی حد جوج خیر و حیلتی یقینا جوج پس در ویدیم مردم است گفت آنچه قدرت او در آن پروردگاریم بهتر است
پس در سید القبری کرده نام در میان شد در میان سدا پس جوج از رفعت نجا و گز در طول نمی سبل چنانکه قنارو گفت میا شود
بقا است من سبب من مس که خست چنانکه میفرماید انقذت من ربی انک اید حتی اذ انبئنا من بین النصد قین قال انقذت حتی
اذ اجعلت ذل سرق انقذت فی جوج حکیه قطره بیارید بر قطعه کی من تا چون برابر شود ان سدا در میان دو کوه گفت نفع کنی با جوج
اگر داند او را شگفت بیارید با ریزیم بر من شد استخوانان فیض و در استخوانان نقاب است شفاقت نمیدهند که
شده شکست آن یار و وقت نمیدهند برای او سوزنی را که مرچید میکند بجهو بطور محاوره بدستور می دیدند بظرف شمال جوج
در سیدین رویه سید مذکوران کند چنانکه بظلموس تا پنج خودی نویسد که در سیدین رویه ایا بودند قال هذ از حقه من ذلی
فی ذل اجده و عذرت جوج که در حقا دین جوجی است از پروردگار من سبب است آید و عده پروردگارم کند از غیر
بر او بر شد و عده پروردگارم است که در سیدین رویه که کویست در سیدین رویه مطابق حدیث این چه یعنی می نام نمیشد سبب است جوج

تعالی آنها روایت کرده که در زمان حضور صلی الله علیه و سلم شکستند و اشارت از عهد سابق بدینا میام بازادگی شان بعدیکه از فرمود و کن کذا بعضهم
تومید بموج فی بعض ذلک بشتم بعض شان بر این روز که بود میزند بر بعض چنانکه در تواتر حال گانته است بدستور مطابق که مثل بود و نه خروج کرد
و بدستور بعد از سال اول اسلام چنانکه در تفسیر باب ۱۴ کافات مفصل کرده ایم اگر زور و روسی ازادگی یافتند و مالکیت میبند ه اند لیکن مطابقت
گفتن و سبب تک بدینه سوره و کله معظمت بیت المقدس نخواهند شد میگویم قصه شان مطابق فصل ۳ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰
از روی شان خواهد بود و در بیان وقت عظیم انداز و جمال مطابق حدیث یونس بن یحیی که در تواتر است مابین عراق و شام خورد شد و نیکو
علی العموم اند و تعریفی اکثر جمیع آنهام جمعا و عرضنا جعلکم یومئذ لکفرین عرضا الذین کانت اعینهم فی عطاء
هن ذکری و کانوا استظهروا کفرهم کرده شود و عموما هم کفریم او شان از جسمی پیش گنیم جنم را دران روز برای کافران پیشی آنانکه بودیم
شان در عظار از یادین نه طاعت دارند معمر را پس گوید دنیا بیشتر است و شوند و چون اگر زور و روسی بشمار اند چنانکه در باب ۱۴ است
هم مشرب باشانین نوشته است از ان خبری میفرماید انفس الذین کفروا ان یخفوا فی اعدای من دونی اولیاء ان اعدائنا
جهنم کافرین شد گاه آیات گمان کند آنانکه کفر کردند یعنی یا جمیع ما جرم آنکه گزند بدگانه نم یعنی عیسی حوارین از رسول من اولیا بدرستی
ما ظاهر کردیم جنم را بر کافران بهمانی قل هل ننبئکم بالاضحیة الذین کفروا ان یخفوا فی اعدای من دونی اولیاء ان اعدائنا
یکسین از ان کسین صحتا بود یا خبر را کنیم شمارا با ضمه کنندگان در اعمال آنانکه گم شد می شان در زندگانی دنیا و انان بقیه
سکینه اند که ان ترک میکنند کاری پس صنعت کاری اگر زور و روسی از قران ثابت است اولیک الذین کفروا بایات ربهم و افعالهم
و کما انهم فلا یفتیه لهم یوم القیامه و نزاهه آنکه کفر کردند با ت پروردگار خود و غار را پس گم شد اعمال شان پس قائم خواهد شد
برای شان برزقیاست من ذلک جزاء جهنم بما کفروا ان یخفوا فی اعدای من دونی اولیاء ان اعدائنا و انهم یخفون
و گرفتند آیات ماورسلناهم را سحر پس استوی پیش گوئی حال اگر زور و روسی کنیم که سکر آسمان بر جسم شیاطین و پیغمبران صحیح اکثر فرموده اند
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یحکمهم الله فی حیاتهم و فی موتهم ان الذین کفروا یحکمهم الله فی حیاتهم و فی موتهم
حیات فرزند سبر میمانی حضور صلی الله علیه و سلم فرموده است چون سوال کنید بطبیعی زور و روسی پس استی آن اولیاد جنت و انلی حیات است
توق آن عرش جنوب است و از او جاری شود و نه بر می جنت خند زرقان از بدن خون حنای حواریه همیشه خواهند داد و در ان نحوه پیش کنند از ان
تبدلی و ان کتاب صمدین این گفته باشد که در تواتر است عموما هم میست است از ان جمله عموما هم فرموده است چنانچه میزند در ان
از عم تر کتبه این خلاف صفت آن پیغمبر است که بخداوند صفت کرده شده پس چون از قصه در تواتر بود و موجب کعبه و غیره در آن جمله علم است
سما کثیر است مگر نیست عموما هم میست مطربان مطربان یومئذ ذلک جزاء جهنم بما کفروا ان یخفوا فی اعدای من دونی اولیاء ان اعدائنا
بلی و او جنتا میند و ان هر اگر باشد و یا سیاهی بر آن کلمات پروردگار میست تمام شود و در این جمله که در تواتر است
از عم مثل ان در جواب صفت پیغمبری میفرماید قل انما ان کثیر منکم لکن کثر کلامکم فی حیاتکم و فی موتکم و انهم یخفون
فقیل لعمریه فی عملهم صاچی ان ذلک کثیر منکم لکن کثر کلامکم فی حیاتکم و فی موتکم و انهم یخفون
است بطر عموما هم در آن جزین است و ان در صفت هم در ان جمله عموما هم فرموده است چنانچه میزند در ان
شتر کند بیاد است پروردگار خودی را چنانکه در تواتر است و در ان جمله عموما هم فرموده است چنانچه میزند در ان
خود حضور صلی الله علیه و سلم فرموده است که در آن روز که در تواتر است و در ان جمله عموما هم فرموده است چنانچه میزند در ان
باشد که ان کور از بر او شد من کثر منکم لکن کثر کلامکم فی حیاتکم و فی موتکم و انهم یخفون

و مشقت آیه مبارکه در چون صفتا و عده فرموده است که قرین از قصه صحت کیم بدایت کیم و قصص سجود ابراهیم و زکریا و یحیی و موسی و
 اسمعیل و یونس درین مجتازات است پس این از قصه و القربین حضرت اقصی شان خبر میدهد و میفرماید که زکریا گداشته است پروردگارت ۵۰
 لیس الله الرحمن الرحیم شروع است بنام خداوند بسیار بخشنده مهربان مبادا ملایم مفصل کرده ایم که حرف مقطعات بر احوال سوره میباش
 که صدر کرده میشود و درین سوره ذکر حمد زکریا است که در آن سوره و مریم و یحیی بوده اند و هم ذکر حمد اولاد ابراهیم که از سحاق جاری شد چنانکه در
 درین فصل آن کورین است که موسی انبیا بنی اسرائیل در ایشان آمدند و هم ذکر ادریس است و هم ذکر حمد اسماعیل که عهد خدا گمانه شمار کرده میشود
 چنانکه در فصل ۱۵ شجاعت و مریک بصدق و صدیقیت یاد فرموده پس کاف زکریا و یحیی ابراهیم و یونس و عیسی و عیسی و عیسی و صدق و صدقیت
 گرفته صدر فرموده که بعضی از کورین است یعنی مقطعات مذکوره ذکر حمت پروردگارت است و حرف مخصوص از نصف حرف است
 گرفته خوانند شد بدان نظر از وسط گرفت و قصه ذکر مفصل در کتاب انجیل یوقا و قصه مریم و آل عمران است چنانچه مفصل کرده ایم باز حاجت تفصل
 نمائیم نیز باید که ذکر گناه من جمله از جهشتن ذکر عهد او ذکر است که چون زمان موعود در فصل نهم در انبیا شصت هفت نسبت سیر
 کرده در حالات مریم مطلع شد که نیکو کار است و مطالب درین فصل شجاعت نیز کرده بود که باکره حاطه خواهد شد و فصل ۱۶ شجاعت و درین فصل
 ملاکی و درین فصل ملاکی نسبت پیشتر سجد است که قبل از برادری بود که در سنه نوزدهم سجد است و فصل نهم در انبیا سجد است
 قبل از تشریف خداوند بنی عبدمنی حضور صلی الله علیه و سلم تشریف خواهد کرد و زیرا که خود بنی از خاندان انبیا مطابق با لیل یوقا فصل
 تواریخ اول بود و اولاد انبیا درین سوره در آن نظر بر آن خواهد کرد که میفرماید کادی مرتباً نذراً حقیقاً قال رب انی
 وهن لعضومنی و اشتعل الی سبیل الی عاریب شقیه چون نما کرد پروردگار خود را ندانی بوشید گفت پروردگارم بدستی مراست
 استخوان و سفید شد سر راه کبر و ستم بدعا پروردگارم بدخت و الی تخفت الی من و سرائی و کانت امری عارفی و بدستی خود
 مکن از بنی عم ز سجد و دست نروجه عقیقه یعنی خوف میکنم که آن موعود بقوت اب من بر منی عم پیدا شود و از جهت عجز خود بر من و م نام
 نهی من از آن و ایاز بنی و ویت من الی یخفوت پس بخش بر من از نزد خود پسری که ورت نوم شود و وارت شود
 از آن یعقوب نبوت بزیرا که در است که انت نبوت و اولاد از درون برود و در است مال و وجوه هر یک از صفت و نما از ای پروردگار پسند
 پس صفتا و عالیس پسند فرمودند که بزرگاری آن البشیرت بعد از اسماء یحیی که محل انبیا است که ای گریا شارت میدهم ترا طعنه که
 انش میخیزد باشد نزد ندیم برایش از قبل متانی چنانکه در درین باب است که مثل میخیزد از قبل میباشند بود در اینجا عور باید کرد که نام
 در درین فصل ۱۷ که در انبیا نوشته شده است مگر نامش نمی برید چنانکه نام یسوع عمنو امیل مرگت بنام گفته شد و بود ستور نام عیسی
 و بنی سجد معنی حمد بود که ترجمه شسلسی و نهاده در است قال رب انی یحیی الی خلد و کانت امری عارفی و بدستی خود
 گفت پروردگارم جلوه باشد بر من پسری هست ز غم عقیقه تحقیق سیده ام از کبری نشک قال رب انی یحیی الی خلد و کانت امری
 عارفی و بدستی خود و کانت امری عارفی و بدستی خود و کانت امری عارفی و بدستی خود و کانت امری عارفی و بدستی خود
 پیوسته خبری قال رب انی یحیی الی خلد و کانت امری عارفی و بدستی خود و کانت امری عارفی و بدستی خود و کانت امری عارفی و بدستی خود
 سوره آه گشت نشان نموده کلام کنی و میان را سه شب سحر پس قوسش در وقت خورشید نشتند که خبری در میان که خدمت رفت بود
 خبر سجد خلی قوه من یحیی الی خلد و کانت امری عارفی و بدستی خود و کانت امری عارفی و بدستی خود و کانت امری عارفی و بدستی خود
 نیل شاره که در طرف نشان بود سجد صبح و شام سجد از جهت امانت است چون بخانه رفت ز نس انبیا حاضر شد و در نماز
 سجد شش بار در سیده بود هر یک از طرف شده بود تا نزد انبیا سجد سجد سجد سجد سجد سجد سجد سجد سجد سجد سجد سجد

به سحر فرمودند و میفرمودند یعنی اخذ الکتاب یقولون و انتی که الحکم صلیا ای می گیری کتاب توریه بقوت و در او هم اورا حکم
 یعنی نبوت در طفلی که پیش گویی با و شایسته خدا یعنی با و شایسته سلامت میکردیم خبر میچید میداد و چنانچه در تفسیر فصل ۱۰ شعیب غیره مفصل کرده ایم
 وَحَنَانًا مِّنَ الدَّانِیةِ وَرِزْقًا كَرِيمًا وَرَحْمَةً از جانب و پاکیزگی که از نوح صلیا میخورد و بوزن میماند چنانکه در آن تفریح مرسوم بود و کان تقییا
 و یرا بوالدیه و کربان جبار حصیبا و بود بر سر کار و نیکو کار بود از بن نبوی جبار زقران و سئل علیک یوم ولدک و یوم
 موتک و کفر بدعت حنیفا و فرموده شد و سلام است بر او روزی که زانیده شد در روزیکه شهید شود و روزیکه را نگین شود یعنی در دنیا
 شهید زنده و آذ کربانی لکتاب قریم اذ انبتت من اهلها مکانا شرفیبا و ما یکن در قران مریم را چون جدا شده از
 خود یعنی از زکریا ناصر مکان شرقی از بیت المقدس رفت که او را با یوسف نجار که از اولاد او بود خطبه نموده بودند چنانکه میفرماید و انبتت
 من و نوح حنیفا تقیس رفت از سوی بل خود بسبب خطبه که بر پرده فانیسلنا الیها و حنا فمثل لها بستان استویا
 پس فرستادیم بطرف مریم روح خود جبرئیل الیس مثل شد برایش مردی صیحه بعد سلام گفت که خدا همراست و تو از زبان مبارکی پیش شدی
 که این چگونه سلام است قاللت انی اهوذ بالرحمن منذ ان کنت تقیبا گفت مریم بدستی پناه خواهم از رحمن از تو اگر چه هستی تو
 پاک این قول مشابه قول الیسیم است که چون در آتش انداخته جبرئیل مد گفت که اگر گویی بزخم تا آتش سرد شود گفت بر آمد متوکل از تو هم
 و ممکن که مراد از تقیبا یعنی باشد چنانکه صفتش بقا بود و حضورش بود میفرماید که اگر چه تو حضور واقعی مثل بچگی باشد مگر من پناه خواهم از
 او و نهاد قال یمانا رسول ربنا کما کتب لک علمنا زکیبا گفت جز این نیست من رسول پروردگارم تا که خبر بخشش و هم بر سر
 تر طفلی پاکیزه و باقانت انی یكون لی علم و کرمیستی بشتر و کما انک بقیبا گفت چنانکه باشد بر آن من غلام مونس کرده
 مرا بشتر بخش و ستم نبوت کننده بغیر مرقات گدایت قال ربک هو علی هاتین و لیجعله آیه للناس فرجه مینا و کان
 اخر مقضیبا گفت جبرئیل سه مریم چنین فرموده است پروردگارت که آن بر من آسانست و باید که گردانم اورا آیتی برای آدمیان چون
 از او شدگان حکم کرده شد و جبرئیل گفت که روح تقدس تو نازل خواهد شد پس چون بفرحت آمد در روح القدس نزل شد یعنی بحالت غایب
 محسوسه پس طرد شد عیسی او فرموده شد که ای سیبانی خاله تو در کبرستی حامله شده است که سنوزیا کاشتن است زواد بر او پس در حق بیت
 المقدس در چنانکه میفرماید فانتبتت به مکانا حصیبا پس در بدان مکان بعد که از آن قصه گوید یعنی بیت المقدس پس شوفا که اش رفت
 سلام کرد و بچینی در شکم او در سجده کرد که ای سیبانی روحی گفت پس یمن تا سه روز او ماند چون بچگی پیدا شد و این ناصر وقت دبا بود
 بخار ساخت شد چون یوسف عامله دید در دل نیست که طلاق دهد پس بخواب رفت و فرشته در خواب مد کزنت را مگذارد که از بشر حاظه نیست
 بلکه قدرت رحمن با طه است پس چون مقدار حمل ترشیت ماه گذشته بود که یوسف ز ناصر برآیم نویسی در بیت حکم آمد که جمله قصه در مجموع
 انجیل است و چا در سرانو و در صوارفت چنانکه در درسی باب نوح است پس در دنیا و در وقت ولادت رسد چنانکه میفرماید
 فا جاءها انفا خالی جهم الخلفی قلت لیبتیه میت قبل هذا و کنت نسیا مثنیبا و لیس و مریم را در فرود
 بطرف درخت خرافات که از شد در وقت ای کاش مریم قبایلین و بر وی نسیا نسیا پس عیسی تولد شد فنادها من تحتها انی
 عزین قد جعل ربک نخوت سربیا د پس از مریم را از مریم زانیده کن مراد بدستی که ز پروردگارت بر تو
 چشمه فرود رفتی نیابت یخند ع الخفا کسقیه علیک و طه جنیبا و در جنت و در برف خود بر جنت خرافا خواهد افتاد تو
 خودی بخور و شرابی و فزونی جنیبا بخور خود و بیژنی از با چشمه در تو نازد که در چشمه که در آن است ای اللبیر چند
 قوی در نذرت ای جن جنیبا و کنت نسیا مثنیبا و لیس و مریم را در فرود

که بدستی من مذکور است بر آن سخن در معنی مساک سخن را پس کلام کتم لغز انسا نیرا پس عیان نجا چنانکه در باب جم نوحا است بعد از فرموده
فرشته آمدند که مریم مطابق در صل باب مذکور سخن در دل و پشت پس عیان چنانکه فرشته فرموده بود که در سید عیسی را نهاده اند بر او پیش
آند چنانکه میفرماید فاتت به قی مفا تحمله ط پس در مریم عیسی را نزد قوشش را عیان که برشته بود مریم سج را در عهد پس تصدیق کرد
و مریم گفتند قالوا ایمرت لکن لقتلها فقیتهای مریم هر چه از روی چیزی عجب که فری منی عجب است چنانکه حضور صلوات
علیه وسلم بر آن عرضی بعد فرمودند علم رعبقریا لغری بحدیث یا تحت هر قون ما کان أبوک اصل است و ما کانت امک
یعنی آنکه امی خواهر بارون نبود پدرت مرد بدونه بود و ادیت بغاوت کفنده و تو از شایسته هم برتری که مادر سید استی لیکن بهایق و در صلوات
در دل و پشت و بارون برادر حقیقی مریم بود که بزایم آمدن برادر موسی نامش بود چنانکه نصار بخبر آن اعتراض کرده بودند مغیره بن شعبه
حضور صلی الله علیه وسلم بر سید فرمود که بزایم است انبیا و صالحان نامی نهاده اند قاشا رقت الیه فقیتهای مریم اشارت کرد مریم بطرف سید
قالوا کیف تکلمت بک فی الهدی صبیحا ه گفتند چگونه کلام کنیم آنرا که باشد در عهد طفلی قال انی عبد الله اعنی الکنت و
جعلنی نبیا و جعلنی مبرا کاین ما کنت و اوطین بالصلوة و الشکره ما دمت حیا و کبر ابوالدین
و که جعلنی جبارا شقیحا ه گفت بدستی من عبد الله ام و او مرا کتاب کرد و مرا بکتابت جانیکه با نعم وصیت کرد
تا در کوفه تا با شتم زنده و نیگوی بوالده خود و کرد مرا جبار بخت و السکله هر حکمی تا بوقر و ولدیت و یومرا موت و یومبعث
حیا سلامتی است بر من فرزیکه زانیده شدم و فرزیکه بمریم بار اول فرزیکه زنده شوم از قبر و بطرف اینجمله از در سن اب اب لوقا اشارت
و اهل سلام عکس تعریف است از آمدن قوم می همین حال که مطابق قرآن مجید خلیل است و آنچه نصار از کلام در عهد تعجب میکنند تعجب است
از سجد و سجی و شک و درستی چنانکه در باب اول اوقاست پس در ششم غننه شد و حسب و تور کبوتران و قمریان فرج شدند و تا آخر آنچه
در خلیل بخصوص لوقا و یوحنا کور است ذرات عیسی ابن مریم قول الحق الذی وینشرون این جسی است بن مریم قول درست
انکه در روش یکند این در صورت نصیحت است در صورت ضمیر قول صفت عیسی است یعنی عیسی قول خداست انکه در روش یکند برون
که ساحر و کذاب است همانا که نبی الاله العزم است که کلام در عهد یکدیگر و گریه و گونید در ناچیل است که سیم پدر است و این صریح تعلیم عهد یکدیگر
است و مطابق فصل ۱۳ سفر ششی آن باید که نبی نباشد جوابش انکه سیم خود را آنچه نیست خود این فرموده آن یعنی نظیر جسم است که صفت
حیات در سیم منیه میریست نه ولد یعنی متعارف چنانکه میفرماید ما کان الله ابی شیخ من قکر سینه است بر خدا انکه بگوید
ولد من یا کست نیز ازین و اگر گفته شود چگونه بلا پدر پیدایش میفرماید ان الله اعلم بقران و یقول ان من فیکون چون میگوید
را پس خبر این نیست میفرماید و بعد از تکمیل شرائط باقی پس میشود و جوا میفرماید و ان الله سرف و سرتکون عبد و هذ
صراحت مستقیم و بدستی الیه پروردگار و پروردگار شماست پس عبارت کتید فاصل و در این است زده درست و ختلف و حروب
من کنهه پس ختلف کرده اند ان نصار در میان خود که در حقیقت اسم الله در صحن رحیم بخر بوده کی شخص سجد از خدا گفت ویم
شخص سجد از قدیم در نشانه است در دست که از مرد و در سینه یاز در حیرت اند و دیگری قائل با تو من نشانه شد و حیرت زده است حدیث
چنانکه مفصل در آل عمران بقدمات گفته ایم پس معلوم شد که آنچه در سخن است در آن کلامی نیست از در آن عیان است شایسته است گفته کلام
از دست است که در این سینه است که قرآن مجید خلیل را طای میماند که در شرف و در عهد میماند که
در عهد سجد از قدیم در نشانه است در دست که از مرد و در سینه یاز در حیرت اند و دیگری قائل با تو من نشانه شد و حیرت زده است حدیث
شخص سجد از قدیم در نشانه است در دست که از مرد و در سینه یاز در حیرت اند و دیگری قائل با تو من نشانه شد و حیرت زده است حدیث

است دنیا کنند روزیکه خواهند آمد ما لیکن نصیحت خلفان امروزه اگر کسی ظاهر اندواکلا اهو بود انحراف اذ قضی ان همر و همر فی
 حقیقۃ و همر ان یومسوناه و ترسانی نصیحت را از روز حسرت (یعنی موجوده فصل ۴ و ۲ و نیال در باب اسکا شفات و غیره) چون تمام شود
 کار یعنی کار شاخ یازدهم) و زمان در غفلت باشد و زمان ایمان نیارند انان انان نریث الارض و من علیها و الینا یزجون بشر
 یعنی بصیرت محمد صلیه سلام و ایشان ارث زمین بیت المقدس شویم و آنکه بر دست و بطرف ما رجوع خواهند کرد و شاخه بزبان و او و غیره مفصل
 بیان کرده شده است و بدستور شد و اذ کفر فی الکتب انرا هیهنده که کان حدیث یقانبیاه و یاذکون و قرآن ابراهیم را بدستی بخود
 صدیق نبی واضح بود که بجای آنکه ابراهیم علیه سلام مطابق فصل ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ در کورتان محمد بن و سار اولو طحوت کرد بشر
 بدستور کافر انداز خجبت حکم حجت و ابتدا ابراهیم که از آن قصد تحقیق تفصیله میفرماید اذ قال کاتب یا بیت لم تعبدوا الکیهم
 و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا یا بیت ای قد جاءنی من العلم ما لم یرایت فأتعنتی اهدک صراطا سوناه یا بیت
 لا تعبد الشیطن ان الشیطن کان للرحمن عصبیا یا بیت ای اناک ان یمسک حذاب من الرحمن فان کن للشیطن
 ولیگا چون گفت برای پر خدای پریم چه عبادت کنی آنرا که نشنودند و نمیدانند یعنی کند از تو چیزی می پریم بدستی مرا آمد از علم
 نیا در تالیس پر وی کن بر ابدایت کند ترا راه درست ای پریم نه عبادت کن شیطان بدستی مست شیطان را در حق فرمان ابرم من خوف سکنم
 آنکه رسد ترا عذاب از حق پس شیطان بدستی قال اذ غیب انت عن الهی یا ایها هیهنده که کان حدیث یقانبیاه و یاذکون
 مسلیگاه گفت آنرا یا باز دارنده تو از محبوب تمام ای برسیم اگر نه باز ای از نصیحت مرا آنکه سنگا کنتم ترا و بگذار مرا زمانه در آن وقت
 ابراهیم حسب اول فصل اتکونین زمین کنعان قصد حجت کرده بر آن سلام نمود چنانکه میفرماید قال سکت حدیثک ساسنا حفر کفر
 و یاذکون یا بیت ای حقیقا یا بیت سلام بنیست جمله استغفار کنتم ترا از پروردگار خود بدستی آن با من مبرین است پس مطابق سوره ابراهیم
 ما دم گذشتن با حیل کعبه استغفار سبب بین عده میکرد تا مطابق سوره تو به معلوم شد که عدد هفت است و گفت و انا که لگو و ما نادعون من
 دون الله و اذ عوارف عسی الا کون بد عا و ربی منقیگاه و مفارقت میگنم شمارا و آنچه میخواهند از سوا خدا و خوانم پروردگار
 خود را امید است که با شتم بخواندن پروردگار خود بدیخت مثل خوانندگان بنان یعنی اولاد صالح و بدست حق تعالی عطا فرمود چنانچه میفرماید
 قلنا انا هم و ما یعبدون من دون الله و هبنا الله اناحق و یغفوب و لا جعلنا لک بکیش چون مفارقت نمود از انسانی و ارا
 که عبادت میکردند پس مقام سیم سیده خداوند را بخوابید و بپوشید کعبه ایست سلام بیت اهل جنوبی مصرفه بمصرفت و الواسیل و با رجوع کرده
 بوضع کر اخذ ابراهیم کرد و ابا عیال علیه سلام از جره پیدا شد بعد از آن بخشیدم بر این اسحق و از بعد ابراهیم بر اولادش یعقوب
 شد و بر یاقا گردانیدیم نبی و وهبت لقصم من رحمنا و جعلنا لک لسان صدیق علیها و بخشیدیم بر ایشان از رحمت
 خود یعنی اولادی و کردیم برای اولادشان بان راستی بلند زمان حوارین و از انجا موسی است و اذ کفر فی الکتب مؤنسی اذ
 کان مخلصا و کان رسول محمد و یاذکون و قرآن موسی را بدستی بود مخلص رسول صاحب شریعت و خبر رنده آینده و نادینا
 من جانب الضواله من وقینه نجیب ه و دنا کردیم از جانب قلب ناب است و قریب کردیم او را برای گفتگو ترجمه طبق قلب
 انسان که مل کرده است مطالعه باید کرد که محقق شریف است و وهبت لک من رحمنا انما انما ه و کان سبب اذ و بخشیدیم بر
 از پرورش خود برادرش را روان بخشید و اذ کفر فی الکتب موعیل که کان صادق و نوح و کان رسول نبیاه و کان یام
 اهداه بالظنوة و انکون و کان عند سرتبه کفر حدیث ه و ذکر کن در قران ابراهیم را بدستی بود صادق الوعد بود حسب
 رسول شریعت خبر رنده یعنی با خصوص نسبت ختم المرسلین علیه سلام و امر میکرد اهل خود را بخانه زکوة و بود نزد پروردگار خود پسنده

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِذْ رِيسُ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَاذْكُرْ لَمَّا كُنَّا عَلَيْنَا ۝ ويا ذكرن در كتاب قرآن اديس ابد رسي بود
صايق خبر در بنده مني نسبت ختم المرسلين ميوي چنانکه در نامر ميود است پس در براي ساعت و بنده در دم او در مکان بلند معني در حيث بود که در آيت
جلنا لبشر من قبلك انخله وال بر موت انجات است چنانکه از دو بيت است که ملک الموت مشتاق رويت در ريشه از او اديس که در نجات
صائم الله بود و بوقت اقطار در ريشه که خورايل به راه بود نخورد و باز پرسيد که تو کيستي گفت ملک الموت گفت قبض کن روح را پس
را قبض کرد و در صحنه بود ساعت زنده کرد و خورايل سبب طلب قبض روح پرسيد گفت تا چشم گمحي و چشم تا با چشم سخت استعدا و ريشه
پس گفت که مرا سير و فرج و حيث بنا پس بر روضه نمود بنده بخت رفت باز خورايل گفت که برو بکلان مبل خود پس رخت آورد و رخت
حکم عدل رفت و سبب م خروج پرسيد گفت ذائقه موت چشيدم و در فرج رسيدم که با مني دخول حيث شرط است اکنون در حيث آمد خدا
فرموده است که ما هم منها بخرجنس است اجازت را و اولئك الذين اعم الله عليهم من النبيان ومن ذريته من ذريته و من ذريته
و من ذريته و من ذريته اذ انزلنا اوتينا و اجبتين اذ انزلنا عليهم ايت ان نحن حشر و اسجد
و بيكيا ۝ اينان آمانند که انعام کرد در برشان از زمين از اولاد آدم و از زمانا که برود شعيم انوح و از اولاد ابراهيم و اسحاق و
و انما بدایت کردیم و برگزیدیم چون نمانده شود برایشان آيات حزن افندي که در کنگران مخلف من بعد هو خلقت صاعدا و نازلنا
و اتبعوا الشهووت فسوف يلقون عقابا ال از من تاب و امن و عمل صليفا و اولئك يكذبتون الجنة و كما
يقولون شيئا و جنت حدن التي وعدنا لرحمن عبادا كما بالغيب انه كان وعدة ما ستيها
پس آيد بداري ان غلفي که صانع کردن نماز او پروي کردن شهرات را پس جمله خوانند افتاد ببلات المعني موسي و فصل اسفوشي نبروده است
که هر که پروي ختم المرسلين نخواهد کرد و پاک خواهد شد که اگر توبه نماید و اگر کند نيک پس نماند و فصل خوانند حيث را و نه کم کرده شود چيزي نظر همان
بري شان بر شانه مني عدل است آنکه وعده کرده است حزن نماندگان خود را غيب رستي است وعده اش امانده و انهم يتبعون حيث اتوا
رستند ما و انهم في حنونة فيوما بلكر و حشيتا ان نشنوند ان معوي برگردان نشنوند و بر آشان رور شان است در ان
صحر و شام تلك الجنة التي نوري من عبادنا من كان يقينا ۝ اين جنبي است که در گفتم زبندگان خود آنرا که تقوي
باشد و اصر با و که چون درنگ نزول می بنظر ناگفتن انشا الله و رقص صحاب که بن شد که زبان طعنه کشاوند که خداي محمد صلي الله عليه
و آله و سلم حاله کصف ختم المرسلين در فصل ۵ شيان آن نوشته اند که گاهي او ترک خواهد کرد و بعد از اين چون جبرئيل قصص صحاب که بن
موسي و خضر و زكريا و يحيى و عيسي و ابراهيم و اسماعيل و ادريس اند که شکل هر يك بر حجابات غريب است پس در آيتي روايت ابن عباس
صلي الله عليه و سلم از جبرئيل پرسيد اسي جبرئيل چه خبر بزرگتر است تر از زيارت باز دارد از آنچه زيارت ميکروي خشک جواب داد که مگو و ما
تازل الا في حق من كان له ما بين يدينا و ما اخلقنا و ما بين ذلك ۝ و ما كانت تملك نسيتا و مذنزل
ميشويم که بر خداوند تو براي او است آنچه بر او است و آنچه در میان نيست در وقت پروردگارت فراموش کننده تو
رب السماوات و الارض و ما بينهما فاحسبوا و ما اخلقنا و ما بين ذلك ۝ و ما كانت تملك نسيتا و مذنزل
برود است پس عبادت کن او را و قناعت کن بعبادتش آيد ميدانی با مني در عبادت او يا عبادت بن نفع و در چنانکه خيال کفار که
بود که چون بگذشت با بهايش چه خبر خواهد شد و چون جبرئيل کلام در قصه صهي که بخت بود که وال جبرئيل خدا است کفار که باز انجا بخت کردند
نظر بر ان ميفرمود و يقولون انهم اذا ماتت ميتة سوان اخبروا حسنا و سكر ادم که با چون مردم بر آينه باز را گفته شوم
زنده که خدا را چه عرض كند اين كند ان خلقنا من قبل و ما بين ذلك ۝ و ما كانت تملك نسيتا و مذنزل

وگردد از سوی خدا موجودان ناباشند برای کفار عزت کلاستیکه وون یعادتهم ویکونون علیه صیدا آه نه نه بد کفر
خواهند کرد بیادوت نشان باشند بر نشان همه الی ترانا ارسلنا الشیطان علی الکفیرین تو عزهم آسرا که یا ندیدی بدستی برشان
شیاطین با نزد کفار حرکت میدهند و نشان حرکتی فلا یجمل علیهم ایما بعد کفر عداة پس نشانی کن بر ایشان جز این نیست
کمال بکنم بر ایشان شما که سابق فصل اشیا یوم یوم یخسر المتقین الی الرحمن وقد آتاه روزیکه عشر کنیم متقیان را بطرف رحمان
که عشر کرده شوند بر باالیکین بزبانها که عاشق زبانه و نجاب زبانش بر وقت باشد اگر قصد کنند بران سیر کنند و اگر قصد کنند بران برودند
وگشتوق الحجه الی الجحیم و زده آه روزانه کنیم عجزا از طرف جنم شده لا یملکون الشفاعة الا من اتخذه عند
الرحمن حیاة ما که نشوند شفاعت را آن معبودان مگر آنکه گرفت نزد خدا احدی یعنی انبیا مثل عیسی و قوالوا اتخذ الرحمن ولید
وگفته تصدق روسان گرفت همچون لدی لقد جئت شیئا اذ اذ گفته شود بر آینه آوردید شی و فی نکاد انتم الی یفظم الی من یذنب
الارض و غیر الجبال هذاه ان دعوی الرحمن و کذا و ما یبلغ الرحمن ان یستخون فی لانا که قریب است از شما
نشانند ازین قول شوق شود زمین بیفتند که با افتاده آنکه خوانند برای رحمن لدی نیست ترا و او را برای رحمن آنکه بگیرد ازین آن که
من فی السموات والارض انی الرحمن عبد که نیست هر یک از آسمانها و زمین مگر او زنده است رحمن را نه نه نقد شخصی
وعد لهم عسل که بر آینه جفا کرد او شان را شمار کرد دست او شان را شماری که بر بار از عمر فاروق خوانند شد و کوهها ازین
بق ما العمة قد آه هر یک از تصدق را دادند بهت بر روز قیامت تنها ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجوعون
لهم فی الجن و داه بدستی آنکه ایمان آوردند و کاندنیک تصدق جلد گردانند برای شان همچون دستی چنانکه در ضروری و در آن است
و چون بهایان نزد نجاشی رفت این سوره خوانند سجده کرده و بگریست چنانکه در سابق گفته فرموده است و فی لانا که یسکانت
یتلوه فی السجده المتقین و تتلوه فی قوما لانا که پس خیز نیست آسان کردیم قرآن از زبان تو تا نشانت دسی مستحق و
تبرسانی بدن قوم کوشش مابینی قوم غیر که سلطان بریت المقدس است و گریه های شوکت شان باشد چون لبش میفریاد و کوه خلدن آید
عین قرن هل یحیی مناهم من احد او سمع هم و کذا و بسیاری پاک کردیم از قبل شان قرن آیامی یا ابی از شان کی را
میشنوی برای شان آواز پوشیده سوره طه که است یکصد و سی و پنج آیه میدارد و چون در سوره سابق عجایب غرائب
یعنی وسیع و غیره بیان کرده شده بود و درین عجایب موسی بیان کرده شده اند نظر بر این متصل سوره سابق کرده شد و این مثل پنججست
و در وقت و درین تفسیر حدیث است که حضور علی علیه السلام فرمود این جمله آدم مضطرب و فی مضطرب حدیث حد بیان دیگر معارف کریار
کرد و میشود و این عباس بن محمد حدیث روایت کرد که حضور علی علیه السلام فرمود که داده شده ام سوره سوره که ذکر کرده است در آن بقوله از ذکر اولی
و داده شده ام هر دو سوره این از الفجر موسی علیه السلام داده شده اند و قرآن و خوانیم سوره سوره در آن ذکر بقوله است از زیر عرش و داده
است مفصل زیاده یسکانت الحسن الی الخیرة و جاست بنا مضطرب و بسیار مضطرب شد و مبدون ذکر بیان کردیم از حرف مقتضات
باعث سوره مصدره است پس چون نازل شد که برسان قبیه خود قریب ترین بدان جهت حضور علی علیه السلام بر روی حریف است و این بودند
از کفار میکشیدند و طایفه مرد حریف است و باه خوار از برایت نظر بر این فرموده شد اما نزلت حدیث نقل آن یسکانت فی قرآن که
لین یحیی لانا می مرد حریف است نازل کردیم بر تو قرآن تا که بحیث کشتی فریاد داشت بزیر آمد حرف کند تا از این سخن
نورض و التسمون لانا که پاره پاره نازل شد از آنکه بیهوش بر زمین را سوزنا می صاحب بنامیدید و بعد از بدست هر کور لانا که
علی بن ابی طالب بود رحمن بر عرش بر روز مقدم را هم گرفت نزد رحمن جلوه عرش است آینه در فی التسمون و در آن حرف

وَمَا تَحْتُ السَّمَوَاتِ هِيَ أَرْضٌ أَرْضٌ وَمَا بَيْنَ يَدَيْهَا سَمَاءٌ خَالِدَةٌ فِيهَا جِبَالٌ كَالْأَكْشَادِ
 اقسام شمال و جنوبی زمین و یا طبقات هفت زمین ابریش ماہی فرید که عبارت از کوهیت است و از او آب بنها و دین برودش از آب
 کشاو که بلند بود (که برش هماره است یا آنچه مکتوف است و درش امریکه) که هر دو از عرش میخیزد (مراد از عرش در اینجا بند نیست و آن را میخیزد
 سبز است که سبزی گیاهان از دست و آن عبارت از بارش است که هر دو از او میبارد و صخره آب طرف گلی را میگویند که مجرد از طرف کرده یعنی سبزه
 این نظر خارج در زمین زمین آسمان شد و نظر داخل زمین زمین بر کوه است یعنی بر صورت نوعیه و آن گاه بر شری است که عبارت
 از صورت جسمیت و چیز که صورت جسمیت است یعنی سبزی که سبزه است و از حقیقتش نمیدانند باز باید دانست که خلاصه جمیع مکتوبات انسان است و جسم آدم
 مضمون قلب است و در مضمون خیریت که از صفتش او را که در تصرف است پس اگر متوجه بسافل است تا نفس منزه میشود و اگر راجع بخیریت است
 قلب میگوید از صفت ذکر اوست که بشود در زمین بسیار یا بعضی شایاوری که بان ذکر است در بعضی اوقات یا بعضی اوقات اگر در این لطافت
 زیاده کرد در این صفتی پیدا میشود که از همه بسیار است و در واقعیت غیر از حق نمی بیند آنرا همه بر دم کرده اند و در این
 تر شود و حضور غیر حضور حق مانند آنرا. بسری میکنند که در این نیز لطافت گرد و جسمی خفی شود و وجود روح همچو خدا کون در خفی میگردد
 و اگر در این لطافت شود جسمی خفی میگردد که بجز معلوم و معلوم دیگر مانند و بالا تر از این مقام انانیت است پس متوجه حدیث آنچه در مقدم اول
 گذشت معلوم باید کرد که در جسم آدم مضمون است و در آن نوا است و در فواید روح و در روح هر دو در خفی و در خفی و در خفی انانیت است
 و در خبری میفرماید در آن شخص را نفی فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى و اگر حرکتی گفتگو یعنی در فحاشی که فرماید زیرا که او میداند در
 اخفی را چون صفت اخفی است که معلومی سو او مانند نظر بر آن میفرماید اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ه الله است
 که نیست موجود غیر برای دست اما حسن که در ظاهر گوناگون ظهور نموده و بعد از اخفی مقام ناست نظر بر آن از قصه موسی خبر میدهند
 خود را بانانیت مطلقه تعبیر فرموده و هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى أَيَا أَمْرًا حَدِيثُ مُوسَى كَقَفِيلِمْ فِي كِتَابِ عَمَلِنَا مَعَهُ يَوْمَ يَوْمَ يَوْمَ يَوْمَ
 که موسی از او اوج داده شده و اشارت در فصل ۲ و سفر خروج نسبت مطالب میل است که چون در زمین مدین موسی را پسری خیر بود
 نام پیدا شد و بعد از مدت فرعون دل برد و حقیقت بر حال بنی اسرائیل نظر کرد از مقام یک در وقت بر باد پیش موسی و آنه شد و گله را طرف بیار
 میروند از جینی بغیر راه رفتند و راه کم کرد و متصل هو یعنی که سحی حوریه مد در آن وقت فرشته از درخت سبز در شد آتش ظاهر شد موسی که
 چه می بیند که درخت سبز در آتش روشن است و سوخته نمیشود و چنانچه میفرماید اِنَّا نَرَاكَ نَارًا فَتَقَالَ لِجَهْلِيَةِ امْكُثُوا الْاِنَّا اَنْتُمْ كَارِ الْعَلَى
 ایتیکه که در آنجا قبس و اَحَدٌ عَنِ النَّارِ هِيَ ه چون دیدتس را گفت برای بل خود باشد بدستی دیدم آتشی را امید من
 آرم شما را قطعه آتش تا روشن کنند و یا بجم بر آتش است راه این منافی آن نیست که برای معاینه درخت رفته باشد که چرا از آتش نمیشود
 خاتم و فصل سفر خروج است و بیکسو شدن از راه اشارت در فصل مذکور است پس حقیقتی نداد که در چنانکه میفرماید قَلَّمَا اَتَاكَ
 نُورٌ يَوْمَ تَقِي فِي الْاَسْمَاءِ كَا حَتَمَ نَعْدِيكَ بِسُحُوبٍ اَمْرٍ مُوسَى اَنْ دَخَلَتْ نَارُ شَدَايِ مُوسَى بَدْرَتِي مِنْ بَرْدٍ وَكَارَتْ
 بسته نگاه موسی گفت من حاضرم پس فرمود بگذار غلظت خود را که بود از جلد خرمه و بغیر باعث چنانکه این مسود از حضور صلی الله علیه وسلم روایت
 کرده است بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ حُلُوًّا قَابِلَتِي بُوَادِي بَاك سَمِي بِطَوِي سَمِي وَمِنْ خَدَامِي بَدْرَتِ وَهَذَا اِبْرَاهِيمَ وَهِيَ حَقٌّ وَعِيقُوبَ سَمِي
 پس بخوردی خود ز غذا پوشید زیرا که از نظر زون بخدا میترسید چنانکه در کسب ششم فصل سوم مذکور است و ابو موسی اشعری از حضور صلی
 علیه وسلم روایت کرده که حیض او ند (یعنی روح غمزه) آتش است اگر کشاید او را بر آئینه بسوزد مقابل روشن آنچه منتهی شود بطرفش بر خور
 حدیث از بنی اسرائیل استان آتش را می پرستند حال آنکه لایق پرستش خداوند است انعرض معاتب درین فصل مذکور حقیقت فرمود که من با و بی

تندید و ایشان را زمین کنعان خواهم برود که عدو دشمن گردانم و تو مبرم و دوازده فرعون بگو تا دوست را بگذار و از آن خبری نپذیرد و آنرا اختیار کن تا سنجید
 یسایا بگو تا او را پسندم و ترا یعنی برای این که پیش تو برای آنچه کرده شود و بفرست موسی گفت من کیستم که نزد فرعون و من او گفت من همراه تو هستم چون
 خارج از مصر کنی تا درین کوه عبادت خواهد کرد پس موسی گفت که چون نزد تو میروم با تو باشم گویم که عذری بدست ما فرستاده است او شان را
 پرسند بزرگویم چنانکه تا درین فصل مکتوب است و فرمود که من آنستم که بستم یعنی وجود مطلقم از آن حقیقتا خبر میدهم **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**
أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمْ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي بدستی من آمده است عبودیت من را بر پا دار تا از برای یاد داشت من از نجاست آنچه حضور
 صلی الله علیه وسلم فرمود که فراموش کن نماز را پس بخوان چون یاد آید نیست کفار را نماز گزین و بخوان بعد ازین و اقم الصلوة لذكركم لعلکم ترحموا
 گفت که از بنی اسرائیل بگوید که ای پیغمبری من بستم او را فرستاده است باز خدا از موسی گفت که از بنی اسرائیل بگو که خداوند عزای بدست خدا ابراهیم و خدا
 و خدا یعقوب را فرستاده است تا ابد نام من همین است و در جمله شهادت کرده ام است این محل بود بدان جهت صدوقیان شرقیاست بودند که هیچ آنرا در فصل
 متی و غیره بیان فرمود که موسی نسبت قیامت فرمود که خدا ابراهیم و اسحاق و یعقوب است اگر نسبت شدیدی چگونه خدا شان بود مطابقت حقیقتا فرمود
 که **كَبُرَ الْإِسْتِغَاةُ إِلَيْنَا أَكَاذِبًا خَفِيَةً** ما من نفسی چنانکه در مصحف عبد الله موجود است و کا و خفیها من نفسی مصحف ایل بن کعب است پس ترجمه یونانی
 معاصره عربی که بدستی ساعت آمدنی است ترجمه با عربی است که پوشیده نموده اند از نفس خود که شیخی مخفی کردنی را میگوید مگر علم شکم خود نیست و قنارت و
 هم دارد در تفسیر ما سنانو نماید **فَتَجَرَّوهُم بِأَنْفُسِهِمْ فَجَاءُوا بِالنَّفْسِ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ** تا که بر او آورده شود و نفس را آنچه عمل کرده است و بنی اسرائیل بگو که خداوند سبحان کرده و شمار
 زمین کنعان را بدو زمین میدادیم که ملک مصر شما را نخواهد گذشت و دست قومی خود تمامی مصر را خواهند که بیگانه رفتن سیر از ایشان است و خواهند برود
 مطابق فصل خروج موسی گفت که قول مرا نخواهد شنید یعنی نسبت قیامت حقیقتا فرمود **فَلَا تَقْصِدْ لَكَ عَنْهَا النَّاسَ يُوقِئُهَا رَبُّكَ ذُلًّا**
 پس بر گزینند از قول قیامت انکار ایمان نیاورده بدان تا بچ شد بوسی خود این ملک شد بدست فرعون نبودان من کفر قیامت اند و دلیل حقیقتا
 بر آوردن قیامت عصا فرمود **وَمَا تَكْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَمِنْ لَدُونِكُمُ الَّذِينَ يُسْمِعُونَ بَصِيرَتَهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِلَّا كَمَا يَحْكُمُونَ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ**
وَأَكْثَرُهُمْ عَلَىٰ غَائِبَةٍ وَيَوْمَ نُبْذِ الْعَوْنُ بِأَعْوَابِهَا گفت از این عصا دست هم بدان بر برای خود یعنی برگهای شجر برای من
 درین مثل و برگ است مثل کشیدن بی غیره و امور عجیب است که از طرف سر شد قابل بعد ازین **فَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِيهَا**
النَّفْسَ الَّتِي حَبَّذَتْ لِكُلِّ أَنفُسٍ مَّا كَسَبَتْ خدا گفت بینداز از برای موسی پس از سخت از پس ناگهان آن ماری که می شنافت و بعد ازین از روی شد پس چون موسی دید باز گشت
 و از پس خداوند او کرد که باز گروگان **خَلَّدَ** گفت بگیر از دست دست خود پیش خوف دست خود که در عزم خود می پرشید فرمود و کالای گفت
 سنجید و کالی سنجید که از خوف من جلید و خواهم که همیشه اولی پس گفت و بگفت اولی شد درین عماره دلیل عاوه قیامت است و درین
 هم فرعونیان بآن پیارند و در بشارت در **فَأَنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِيهَا النَّفْسَ الَّتِي حَبَّذَتْ لِكُلِّ أَنفُسٍ مَّا كَسَبَتْ** و بعد از
 دست خود را با خوشی خارج خواهد شد سنجید و غیره یعنی مثل برف سفید برون مبر و من به دیگر چنانکه بعد از صورت نجاست و بعد در روشن
 دست مبارک موسی شد به تو بعد از آن رخ عالم روشن تر از مرتبه اول خود بر آمد واضح بود که ترجمه در سن فصل خروج مثل برف سفید مبر و من
 کرده اند که سفیدش برف برف میباشد و فرمود اگر می موسی این مبر و عذمت یاور کنند و یزیدت بین این است **أَلَمْ يَكُنْ لَهُ آيَاتٌ لِلَّذِينَ عَاثَرُوهُ**
وَمَا آتَاهُ كَرِيمًا یعنی خون کرمش آید می بزرگ و غیره تا ایمان بر قیامت آورد که غیر من کن در آنچه معجزه و قیامت خون بر شد **ذَهَبَ رِيفٌ**
فَرَجَحُونَ رتبه ضعیف از قوی است **وَمَنْ يَرْجُ عَذَابَ اللَّهِ وَبِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا** گفت برود که مردم بپاشند بر
 و اسان که بر سر من فرود آید و از آنم بپاشند قیامت **وَأَجْمَلُ يُرْسِدُ فِي السُّبُلِ وَيُقَدِّمُ لِلظَّالِمِينَ سُبُلَ الْمَوْتِ** هر چه بود و در راه
وَأَجْمَلُ يُرْسِدُ فِي السُّبُلِ وَيُقَدِّمُ لِلظَّالِمِينَ سُبُلَ الْمَوْتِ هر چه بود و در راه

از اهل من بر او هم محکم کن بدان پشت من شریک کن او را در من بیو کفیم ترا زیاده و بیاد کنیم ترا بسیار بدستی هستی با بیاد من بر کس خواهی
 بغرستی بغیر من من باقی در من فصل خروج بر تو غضب از فرجه شد قالا اذ انزلت سوره التین یوسف علی ه گفت بدستی ترا و دم حساب است
 موسی و تفصیل غضب فصل مذکور نیست در قرآن حقیقا میفرماید و لکن صلتنا علیک مرة اخرى فاذا و حیننا انی اذک ما یوتی ه
 این اذین فی الیم فی الیم فلیلقه الیم یا الشاحل یاخذ ه عداوی و عدا و لکه که سرزمین حسان کرویم بر تو بار در گروین وحی کردیم بظرف
 مادت آنچه وحی کرده شد و آنکه باران را در باوت پس از آن در دریا پس با یکدیگر بیندازد از انیل کناره بگیرد و او را ششم و ششمش یعنی فرعون را که
 یوسف را مطابق فصل اول خروج نمیدانست چون بنی اسرائیل بکثرت شدند خوست کرد و جلالتند با او با دشمنان با نیاید زنده پس کرامی سخت
 از گل خد شگاری مقرر کردند و بقا بها حکم شد که هر سپهر از عبران که زاید او را قتل کنند و خسران بنی اسرائیل اند و در پسین در موسی عالمه شده بود
 زاید با سه و مخفی در پشت بعد از آن حسب وحی مذکور در صدوق بنفط در وقت اندوه و زبرد در ختان بکنار زهر در آب بگذشت و الکفیت علیک
 و لکن صلتنا علیک مرة اخرى فاذا و حیننا انی اذک ما یوتی ه و انداختم بر تو محبت خود و تربیت یافته شوی بر در بر من این محل بود از بیان محبت و غیره تفصیلا میفرماید
 از کشتی اختلت چون سیرت خواهرت مریم که از دور میگریست که چکریه صوت خلاصی میداد شود پس دختر فرعون و دختران همراهی بر او
 آمد و کناره آب بر ختای گردیدند و توجه یافت که در آن طفل میگریست پس بر او رحم آمد و گفت که این طفل عبرانی است باید که پرورش نامم
 و لفظ امرت مخصوص وجه نیز نیست چنانکه در لفظنا و میباید دختر داخل است پس سوپستان کسی گرفت مریم گفت چنانکه میفرماید فتقول
 هل یأثمکم و علی من یلقنه ه پس گفت ای اولاد که نم شمارا بر که شکفل شود او را بر می شیر دادن پرورش نمودن پس دختر فرعون حاجت داد
 و او درش با اجرت مقرر کردند چنانکه میفرماید فوجعت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک
 پیشش و نه بخرود و قتلت کفنا فحیننا لکم من العیور و قتلت فتو کما و قتل کردی نفسی را پس بیخ تا دویم تا از غم دارم و دم ترا ای
 یعنی قتل از پرورش که فرعون اطفال اسبکشت و هم با اساقط سینور و بعد از پرورش که نجیه فرعون گرفت بدین سبب که قتل داد و کزن و خون
 شفاعت کرد چنانکه فرعون پیش زهر و پرورش انداخت خوست که دست بر زرد میداد دستش بر آتش جبرئیل انداخت که آتش و در من گرفت
 سبب گشت و زبانه باز چون چهل ساله شد غمی اقل کرد در قرار بدین و در وقت دن گل در در دختران از بیفت و خسران بر و اقا و در سب
 چهل سال از نجایان چنانکه میفرماید فلیذک سبب انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک
 و از جبرام پسری بوجود آمد شمشیر علی فذکر یوسف ه باز آمدی بتقدیر در نجای موسی و اصطحفتک لکفیتی و بر گزیدیم تو را
 نفس خود فرمودم اذ هب انت یا کونک یا یحیی و لا تنیا فی ذکری فی ه بر تو و بر اورت با یا تمونه تعینت شوید و یاید و شتم را
 هبار انی فرعون را طعی ففورا که کونک یا یحیی و لا تنیا فی ذکری فی ه بر تو و بر اورت با یا تمونه تعینت شوید و یاید و شتم را
 سرگش است پس گویند بر پیش قتل نرم شاید نصیحت بگردید برسد با آن خیر رسیده بگذشت و ایمان آورد و خود در نفع و اوان بیان کلام است
 پس سو بگردین رفت در خصت از شر و خوست و او را ز خصت و زود از موسی ترسیس خصت و درین فرمود که برو که کتابان چنان که او می
 بودند و در چنانکه در فصل چهارم خروج است پیش از حقیقا غایب کرد و خوست که موسی را پلکان کند پس سیرش حیرم در خسته کرد
 زن خود ز گزند و بطرف بارون وحی کرد با استقبال موسی بدو سخنان و در موسی باه و در وقت پس بر او رسیدند قالا اذ انزلت
 سخنان ان یقره اعدینا و ان یطغی ه گفتندی پروردگارا بدستی ما خوف سیمیم که با او کند میو یا آنکه سرگشی نماید قال لا تخاف
 زنی معذرا که در آن خوف کشیده برستی من بشاهم می شنوم موسی بنده ما یذکره فقولوا فی سوره التین فلیلقه الیم یا الشاحل یاخذ ه عداوی و عدا
 و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک کی نکت عینی و کانت انی اذک

صَفَاءَ وَقَدْ أَحْنَا لَهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 ۱۰۰ وَكَانَ آيَاتُ الْكُرْآنِ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۱ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۲ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۳ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۴ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۵ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۶ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۷ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۸ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۰۹ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۰ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۱ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۲ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۳ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۴ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۵ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۶ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۷ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۸ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۱۹ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ
 ۱۲۰ وَكَانَ يُرْسَلُ فِيهَا لَهُمْ آيَاتٍ فَهُمْ لَا يَكَفِرُونَ

در شب که در سپین چار فرعون جارت چنانکه در فصل ۱۸ خروج است در میان حب و داور و تقدیر و خلتا الی مؤمنی ان اسیر عبادتی و هر آنکه تحقیق کند
 که در طرف موسی آنکه برندگان مراد شکی بعد چهار صد و سی سال از بنی اسرائیل در مصر میفرستند و آن مقدور عید هم قرار داده شد
 زیرا که از قید خلاص شد و بوزن پس از یک راه فلسطین بود و حتی که رسیدی نمود بلکه دریا قلمر خان کرد و همراه خود استخوان یوسف که در وقت تمام
 سگات رسیدند و از آنجا با تیم دریا بان گذشتند و بر فرار در شب ستون آتش همراه شان کرد و خداوند موسی گفت که در در بر کنی ایحرا
 میان بحال و دریا مقیم شو تا فرعون داند که در اینجا حیران بنی اسرائیل اند و تعاقب نماید این وقت و وقت ترقی موسی است که در مقام حیرت
 با خضر ملاقات شد و با شکست پس فرعون بعد از خبر تعاقب کرد و در مقام حیرات و در جبل سفون بنی اسرائیل گرفت و بنی اسرائیل فریاد کردند و شکی
 موسی نمودند پس کم شد تا ضربت کفر یقانی الی کربسک است پس بنی اسرائیل در دریا خشک شدند و گفتند که کاف و کاذب و نختی
 از خوف کن گرفت فرعون او را خوف کن از خوف کن ایحرا بنی اسرائیل روانه شدند تا آنها فرعون بچگونه پس سر به شد ایشان را فرعون
 ملبس کرد پس عصاب دریا همزد و خشتی هم من لیتم ما غشیبهم و اصل فرعون قومه و ما هدی پس گرفت او شانرا از دریا ایحرا گرفت
 او شانرا او گمراه کرد فرعون قوم خود را و از خود راه یافت از قبل گوید وقت غرق ایمان آورد و چنانچه مفصل تا فصل ۱۸ خروج مذکور است و در فصل
 کتاب که در میفرماید که بعد از گناه از خروج مصر فصل ۱۸ وارد دادند و از وقت خدا تک با ایشان نمودار شد چنانکه مفصل در کتاب عهد است موسی بودند
 و فصل ۱۸ سفر شنی و در فصل ۱۸ خروج اشارت بان عهد است و در کتاب که در چنانکه در سفر شنی است تفصیل پیشین گوی خورصلی است
 عدیه و هم بد نظر بران میفرماید یعنی در سفر شنی که در بنی اسرائیل من عدا که در و وعد که جانب لظور را همین نزلت علیکم المن والسه کل من
 حکمت ما از رفتن و کلا نطفوا فیهم فیحمل علیکم عصبی و من یحیل علیهم غضبی فقد هوان الی بنی اسرائیل
 تحقیق بجای دوم شمار از دشمن شود و عدد کرده بودم شمار همان است طور یعنی نطفوا حتم المرسلین ما لکم کریم بر شامین و سلوی بخورید از طریبات
 آنچه نفسی که در شمار و طغیان کند در آن پس بد بشارت غضب من هر که بود بد غضب من پس تحقیق هر که شد چنانکه در فصل است و سوم خروج
 است بدستور و زمانه میسر بر نه شدن چنانکه در فصل ۲ سفر شنی فرموده است که یقوی فریب شده و کله رو و فی انقار من ذاب و احمی و علی
 ضلالتهم اهدت ذی و بدستی من بر آئینه غفام پس اگر توبه نماید ایمان آورد عمل کند نیک بزدایت یا بدینی در زمان حتم المرسلین علی السلام
 چنانکه از تعظیم است از فصل ۲۲ خروج ظاهر است و در عهد نامه خیر مفصلی شد و در این وقت کتاب عهد نامه صغیر تمام شده بود پس مطابق فصل
 و چهارم خروج تحقیق موسی اسوه بارون مذنب رسید و دیگر همسا و تن طلبید که از دور سجده کنند و موسی نزد خدا درآید پس سکو و اسپان مدد جلوه گشای
 خداوند عهد نامه مذکور با ایشان گفت و عهد عهد بستهند و قرار نمودند بر خداوند موسی با جمعیست مذکور طلبید که خداوند بر پشت بنی اسرائیل بسته
 آنان یعنی از پرده دیدند و خوردند و نوشیدند موسی اخذ و ند طلبید تا و لوج که بر زن در هم نوشته بودند و نوح توریت حقیقی بد بدوران
 موسی اسوه خادم پوشش شبانی کرده خوردن و بقوم گفت که شما در اینجا قیام نماید تا آنکه و پس ایچرا که در در فصل ۲۰ مذکور است پس بر کوه را
 تا شش فرود شد و در روز هفتم جلال خود اندر می شد و از ابر موسی را طلبید که قوم را از در شل شعل آتش جلال خدا معلوم میشد و در آن وقت چنانکه
 میفرماید ما انجالت حکم قومک یومئذ و فرمود حقیقی چه بر انگشت ترا از قومت شبانی ای موسی فان ههنا اوتی عرکلی ستدی و محبت
 آیتک ربی یذخری موسی گفت آنان ایمانند و در پیش شبانی کردم بفرقت ای پروردگرم تا از منی شوی پس خداوند درین عرصه تعلیم فرمود و بنی اسرائیل
 را ضروری بود تا که بدست کرده در آن شهر حضور صلی آمدند و سلم است و فرمود که صفتیل یعنی سامری که بر دم خدا ملوک است معذرتش و دیگر شخاصی را ضروری
 تر باقی تیار نماید که تمام تفصیل از فصل ۲۵ تا اسوک است که در وقت مطابق فصل ۳ کتاب مذکور موسی از رنگ سی رفته و بچیل زند افتاد و چون آنکه گشت
 کرده بود که بر کس شبانی و رنگ چنانکه در جواب سوال در یافت میشود پس قوم معنی بق فصل ۳ کتاب که فرود از آن عهد و شکی است که در مذکور گفتند

که ما را معبودی سباز که روزگار ما برود پس چون یورات ایشان طلبید تا در فتنه اندازد و چنانکه عاروت و مارت بر آن از مین فتنه می کشیدند که منظور
 خدا آن شد و در یور یصلتیل او را و گوساله می ساخت و مارون بر و گذر کرد و گفت چه می سازی گفت آنچه نفاذ کرده و دیدار ایشان آن فرس پس چون
 دعا کرد و چنانکه از مایش فرموده بود تا سامری آنرا در آتش افکند و از سعید بن جبیر از این عباس است است که مارون آتش افزودت و سامری
 گفت که بنیاد از آنچه باست پس مطابق ترجمه عبریه توره مطبوعه ص ۱۸۸ اصلتیل آنرا در آتش انداخت و خاک پای فرس جبرئیل در و کرد پس
 گوساله که آواز بچه گاو میکرد پس مارون مطابق در سن فصل مذکور قرآن گاهی بنا کرد یعنی بر آن از مایش پس آن عبادت گوساله ساختند
 نه مارون بر آن مارون آنچه کرد و نظر از مایش نمود در آن وقت مطابق در سن فصل مذکور قال قَالُوا فَتَنَا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ
 وَأَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ ه ق بی موسی فرمود پس برستی ما در فتنه انداختیم قوم ترا در است و گمراه کرد او را تا سامری بگذارد از کاین قوم کردن که
 را تا به نایم و ترا است عظیم سازم موسی گفت که ای پروردگارم از منم آوردی تا به سامر و مان خوانند گفت که از منم برده تا به نمود و تو را مذکور
 به بدان ماکر و از مری خود باز آید پس صحیح با آمد موسی باز گشت همه در لوح و کتاب با سر موسی و صیتا به عهد مغیر و پروردگار شوری و شعبی
 و شنید و داشت که در مابین اسرائیلیان جنگ شد باز یوشع معلوم کرد که آواز مغنیان است ترجمه موسی ای قومیه غضبناک ایضا
 پس چون موسی بگفت قوم خود غضبناک آواز مغنیان از پروردگار گوساله تا سف کنند قال يَقَوْمِ الْكَافِرِينَ كَمْ كُنْتُمْ وَ عَدَا حَسَنًا
 فَطَالَ عَلَيْكُمْ الْعَهْدُ أَمْ آرَدْتُمْ أَنْ نَجْعَلَ عَلَيْكُمْ عَضْبًا مِمَّنْ تَرْتَكُونَ فَاخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي مَوْسَى كَذَبْتُمْ قَوْمِ إِنِّي كَلِمَةٌ
 کرد تا از پروردگار شما عهد نیک یاب پس در زشتی شما عهدی با او داده کردید که رسد بر شما غضب از پروردگار شما پس خلاف کردید و عهد مرا
 قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا آوْرَادًا مِمَّنْ زَيَّنَّا لِقَوْمِكَ فَذَكَرْنَا فَنَحْنُ السَّامِرِيُّ كَذَبْتُمْ خَلَفْتُمْ مَوْعِدَ
 را با اختیار خود یعنی آنچه گوساله برستی کردیم و نیک بر تو هستیم ما را از یور قوم پس ما ختمیم از پس چندین نذرت سامری یعنی خاک قدم جبرئیل
 تا آنچه که موسی بگفت پس گوساله گفت ای موسی ای قومیه غضبناک ایضا پس خارج کرد سامری برای شان گوساله را چه که بر سر
 آواز می شد مثل آواز گوساله پس گفت سامری بن معبود شماست و معبود موسی که فراموش کرد یعنی بگذشت موسی او رفت بتلاشش صحیح
 فرمود آفلا ترون آل بروج الیه قَوْلَهُ قَالُوا لَمْ نَكُنْ لَكَ خَدًّا وَلَا نَفَعًا كَرِيس ندمند که نزدیک بود که در بگفتن شان قملی از او
 قدرت داشت برای شان نفع از در صورت پرستش و فرزد در صورت ترک و عهد قال هُوَ هَرُونَ مِنْ قَبْلِ يَقَوْمِهِمَا قَاتِلَتْنِي وَإِنَّ
 رَبِّي لَخَبِيرٌ فَإِنَّ تَبَعِي وَطَيْفُوا لِي بِمُؤْمِنِي كَفْتَهُ بَرْدِي شَان مَارون از قبل من موسی چه ساخته شدن گوساله ای قوم خرابین است
 فتنه کرده شد اید بدان بدستی پروردگار شما چنین است پس پروردگار مرا قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْه خَدًّا بِحَقِّ بَرَحِ الْيَتَامَى مَوْسَى
 گفتند همیشه خواهیم بود عتکاف کنند بر او آنکه بر ما بد بگفت موسی قال يٰ قَوْمِ لِمَ تَصِفُونَ أَوْلَادَكُمُ بِاللَّاتِ وَ الْعِزَّىٰ ذَٰلِكُنَّ
 آمْسِي ه موسی گفت ای مارون چه منبع کرد ترا چون دیدی ایشان را که گمراه شدند که نه پروردگاری مرزا یا ما از او این کردی امر را و پیش
 مارون سوگند گرفت چون بد کرد فتنه انداخت حال آنکه تسمی او را فرستاد فتنه انداخته بود قال يٰ أَبُوتَ هَرُونَ لِمَ تَصِفُ أَوْلَادَكُمُ بِاللَّاتِ وَ الْعِزَّىٰ
 ای خشیت آن تقول فرقت بین من و اسرائیلی و گوئی تسمی گفت ای موسی پس در و اولاد بر شفقت کند میرسیم و نه سرم بدستی
 خوف کرده که گویی تفریق کردی در میان من و اسرائیلی و خیال کردی قول مرا که در جنگام فتنم گفته بودم که صلاح کنی باز متوجه شد
 موسی بگفت سامری قال فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ
 فَخَضَّتْ قُبُضَةً مِنْ آلِ لَيْسَى قَبْضٌ هُوَ وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي بَطْنِي كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ مَوْسَى كَذَبْتُمْ
 جبرئیل پس در ختم ترا در آن روزات چنین فرزند کرد برای من بن موسی آن گوساله را مطابق فصل ۱۸۸ فرمود پس در ختم ترا

ظلم یعنی شرک و من یعمل من الظالمات وهو مؤمن فلا تخاف ظلما ولا هضمها و هر که عمل کرد از نیکیها و چنانکه آن مؤمن باشد
 پس خوف کند از شرک سابق بوده نقصی که در حالت کفر کرده باشد و کذا انزلناه قرانا عربیاً و صدقنا فيه من الوعد لعلهم
 یتقون او یخجلت لهم ذرکراه چنین صاحب نصیحت نازل کردیم آن فکر را خوانده شده بزبان عرب مکرر کردیم روان از میان عهدیامید
 آنکه بر نیند از شرک تا پیدا شود برای شان نصیحت فتعلی الله المملات الحق پس بابرکت است اله با بدو شاه حق وجود مطلق از شرک
 و چون وحی متواتر شد و تخصص حکایات انبیای در پی نازل شدن گرفت حضور صلی الله علیه و سلم ستابی در خواندن میکردند چنانکه
 جبرئیل میخواند حضور علیه سلام دزدی را بخورد میخواند حقیقتاً فرمود و ان تکمل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه و درستی
 کن بخواندن قران قبل از آنکه کامل کرده شود بطرفت وحی او و گر خوف آن داری که قبل از رفتن جبرئیل فراموشت شود بخواجه از یاد و قل
 ترتیب زیدی علیما و دیگر پروردگارم زیاده کن مرا علمی تا فراموشت نمایم و بر خود تو کل نهاد برای تسلی حضور صلی الله علیه و سلم میفرماید
 که با وجود عهد از آدم فراموش کردی است تا به تو از خود مفید نیست و تو آن بدیت هستی که با دم و عهد شده است بران حکایت آدم می آید
 ولقد عهدنا الی ادم من قبل خلقه ان یسجد لک عزماً و سرزمین مدرسی عهد کردیم لطرف آدم از قبل پس فراموش کرد
 پس بیان قصه فراموشی نماید و اذ قلنا للسلطان ائجد والادم فجد و ان ابلیس ابی و قلنا یا ادم ان هذا اصل فاما
 ولین و جات قال یخیر جنک ام یخیرت فیسق و یاد کن چون فرمودیم برای ملائکه سجده کنید برای آدم پس سجده کردند ملائکه مگر ابلیس
 فرمودیم ای آدم این دشمن است برایت و برای زوجات پس خارج کنده شمار پس شقی شوی انک الذبح فیها و ان تغریها
 و انک که نظمو فیها و ان تقطعه برستی برای است آنکه در گرسنه شوی در آن نه برنده و برستی تر است آنکه نشنیده شوی و
 ظاهر شوی برای شمس بکن جانعت از اتصال شجره شد که متصل کردیم فوسوس الیک الشیطان قال یا ادم هل اذک علی الشجرة
 الخلد و ان لا یبالی پس سوره فگند لطرف آدم شیطان گفت ای آدم آیا ولالت کتم ترا بروخت همگی و ملکی که نه تمام شود نمی
 میری ولادت قائم ماند قلا منها اعتدک لهما سواهما و طفا یخضعن علیک ما من و سرق الجنة و عهد آدم ربه کنوی
 پس خوردند پروردگار پس ظاهر شد برای آن هر دو شرکایان شان و قریب بودند آنکه بودند بر خودنا از برگ باغ یعنی انجیر و نافرمانی کرد آدم پروردگار
 خود را پس کج شد حدیث ابو سهره در مقدمه اعتراض موسی علیه السلام با دیگران و انما اجدت ربی فتاب علیه و هدای ه بازرگ زید پروردگار
 پس توبه مقبول کرد و برود برایت یافت و قبل از توبه فرمود ان اهبطا منها جمیعا بعضکم لبعض عدو فاقنا یا تبیکم منی
 هدای کون تبیع هدای فلا یصل و ان یسقی فرمود پروردگار این تمام بعض شما یعنی از شیطان و آدم و حوا بعض شما یعنی
 دیگر از شما یعنی باشد پس اگر آید شمار از من برایت یعنی همه سر کوش شیطان پس که تا بر شد برایت را پس گراه شود و شقی پس تمامی خوردند
 برایت هستی چه اشتابی میکنی برای تو زمین همان شده است و من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضحکا و هر که عرض کند
 از پروردگارت من پس بدستی برای دست عیسی تنگ که فتوحات عالم اهل سلام را شد نیست و تحشره یوم القیمة اعطی و تحشره
 او در قامت نامیا که شناسد در آن وقت پیغمبر را که این همون در عیست قال رب لیسر لی عینی و قد كنت بصیراً و گوید
 پروردگارم چرا بر آن نمی بینا و پروردگاریا قال انک انت الیوم غشی و انک الیوم تمشی و گوید خفا که
 اندر آیات پس فراموش کردی و بدستوارم و بزبانش فراموش کرده شدی یعنی قصد و انک الیوم تمشی من اسرف و لم یؤمن بآیات
 ربی و لعذاب العذاب و ان تقی و چنین خواهد بود آنرا که شرک کند و ایمان نیاورد بایات پروردگار خود و هر آینه خدا خیر است
 تر است و تا بر آفرید چنین عهد که اهلنا قبلهم من تقرون یمنون فی مساکینهم ان فی ذلک لآیت لعلهم

آیا پس بدایت کرد برای شان بسیار قریبیکه ملاک کردیم از قبل از ایل که میروند در ساکن شان بدستی درین آیات تقدیر است بر حال
عقل که آنچه غیر میفرماید است که معابلمان قطعاً بر یاد کرده و شمار بر او خواهد شد و آنچه با فضل مطیبتین میفرماید که میاید و کوه
کلمه سبقت من آتیت لکان لزاماً و اجل مشتمی مدوگر نبودی کلمه که گذشت از پروردگارت و میاید و مقر بعد یکسال هجرت عورت
فصل اشیا بر عینه بود و در این هم بکین وقت مقرر شده است فاصبر علی ما یقولون و صبر کن بر آنچه از تو گفته اند قبل طلوع الشمس قبل ان یأتی
ویراث الخلیل فیه و اطراف انهار لعلک ترضی پس وقت گذشتن یکسال هجرت صبر کن بر آنچه میگویند در نسبت آیه عذاب تسبیح کن
بحدی یعنی نماز بخوان قبل طلوع شمس نماز صبح قبل هر پنج عصر و از کراهه کاشی پس نماز بخوان یعنی مغرب عشا و تجدید و تر و اطراف روز یعنی
ظهر میاید که توافقی شوی شفاعت کبری بر حضور صلی علیه سلم رفت نماز فرض بود چنانکه زبانی و او در روز بفرموده است و کما عدل ان عینک
الی ما تمعنا به از واجباتهم زکرة الحیوة الدنیا لیتتم هیة و یرزقک لیک خیر و البقی و کما هر دو شان
خود بطرف آنچه بر خود کرده ایم بدان قسم هم از ایشان بوق و یا تا مفتون کنیم او ساز او را در روزی پروردگارت بهتر است و یا در آخرت این
آیه در حق اهل کعبه است گوید و در مدینه منوره چنانکه ابراهیم فرموده حضور صلی علیه سلم خوانده اند و اقره هلت بالصلوة و اضطر
علیه ان لا تستأنت بر نفاه نحن نوزقک و العاقبة للمتقوی و حکم کن اهل خود را با نماز صبر کن بر سوال نیکم از تو رزق کسی
ما رزق میدسیم ترا و عاقبت کار را برای اهل تقوی است و قالوا لولینا آیتنا یا آیه من ربنا یا آیه من ربنا ما فی الصحف الا وانی
و گفتند چرا نمی آید ما را نشان نجر از پروردگار خود یا ما را نشان از ایل و ایل آنچه در صحف و لی است یعنی در فصل اشیا که موقوف بر یکسال هجرت است
و کوانا اهلکم بعد اب مشرقیه لقالوا ربنا لولا انزلت الیکنا اسئلا من ذنوبنا ان ینزلنا من قبل ان نذل و تخزی
و اگر ملاک کنیم او را از اجابت است از قبل همه آنچه در صحف و لی است بر آینه گویند ای پروردگار را چه انفرسادی بطرف ما رسولی پس بری
ما را از قبل آنکه دلیل شویم سوا قل کل ما تریدون فارتضوا فستقولون من اخطب الصراط السوی و مراهتک به بوسنت است
برو که شما و فتح ما هر یک منتظر است پس منتظر باشید پس چه خواهد شد کلام صحابا است و کلام هدایت یافته سوره انبیا طس
یکصد و دوازده آیه میدارد و چون ساخر سوره طه ذکر فتح بدر و کعبه پیشین گوئی است و درین سوره در ابتدا تا که آن پیشین گوئی
است نظریان متصل کرده شد تسبیح الله الرحمن الرحیم سوره شرح است بنام خداوند بسیار بخشننده سهریان افاق است
التاس حسدا هم و هم فی غفلة معرضون در قریش برای میان علی عموم بخصوص یکسان که بنی موی فصل نهم در انبیا بعد از هجرت
از پروردای بیت المقدس سوره سحری پیداشده ظاهر گشت که جز او نام مطابق فصاح ۲ میریایا و خوانند شد بخصوص بر یکسان که نماز هجرت فتح بدر
موقت است و حالیکه آن رخفت اندا حواض کشنده ان ز قول غیر ما یا ایهم من ذکر من غیرهم فکذا و استمعوا و هم یذبحون و کلمی
او ساز از زینا مالکشان سبان محمد ذکر نو میباشند از زوره لید حب میکنند کعبه قلوا لیسر لیکنده اند و کسان سحران و او و سحر
پوشیده صلاح کرد چنانکه میفرماید و استود الجوی لایس ظلوهن هذا الا بشئ مثلوا فکانون السحر و ان لا تصرون
و پوشیده کردن سرگوشی آنا که ظلم کردند بعضی گفت است این محمد اگر بشیر مثل شما آیا قبول میکنند سحرش قران او را یکای می بینید کلام خود ما سوا
و اضع باو که اندین ان ضمیر سرفراست و این نحو متعارف است پس بگفتند قل لکم النجوم فی السماء و ان راض و هو المنیر
العلی فرموده عشا که بگویند و گام میداند قبل باور سمان مسنون و شنود است بنی و اضع من حد و بس اقره بکوه شاعر
قلنا انما آیتنا لکم ان یصل الی و یون بعضی فرستند سحر نیست بلکه خوابا پریشان بگفتند بعضی بلکه امر کرده است بعضی گفتند بلکه او سحر
و اگر غیر است پس یاروشالی عظیم بکت چنانکه فرستاده اند بسیار پیشین بر است هبنا هم من قریب اهدکنا انهم بود سون

ایمان نیاروز قبل شان تریه که ملاک کردیم آنرا یا انان بیان خوانند و در بیان معنی برکنه پس چون کلام و عبودیت کلام و غیره سید نشند گفته که
 پنجم بر وجود پیشین گوئیهای نبیها و خداوندش شریف صاحب چهارم که عرش است و نه نشند که او از ان طایفه است که بوزم انسانیت
 بر و لازم نظر بر این میفرماید و ما آرماسکننا قبلك الا بجالوتی الیهیم فسئلوا اهل الذکر ان ینبئکم عنکم انتم و انتم انتم
 از قبل تو گردان اگر وحی کردیم بطرف شان پس سوال کنید از اهل پیشین گوئی یعنی انصار اگر شامی و ناید چه نظر خداوند در رویت نه نسبت
 زمان که نبیه بوده اند و وحی سبب هجرات است که بر یک طایفه بر کرد و مسکن آنکه فرشته بوده اند و در اول و در ملاک کرده باشند پس بل که از انصاف
 غالباً پرسیدند چنانکه آمده می آید و تصحیح میفرماید و ما جعلناهم جسداً لکون الضعفاء و ما کانوا خلیلین و دیگر و انیدیم انبیا
 جسدی که بخورد طعام و مانند همیشه تا آنکه عیسی هم مرد پس تکذیب کرده شدند که صدق است و الوعدا فاجنبه و من تشاء و اهتکت
 المسرفین باز صاوتی کردیم و عده شاز را پس نجات دادیم او شان را و هر که از خود تیم و ملاک کردیم سرفان القدر انزلنا الیکم کتاباً ویدکر که
 آفت و تعقلون و مرا مینه نازل کردیم بطرف شما قران و ان ذکر شماست آیا پس نمیدانید که سر چه می طلعبت آیضا سر سوالات
 و انهم انیت و کفر قصداً من قیة کانت ظالمه و انشانا بعد هاق و آخریت و بسیار قرینه شکستیم و برون ظلم کننده و
 پیا کردیم بعد از ان قومی دیگر چنانکه بر میا پیغمبر بر چند پیشین گوئی کرد که شمار با و خواهد شد مقابله کشید از نخت نصر که مقابله کرد و تبا شد
 از ان حقیقت خبری میفرماید که چون عذاب آمد قلتما احتسبنا اننا انما نزلنا انهم من انفسنا و کفرنا و انهم من انفسنا
 انان انان اسرعت کردند بطرف مصر می گفت چه سو که بطرف مصر فرار میکنند چنانکه میفرماید انزلنا انهم من انفسنا
 و من انفسنا نزلنا انهم من انفسنا و من انفسنا نزلنا انهم من انفسنا و من انفسنا نزلنا انهم من انفسنا
 خود با یقین سوال کرده خواهد شد که چرا در مصر فرار کرد پس میفرماید بر ما عمل کردند که نخت نصر رسید تبا کرد قال انما انزلنا
 ظلمت گفتند بنی اسرائیل ای فوسل بدستی بودیم ظلم کنندگان فما انزلت اذات دعوتهم حق جعلناه حصیداً خامیدین
 پس همیشه بودند درین محوی افسوس تا آنکه گرانیدیم مقلوب از سیف پرموگانان بن قصه فصل ۱۱ کتاب بی ریاست و گوید که برای حاصو
 ریاست گردن شارت بدین قصه نیدار و سید محمد علی سلام ز فرستاده حق تصور کنید که اگر لم یولع بنسوتی و ما خلقنا السماء و الارض
 بینه انبیا و نریه ادریم آسمانها زمین او انچه میان ان هر دو است عبت کوارد انان نتخذ کفو ان اتخذ من الذر قهراً انان
 کتابا فعین اگر اوده کردیم انکه بگیریم همی را بر آینه گرفتیم از روز خود اگر بودیم بگویند انلاکه بل نقذت یا الحق علی الباطل
 بعد از آن وقت که سلسله کنیم بوجه است بر باطل پس باغ میشکند باطل این گمان ان باطل است و من و انک الویس
 انما تصفوننا و برای شامی میان افسوس است بدانچه وصف میکنند خداوند خود را که شریک گرفته است انما را و آه من فی السموات و الارض
 و من عندنا انما نستدر بر ان من عبادنا انما نستدر بر ان من عبادنا انما نستدر بر ان من عبادنا انما نستدر بر ان من عبادنا
 و در زمین و انکه نزد اوست که میسکند که مستحق اوست شوند تسبیح میکنند شب و طول میشود انان پس یا انان با اوست گرفتید +
 انما نزلنا من ذر انما نزلنا من ذر انما نزلنا من ذر انما نزلنا من ذر انما نزلنا من ذر انما نزلنا من ذر انما نزلنا من ذر
 گفته اند و وقت میان که معبودان شدند میان انکه مستحق عبادت باشند که ان خداست و صده لا شریک لک کان فیهم اجهة
 ان الله لفسدنا تا اگر گذرند در زمین آسمان بلکه جمیع عوانم چند معبودان غیر خدا که وحی از وجوده ندر بر آینه ان با موجود معبود باشند
 یا معبود اگر موجود مقید باشد غیر او نشد پس عبادت وجود مطلق ذات حق گفته شود بوجه تسبیح محتاج چرا کرده شود اگر معبود باشد سر آینه
 غایب عالم بر وجود معبود و خوا به در عدم پس زمین آسمان سه شوند تسبیح کنند که انست و غیرش حتی بمصنفون پس برکت است

كُلٌّ فِي فَلَاتٍ يَسْبَحُونَ هـ و آن خداوند است که پیا کرده شکسته و خموش خراسر بر کبی ازین برود و مجرای خود را فرستاده و بر سرش برسد
 که زبان ختم لیسین تا در زمانه وحیده آیه فتح قریب برسد پس کفار گفتند که باز چرا درنگ نمیگیرید اگر بودی بشر نبوی جواب داده شد که از اهل کتاب پرسید
 که از قبل نبیا نیک شده اند از انسان بوده اند و طعام نخوردند همیشه مانند زمین را اهل کتاب اهل که بر سید دنیا نچه اکثر سوال و جواب شان رسیده
 بنی اسرائیل که شست از انچه مطابق ورس با با با یوحنا شتبه است که سیم نسبت تسلی و بنده دیگر و عده کرده است که او با شما همیشه
 خواهد ماند پس چگونه دیگر انبیا را مثل خود میفرماید که انها همیشه مانند دنیا که گذشت و خود در ورس خراب استی سیم نسبت خود فرموده است
 که من تا آخر زمانه هر روز با شما هستم حالانکه مرد و زنده شده با سان فت پس طلبین همیشه مانند نظر حقیقت اسم حیم نسبت و سیم نسبت
 نظر اهل ان اسم اند به تصور او از همیشه ندان روح حق محمد صلیه اسلام نظر حقیقت اسم حیم نسبت که منظر اهل ان اسم اند نظر بر ان میفرماید و مَا جَعَلْنَا
 لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ اِلَّا اَقَابًا مِّمَّا فَكَّرَ الْخُلْدُ وَ هُوَ كَرْدَانِمْ بَرَا بَشَرِي ز قِبَلِ تَوْعِشِكِي كِه خَوْدِمْ مَرُوسِمْ اِگرتو تصور مری
 پس ان همیشه با روح حقیقه نشانش بیان میکنند خواهند ماند حالانکه برای ایشان هم فرموده شده است که او با شما همیشه خواهد ماند کُلُّ نَفْسٍ
 ذَا اٰیةٍ الْمَوْتِ طرمان خنده و آله موت است و نَبُو كَرِيمًا لِّلشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِثْنَةٌ وَاَلَيْتَا تَرَجَعُونَ و ای را نم شمار اخط سالی
 و بعد بکنایش بر ای را این طرف ما رجوع خواهد کرد از برای ما چنانچه قصه قحط سالی در سوره بنی اسرائیل غمزه گذشت که روح مخصوص
 آورده بود چون رفع شد باز گشتند پس بن عبید و دیگر ابو جیل و غیره سخن کردند و اذَا ذَاكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اَلَا يَجِدُوْنَ ذٰلِكَ
 اَلَا هُوَ الَّذِيْ يَذْكُرُ اٰهْلِيكُمْ وَ هُوَ الَّذِيْ يَذْكُرُ اَلَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَلَا تَكْفُرُوْنَ كَرْدَانِمْ بَرَا بَشَرِي ز قِبَلِ تَوْعِشِكِي كِه خَوْدِمْ مَرُوسِمْ اِگرتو تصور مری
 که در سینه محبوبان شما را بگوشش و انان بصیحت سخن منکر اند و میگویند اگر پیغمبر است چنانی آرو قیامت جوابش میفرماید خَلْقًا اَلَا
 مِنْ جَعَلِ سَاوِرِيْكُمْ اٰنِيْ فَا لَا تَسْتَعْمَلُوْنَ عَيْدًا كَرْدَانِمْ بَرَا بَشَرِي ز قِبَلِ تَوْعِشِكِي كِه خَوْدِمْ مَرُوسِمْ اِگرتو تصور مری
 قیامت بعد از ان قیامت خواهد آمد پس شانی کنید و يَقُوْلُوْنَ مَتٰى هٰذَا الْوَعْدَانَا كَسْتُمْ صٰدِقِيْنَ هـ و میگویند کی این وعده است
 بیان کنید اگر باشد رست گویان لیکن از عذاب خرت تا اوقف اندا گردنشدی طمع کردند چنانکه میفرماید كُوَيْفَلِكُمُ الَّذِيْنَ كَفَرُوا جٰنِيْ
 كَا يَكْفُرُوْنَ عَن وُجُوْهِ النَّارِ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ
 خود را آتش و فرخ و نه از شتهای خود ما و نه نصرت داده شوند یعنی باز خواشند خراب کنند که آمد نیست بَلِ اَتَيْنَهُمْ نَبِيًّا فَا كَفَرُوْا
 يَسْتَعْجِلُوْنَ رَدَّهَا وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ بَلْ كِه خواهد آمد و شاز نا گمان یعنی در وقتیکه متوقع نباشند پس رحمت اهل ان شاز انیس حاجت
 دارند و آنرا و نه مهلت داد و شوند یعنی بعد از انکه نشانش کامل شوند و لقد استهزئنا برسول من قبلك فحاق بالَّذين هم يخسرون
 میزیم ترا که تو ای کسسته بز و ن هوسرا میند سخن کرده شدند رسولان ز قبل تو پس بدانند سخن کردند از کفار جز آنچه بدان سخن
 میکردند قُلْ مَنْ يَكْفُرْ بِالْبَيْتِ الْبَارِئِ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ وَ النَّبِيِّ
 ایها خواستند گفتند است این سخن گفتند بَلْ هُم مِّنْكُمْ مِّنْ قَبْلُ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ وَ كَا هُنَّ يَصْرُوْنَ
 لغوا انفسهم و كَا هُم مِّنَّا يَصْحَبُونَ هـ بلکه آنان از نصیحت ما کف و اعراض کنندگانند چنانچه گفت برایشان بودند
 از سو او که منع کنند و شاز انیم خواهد بود زیرا نه طاقت دارند مددگاری لغتها خود را و نه از مانع کنند و گویند که تمنع ما و دلیل حقیقت
 درستی است گویند بَلْ مَدْعَا هُوَ كَرْدَانِمْ بَرَا بَشَرِي ز قِبَلِ تَوْعِشِكِي كِه خَوْدِمْ مَرُوسِمْ اِگرتو تصور مری
 برایشان میعاد و مقر از جمله نشانات قیامت کی نیست که در تمامی ممالک شده سلام جاری شود چنانکه سیم و فصل ۱۲۲ می فرموده است که
 يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَلَا اَنَّ اٰتِيْنَاكُمْ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ سُرْمَةً اَلَا اَنَّ اٰتِيْنَاكُمْ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ سُرْمَةً اَلَا اَنَّ اٰتِيْنَاكُمْ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ سُرْمَةً

سابق فصل ۲۵ بر می آید یعنی که کم کنیم مشرکان زمین از اطراف زمین آیا پس نان غالب خواهد شد با قلیل انبیا اندک است که
 بالوحی و کلامهم الصم الدعاء اما یستدسرون و کما یقولون یؤدبنا اننا کنا اظلمین و اگر برآید مسکنه او سارا تو از عذاب
 پروردگارت برآید گویند رستی ما بودیم ظلم کنندگان چنانکه بسیار بر بد بدو فتح کرده و دروغ گفتند و نضع الموازین القیاسه
 و لا تظلم نفس شیئا و بهیم و زنها کی اعمال را عدالت بر آورد قیامت پس ظلم کرده شود نفسی چیزی را و ان کان میتقال حبه
 من حرود ان انینا بقا و کف بنای خیر و گریاشه بر آوردانه خود را اعمال ما ایم ترا و کفایت کنیم حساب کنندگان از دلائل بر وجه خود
 می آورد و کذا یبذوا موسی هزون الفرقان و ضیاء و ذکر المنین الذین یخشون ربهم بالغیب و هم صرحت
 استعاذه مشفقون و برآید و اویم موسی را روان از فرعون سحر و جادویشی یعنی پیشین گویی را بدو داشت که آمد بدین پیغمبر علیه السلام
 سقیا نیک حرف کنند پروردگار خود را بنیاب سوت و انان ساعت میترسند و هذ ذر من ذرک انزله افانزله منسکرون
 و این یاد داشت متقیان که موسی عده کرده قرآن مبارک است نازل کردیم انرا ای پس شما بزمی و انما یکینید اگر گویند که هم خود را کلم
 میت گفته میشود و نقد انینا براهیم رشتند که من قبل و انما به عینین و برآید و اویم بر اسم با سلاحش از قبل موسی که در کوه
 یعنی کوهستان صحرا انجا یک پیدار کرد در انجا باوشاهی سعی بهتر بود یعنی ما رو بر او بر اسم منکر از خداوند روح عظم و بطور نبود ان قابل و حد
 الوجود بوده خود را خدا میگفت و با زبیت پرست ایستاد چون نبوت صلاح و قوت از اسم رسید با بدو خود را خدای خود میفراید و
 قال لینه و قومیه ما هذه التماثل التي انزلها علیک و قال لولا اننا لکنا لکما عبدین چون گفت از اسم بر او خود
 و قوم خود صفت این تصویر نیکه شما بزمی شان قوت میکند و مشرکند یافتیم بدان خود را بزمی بنا عبادت کنندگان قدر نقد را مشرک
 انتم و قوم فی حلالی مبین از اسم پرست برآید بودید شما دیدن شما در گمراهی خطا کرده و وجود قول عده الوجود از تصور ان
 سنگ بزرگینی چنانچه و انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین و گفتند یا بی بی ما از حق حقی خدا و این صورتها را نمیدانیم که و انما
 تصورش میکنیم با تو از کتب که انان بن از کبر رب السموات و الارض انذرتی فصرح انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین
 از اسم گفت پس خصوصیت انبان در عبادت چیست بنده پروردگارت که انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین
 که خصوصیت وجودی بر جان میدارد و لیکن شایسته بر اسم پرستش است که در وجود با و انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین
 اگر عبادت پروردگارت در انوقت دین ترا پسند آید پس مشرف برده انباشت بر اسم پرست چون وقت قدری از انکه از جان خود و گفت بدست من
 ایام رفتن تو نام بیچون گذشت قوم و صوف از پیش انکه فرمود از اسم پرست که انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین
 و قسم خدایت برآید که فرودم که از ان نام شما ز جدا از انده نیست بجز انید از من بهتر عیب پرست از ان بر اسم پرستی که نسبت در ان
 پروردگاری در دوازده پروردگارت بر تبت در پهلوش و بطور نبودن هوای یعنی غم را بر نشان می نماید و با بطور ترک از ان مجبورند پس هر
 استرا با بان گفت که هر مجبورید چون انب او اندر فرمود بزمی نمیدانید پس شکر بر نشان چون بدست است خدای خود جدا از ان
 عبادت انکه بر جعون تا که از انست قطع بزرگ شمارا میداند که لطیف از اسم پرست هر چه کنند که انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین
 و انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین و انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین و انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین
 از ان نشان است که انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین و انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین و انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین
 میگردید ساز گفته شود بر او را بر هر در آمده از اسم پرست و بجز انکه بر اسم پرست که انما انزلنا نوحی انزلت من النعبین

على اعين الناس لعلمهم يشهدون ان گفته پس باری در صراط بر او میان بامید آنکه حاضر شوند جل بر خدا بایستیم پس چون طلب
کردند قالوا عانت فعلت هذا بالهتيا يا ايها اليهودي كفتند يا تو کردی این معبودان ای ابراهیم قال بل فعله كبره هه
هذا فستلوهم ان كانوا يتطيقون گفت ابراهیم بلکه کردی از بزرگ شان پس حال کنیدی و نشان را اگر گویا باشند از ابراهیم بر روی او دست
از حضور صلی الله علیه و آله فرمودند و دروغ گفت ابراهیم مگر سه روح دو از آنها و مقدسه ذات خدایینی یکی آنکه من تا دم و دم آنکه شکست بتان خود را
بزرگ شان و سوم بسیار گفت که خواهر منست بحديث عرض دارم نه چنانکه مال بسیار تصدا کرده است فوجعوا الى انفسهم فقالوا انك
انك الظالمون پس رجوع کردند بطرف جانها خود و ابراهیم گفتند آیا بدستی شما ظاهر نماید و پرستش تنها و بعد بر این حق بزبان شان تو نگو
على رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء يتطيقون باز اوقات و در بر برای خود و باز شقاوت گرفت و گفتند بر آمیزه دانستی اینان گفتند
مکنند قال اتعبدون من دون الله مالا ينفعكم شيئا و لا يضركم و انتم لا تعبدون من دون الله
اذ لا تعقلون ابراهیم گفت ای پس عبادت میکنند آنرا که نفع دهد شما چیزی در صورت پرستش و ضرر دهد در عدم پرستش ان است برای شما و اگر
انچه عبادت کنید از سوی خدا ای پس نقل میکنند و اگر گویند که تصور میکنی از نصیحت میکنیم و عبادت و چه بطلق مینمایم از ایشان پرسیده شود
که کسی ازین پرستندگان بدرجه خاتم رسید نصف هرگز نخواهد گفت بلکه انرا اول این صورت را در دل خواهد بود و باز کلام در تقدیس این حق فرمود
کرد و خواهد شد و باز تو از تو است پرستان دلیل دل بر بطلان عبادت بتان است چنانکه بنظر ذی صورت کفره مقلدان ابراهیم گفتند قال
سخر قوا و انصرفوا اليك كوا ان كنته قهيدین گفته بسوزانید ابراهیم را و نصرت خواهید معبودان یعنی ذی صورتان خود را اگر کسی
نصرت کند مغان برای صورتان پس محبت شدند و حکم باو شاه یافتند که هر شخص بیزم یابد گویند تا یکماه بیزم جمع کردند و مکانی ساختند پس بلند
و تا هفت روز آتش افروختند چون آتش زیاد زد و در وسط انداختن قدرت نمیداشتند پس شعیق شیطانی برایشان نمود و ادران ابراهیم را منقلب
و شد و نشانند پس درین حالت آسمان زمین و آنچه در آنهاست میگردد گرامی پروردگار اگر غلیل را در آتش بسوزی کسی در زمین نشان
خواهد گرفت پس کم کن تا نصرت و ایم پس فرمودیست بر او چیزی معبود من اندا و هشتم پس اگر خواهد از شاه داد و بدیدد که خواهد پس و انهم
دا و پس گذارید پس چون اراده انداختنش کردند خازن آنگاه مدینه خازن یاج در جواب هر یک ابراهیم گفت که مرا حاجتی نیست پس چون
اندختند بان گم گم جبرئیل رخسار کرد فرمود بطرف حاجت ندارم پس جبرئیل گفت بخواه از پروردگار گفت کفایت میکند علم او سلول
من این حالت مختلف میشود بقرنیرا که بعد ازین حامی بر او کرده است که محکوم بدان شد و باشد که بگفت که مرثی اظهار آتش از او میگردد
گردد که نظر میکرد اینی زیرا که صورت نصرت است که بگوناگون رنگ تبدیل میشود بیان نظر از ام شریک و است است که حضور صلی الله علیه و آله سلم
و در حکم فرمود که بخیر میگردد برابر ابراهیم و حقیقت در غم بیان کردیم و کشتن و صورت یعنی غنچه پای بلند میدارد از ان وقت است قول حقیقانه
قلنا انما نرکونی بزد و سلمنا عن ابراهیم و کذوبه کینا جعلناهم الاخصیة که سویم ای آتش باش سردمه سلامت ابراهیم
داراده مگر کردند با و پس گردانیدیم و نشان از این گیس حقیقی فرشته بر می آید و باسی از حریر فرستاد تا هفت روز سلامت در ان آتش
بماند چنانکه در نسبت و انیال در فصل سوم و هشتم کتاب انیال است که در آتش در و بر و شیر افکندند و هیچ اثری نکرده گویند در انوقت باو شاه
انجا ز غم میباید پسینه کرده چهار هزار گاو و بز و بز می خدا قرآنی نمود و میکن ابراهیم ایمان نیاید و باز از او یعنی تو که سدیان یعنی کوهستان
بصفت مهاجرت بزین کسان معصید خود ترج و معه لوط و ساری در حار ان وقت چنانکه در فصل نهم تکوین از لفظ او در بین تمامی قصص
اشارت است و احتمال دارد که مراد از کید شان کید بار و گری باشد که قصه کشتن ابراهیم بار و گری کرده باشد که از شهاب بار داده باشد و در
صورت رسیدن این قصه تا حضور صلی الله علیه و آله سلم فی شبیه یعنی است اگر کسی برساند چنانکه حقیقی از قصه مهاجرت شان سفر نامه

وَبِحَيْثُهَا وَلَوْ طَالِيَ إِذْ رَضِيَ النَّبِيُّ بِرُكْنَيْهَا لِلْعَلِيِّينَ هـ وَنَجَاتٍ وَادِيمٍ اِبْرَاهِيمَ وَلَوْ طَالِيَ انْزِعَانِ سَارِي اَزْزَمَانٍ لَعَبْدٌ مُنَوِّنٌ لِبَطْرِ يَمِينٍ
 بركت واديم دران پاي عالين يعني وكيه مانه پس بجاران رسيدند و پسرش در انجام برود و حکم ابلا شد غالبا در حيات پدرش که از خانه پدر
 و خوشا و بدان خود بزمن مقدس فت پس ابراهيم را چنانکه مفصل در باب اول کتاب اول نوشتيم بعد از هاجل حاق سدا شد چنانکه ميتر ما به
 وَهَذَا اللهُ اِسْمُهُ وَكَعَقُوبَ نَاخِلَةً هـ وَنَجَاتٍ اِبْرَاهِيمَ بِرَبِّهِ وَنَجَاتٍ اِبْرَاهِيمَ بِرَبِّهِ وَنَجَاتٍ اِبْرَاهِيمَ بِرَبِّهِ وَنَجَاتٍ اِبْرَاهِيمَ بِرَبِّهِ وَنَجَاتٍ اِبْرَاهِيمَ بِرَبِّهِ
 در بركت گروانيم نيكو کار و جعلدم آئيمه گسداون يا فرنا و و حينا اليه فعمل الخيرات و اقام الصلوة و ايتاء الصدقات و انشاء النوازل
 و كما نزلنا على ابي بن و گردانيم او شاز امام که پسين گونی ميگروند با براهي یعنی بظهور ختم المرسلين مظهر ذات امر و حقی گرديم بطرف نشانی از
 ان نيكو با مخصوص قائم کردن نماز و اذن زکوة را و بود در خاص برای عبادت کنندگان و لوطا آتينا حکما و علما و مجتهدان
 مِنَ الْقُرْنِ الْاُولَى كَانَتْ تَعْمَلُ النَّجَاتِ هـ اَبْرَاهِيمَ كَانُوا يَكْفُرُونَ وَفَسَقُوا هـ و لوطا واديم فيصله و حق و باطل که بدان غلبه اب تو مشر شد
 نه حکومت زیرا که لوطا حاکم نبود و واديم علم ظهور ختم المرسلين چنانکه وعده کثرت اولاد با ابراهيم شد که همه ندادن توبرکت خود مندافت و خبرش
 بوط بود نجات واديم او را از قریه که ميگروند کارهای خبيثه بدستی بودند قوم بد فسق کنندگان و آذ حکنه ففی رحمتنا از ان من
 الصالحين و فعل کردیم او را در رحمت خود بدستی بود از صالحان و توحا اذ نادى مِنَ قَبْلِ فَاَسْتَجَبْنَا لَهُ فَجِئْنَا بِهٖ وَاهْلِ
 مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ نُوحِ رَاحُونَ اَکْرِبًا اَقْبَلُ اِبْرَاهِيمَ لِيُؤْتِيَ حَقَّ يَوْمٍ بَرِّ اِبْرَاهِيمَ اَبْرَاهِيمَ لِيُؤْتِيَ حَقَّ يَوْمٍ بَرِّ اِبْرَاهِيمَ اَبْرَاهِيمَ لِيُؤْتِيَ حَقَّ يَوْمٍ بَرِّ اِبْرَاهِيمَ
 مِنَ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاَسْتَجَبْنَا لِهٖمْ اَبْرَاهِيمَ لِيُؤْتِيَ حَقَّ يَوْمٍ بَرِّ اِبْرَاهِيمَ اَبْرَاهِيمَ لِيُؤْتِيَ حَقَّ يَوْمٍ بَرِّ اِبْرَاهِيمَ
 گردن بايات با بدستی بودند قوم بد سق قی کردیم و شاز ابراهيم را و پسرش ختم المرسلين اولادش واديم و داد و ستدیم فرستادیم و او را و سلطان را
 اِذْ يَخْتَمِرُ فِي الْكُرْبِ حِينَ حَلِمَ يَكُونُ سِرٌّ رَاقِدٌ مَرَدُّهُ خَرَّانُ ثُمَّ خَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ كَرَّانُ
 مردیست اذ نقتت فيه عاهه انفق حيره چن شبها فتاد و درین برای قوم پس در حکم داد که بزبان صاحب بحق داده شوند
 و سلیمان گفت که اگر حکومت کنم ارفق حکم نمایم این خبر بد او رسيد پس سلیمان حسیلم حکم فرمود که بچه نامی گویند ان بصاحب حاعت باشند
 و بز برای قوم پس او و پسندید و از خا مرفعه درست ست اگر این قصه در مجوعه توریه نباشد حرجی نیست که کتب حکم تری از سر لکم است
 و حقا گوایه است چنانچه ميغزید و کتا بحکم شهدین و و بودیم بر حکم و او و سلیمان ميغره گوید در حادث از حضور صلی و علیه
 سلم است که بر اهل خا طه گاهانی است بر روی بدستی آنچه فاسد کند و نشی شب نماست بران ته قفه منکة لستهم و کتا آینه
 حکما و علما پس همانندیم انرا سلیمان مبریکه واديم حکم فيصله و ختم المرسلين چنانکه مفصل گذشت و آنچه ابوسر بر روایت میکند
 که بودند در زمان پمراه شان و در پسران شان که آمد گرگ پس بر و پسر یکی از ایشان پس یک گفت پسر است بر دووم گفت پسر است محاکمه بودند
 نزد او و پس حکم کرد برای بزرگ شان پس برآمدند سلیمان خبر و در داد و پس گفت بیاید چنانکه در مشق کتا از زمین سپر که بی ارضی شد
 و صفری گفت کمن حکم کند ترا خدا آن سپر که بی است پس حکم کرد بدن بعضی چون شفقتش لاخط کرد درین رعایت غالب اخلافت را چون
 که در زمان او دین نقل کرد و ممکن که تصویف در فصل سوم حسین بن وقع باشد از صوابه و که از خا صاف اجبا و درست شد و اما
 مرد و حکم را از خداوند میدانند که دیگری با سخر است معذبه بنیند که خذوند سخری میکنند تا و عقیده مصلحت نباشد قول شیخ ناورست است و
 اَحْمَدُ نَمَةُ دَاوُدَ الْجَبَانَ وَ تَمِيمَةَ وَ كَذَّابَةً وَ عَصِيْبَةَ وَ كَذَّابَةً وَ عَصِيْبَةَ وَ كَذَّابَةً وَ عَصِيْبَةَ وَ كَذَّابَةً وَ عَصِيْبَةَ وَ كَذَّابَةً وَ عَصِيْبَةَ
 که در زبورش مخرج ختم المرسلين ميغزید پس از در کثرت و علمه صنعته بوقایس لکده تخصصه من باب عر فصل
 بشکروان و در تعظیم کردیم او را ساغسل لباس بر شاه یعنی در کتا هزار و شمار از خاگ شما پس شکر میکنند که بر روی و اش عمل نماید و معترف

بر سواد گری نمودن پیغمبر خود نشوید و لیسین البریه عاصفه بخبر با امره الی الارض الی بکنایه و کتابی که در کتابی است
 در ایام سلیمان سخن کردیم ریحی متحرکه را که جایی میشد با مرد و بطرف زمینیکه برکت دادیم در آن بودیم بهر شی عالم مطابق در مثل فصل کتاب ایل
 سلاطین سلطنتش بر عامه زمین بود در مثل فصل که در اشارت به تخت آنجا است که بشهر را به نام می نهادند که بوان نمودن آنجا
 گرفته باشند و ملک بن معنی ناپسند و سلطنت سلیمان بود چنانکه در مثل فصل نهم اول سلاطین است تا آنکه حکایت سلاطین شال فرمان
 سلیمان بود نظر بر آن میفرماید و من الشیطان من یغوضون له و کما کون عملا دون ذالک و کما کون حفظین و از بعضی
 آنکه غوطه میزدند برای او در اندرون ری و میکردند کاری سوا ازین و بودیم بر آن شان نگاهدارندگان مراد دریا قلم است چنانکه در
 در مثل فصل نهم اول سلاطین است گوئی عموم سلاطین تابع بودند چنانکه در حضور صلی الله علیه و سلم نیز گرفته بود تا دعای سلیمان یاد آمد
 چنانکه در روایت مسیح آمده میفریفت چنانکه در اوایل هر چهار ناحیه است و آیت است و در شادیم ارباب بن موص بن رزخ بن و م بن قوی
 برادر عیص بن ناخوری یا از اولاد عیص بن عیسی و اسحق روم شخصی شد و قصه آنجا که کتاب یونان محمود تورت فصل مگوست است
 تحریرو تفصیل نیست اذ ذی ربی فی مسینه الصلوات انت الرحمن الکریم فانما کما کون فاستغنا ما ید من حنی و امید
 هذه و مثله معهم رحمهم من عند ذی کبری بلعیدیت چون خواند مالک را بدستی رسید مرا کلیفی و تو ارحم الراحمین
 پس برگزیدیم بر زمین پس کشودیم کیمی که با بود و دادیم اهل و در مثل شانرا همراه شان رحمت نزد خود و نصیحت بر عبادت کنندگان
 کردن بر او بی زبانی شارت پیوست که بعد از بر او بی زبانی راه مسجودان در زمانه ختم المرسلین با و خوانند شد و در سماع و اذین
 و ذاک الکفیل کل من الصلوات و اسما عیال و درین و الکفل هر یکی از صابران اندازد عیال و درین شین گوی مذکور شد و ذوالکفل است
 که در زمان ایاس بن سیمیران را از غم پادشاه پوشیده کرد و حفاظت میکرد و مفصل در سوره دیگر که در ذاک خدا هم فی رحمتهم است
 الصلوات و اقل کردیم او را در رحمت خود که بدستی آنان رساله مانند و ذاک اللطیف اذ ذی هب مکافیه فظن ان لن نقدر علیه
 بر دستایم ذوالنون بولس نا چون نت غصه کننده پس گمان کرد آنکه قدرت داریم بر وقعه آنجا چنان است و که آنجا مطابق در مثل فصل
 آنست که مملوک ابی معنی از قوم سنی رطون بن معنی ساکن جابت جهر در زمانه امصیا با و شاه میبود و قریب بعینه شیخ پیغمبر بوده اند و از شمس رحمت
 غضب شد که بر بنی اسرائیل آمده اند واقعا که بعد از وعید غدا با بر جمت عامه خود بگذشت دور میبود و پیشین گو بودند چنان
 حکم شد تا بینهوا برو و آنجا خیال کرد که چون خداوند کثیر الرحم است آنچه وعده غدا با خواهم کرد او خواهد کرد پس رگشستی نشستند تا جای
 دیگر بودند که در جای اختلاف است که کدام مقام بود و گمان کرد که حق مرا خواهد گذشت نه آنکه میدانست که خدا قادر نیست پس گشتی بلر
 در آمد بعد از سه فرجه معلوم شد که نزد گشتی بسبب در شامی از سولی است که علامت بین جناب ندین گشتی زند غنچه پس ای حکم خدا که
 در آنجا بود بلع کرد مطابق آنجا جیل رجه تا سه روز در شکم می ماند پس اختلاف اهل سلام در جیل روز و هفت روز بر طرف شد و چون
 سه روزه است پس جوع کرد و بطرف نفس خود گذاردی فی نقلت ان لا ایه الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
 پس اگر در ظلمات شکم ماسی که است موجود غیر تو پاک استی بدستی استم از همان از انی بر بره ضعیف تر خواست که وحی کرده شد
 حوت بدستی بگیرد و پیش و نه خدش بی بر او وحی و در شکم برای او استخوانی پس گرفت او را از رفت بدان طرف مسکن خود در روز
 پس جان منتهی شد بدان با نفس دریا نشند یونس سمیسی پس منت ز نفس خود چیست این سخن می کرد و بعد بفرش بدستی این
 در وقت یا منی است و شیخ سید یونس در شکم حوت پس شنیدند که بجهش پس گفتند آنکه ای پروردگار ما پیش تو هم آواری ضعیف بریز
 غریب در روایت آب معروف از مکان مجبول پس فرمود این بندد من یونس است نادانی کرد و من پس مقید کردم او را در لطن

اقترب الى الناس

پس عرض کردند عبد صالح که صوفی که در بصره و شب عمل صالح فرمود بی پس شفاعت کردند برایش نزد این پس علم کرد حوت را پس
 و گندم را و اطراف ساحل روان بیمار بود فاشتی کننا له و یخینه من العنود و کذا لک فی الموق حیدین ه پس قبول کردیم برای
 و نبات داویم و او از غم چنین نبات میدیم موستانا و در و در پس فصل دوم یونس مطابق در سن مر بورد ۳ خبر نبات مومنین است و در حفظ
 نجی با وجود طورت صحیح مطابق قواعد اگر قارت دیگر باشد که با نوا در لحن باشد حرجی نیست عیب لحن و قیاست که قرات دیگر نباشد در قافیه
 تحقیق لفظی فرمایند پس مطابق تورات و روایت ابن عباس بعد ازین بطرف منوی فرستاد و در آنجا و عدد غدا بنه و خود یک طرف شد و در
 آنجا گریه و زاری مبتلا شدند چنانکه در سوره صافات می یزد فرستادن یونس در غیر قوم بغیر جمعیت منافی و عار بود نیست زیرا که
 توش سرکش نبود و گریه آذنا ذی ربه رب لک الذل لینی فتردا و انت حین الوارثین ه فاشتی کننا
 له و هبتنا له کفی و صلواتنا کما نزلناهم کما نزلناهم عوان فی التوریت یذکون عبا و عبا و کما نزلناهم کما نزلناهم عوان فی التوریت یذکون عبا و عبا و کما نزلناهم
 خود را ای پروردگار ما گذار مرا تنها و تو نیکو دارترین هستی پس قبول کردیم برای او و بخشیدیم برای وی و نیکو کردیم برای او و جبر او را یعنی آنچه بدستی بود
 سرعت میکردند و نباتات و میوه اندازیدار بر غبت و خوف بودند برای ما عجزی کنندگان و در ذکر کریم و بی شین گوئی مفصل نوشته است
 ختم المرسلین علیه السلام نموده اند انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 و چون پس نفی کردیم در روح خود و گرانیدیم مریم و پس عیسی را نشانی قدرت برای عالمیان انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 که نظر خاص هم جمیم است و این جلایبیا بر توحید پیشین گوئی ختم المرسلین فقد و نشانی مریم نسبت قیامت آن بود که در کتاب یونس
 گذشت که عیسی متولد در زمان آخر خواهد شد چنانچه در تشریح تشریف آورد و نشانی سحر نسبت قیامت است که در آخر وقت خواهد بود
 ان هذیه امتک و امته و احدی و انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 و من پروردگار پس خاص عبادت مرانما میدون قطعوا اما هزمینا کل الیسیذار چون ه و پاره پاره کردند مردمان مر خود را
 و میان خود ما بر یک طرف ما رجوع خواهد کرد و من کل من الصلوات وهو مومن فلا کفران لیسعیه و انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 پس سر عمل کند از تکیهها و طایفه مومن باشد پس نیست کفران برای سی او بدستی ما برای او نویسد گانیم و حسن علی قریه
 اهلکنا انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 کنیم البش را بدستی آنان رجوع با سلام کنند تا وقتیکه کشاده شوند و ما جرح و آنان از زمین بلند سرعت نمایند یعنی تا وقت نشانی
 آخر ختم المرسلین که بعد بر ارسال ظهور آنجا بنظرشان مصرح در باب ستم نکاشفات است اهل که نسبت شان در فصل او شیا بیاورد
 نوشته ایم ایمان نیارند و نیز در قدرت دیگر و هم من کل جدیدی است در بصیرت ستمی آنکه که آنان تا وقت خروج با جرح ایمان نیارند
 و در وقتیکه میان قبر سرعت نمایند بان قدر دل شان سخت شده اند و بعد از عین خود بشود و قریب بود الحق و در است
 و عدد ضو حات موجود و فصل ۴۰ بر میانیست اهل سلام و ذی حنی فاشتی کننا له و یخینه من العنود و کذا لک فی الموق حیدین ه پس قبول کردیم
 من هذین کما نزلناهم کما نزلناهم عوان فی التوریت یذکون عبا و عبا و کما نزلناهم کما نزلناهم عوان فی التوریت یذکون عبا و عبا و کما نزلناهم
 علم کنندگان انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 کافیت جنم شمارای آن دوزخ دارد و سپید شود کما نزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 یعنی لائق عبادت و در مجموع و نفی نبی شبانه وار و شدیدی بروز و مر یک درت همیشه خواننده ندر و چون آیه مخصوص اهل که
 است سیم در مفهوم او اخل نیست و جزایب اهلک بلسان قسک بولتیم حوائج گریست انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم
 انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم انما انزلنا فیهم

برای شان در عرصه فریادی باشد و آنان را در تنگنایان **الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنْهُ الْحُسْبَىٰ** و اولیایک آنها مبعوث و نجات
 کننده و **حَسْبَهُم** حسیبها و هم ذاتی است که از آنکه سابق شده برای شان از آنکه کوفی معنی در صلح حید نوشته شده است
 از موضع اخروی بعید خواهند آمد و نوحه را در حق او از حق و مزاج و آنان در آنچه خواستش کنند جاهنهای شان همیشه خواهند ماند که آنچه فرمود
الْفَرَجَ الْكَبِيرَ وَتَلَقَّوهُ بِاللَّيْلِ كَهَذَا يَوْمَ مَكَّةَ الَّتِي كُنْتُمْ تُرْتَدُونَ و فرج دهد او را تا فرج اکبر یعنی فتح صورتی و
 ملاقات کنند از ایشان ملاک گویند این روز شام است آنکه وعده کرده شده بود دید برای شان خبر مطابق آیه **الْاَوَّلُ** حکم و فرج راست
 خدی سیدار و یوسف تطوی **السَّمَاءُ كَمَا تَبْصُرُ السَّمَاءَ** در روز یکم پیچیم آسمان را مثل چیدنی صحیفه نوشتهها را که ابتدا آنگاه اول خلق
كُنْتُمْ وَاَعْلَانَا اِنَّ كُنَّا هٰذِهِنَّ چنانکه پیدا کردیم اول پیدایش باز خود کنیم او را و عده است بر ما بدستی ما کنند گانیم و صل
 کلام در آیه قیامت بود که عبارت از فتوحات عامه است که تمام است که جمله اینها خبر داده اند و نظر بر آن میفرماید **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ**
مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ اِلٰهَكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ اِنَّا فِيْ هٰذَا لَكٰغْوٌ خَبِيْرٌ و بدستی نوشتیم در زبور بعد از پیشین گویی
 ختم المرسلین در فروردین ۳ با مخصوص رسول و یازدهم بدستی زمین مقدس و اوست خواهند شدند گان من نیکی کار بدستی درین شهر
 بر آینه کفایت است برای قوم عابدین زیرا اکثر زبور در روح حضور علیه السلام است چنانکه فضل کردیم و نیایدن عذاب اندرین محبت
 است که میفرماید **وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ** و نفرستادیم او را مگر برای رحمت عالمیان و این یک نوع رحمت است که تبلیغ
 نام کرده شود **قُلْ اِنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَعَلْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ** که بجز این نیست و حی کرده شده است
 طرف من که نیست **مَعَكُمْ** شما مگر مسموم و مسموم پس یا سلام نمی آرید پس کفار که گفتند کذاب ترین نیست چنانکه از آیت آمده معلوم میشود
اِنَّ تَوْلٰكُمُ اَقْلٰمًا مِّنْ سُوْرٍ سَوَّآءٍ مِّمَّنْ اَوْفَوْا بِعَهْدِنَا وَاَعَدَدْنَا لَكُمُ الْاِقْبَابَ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و اگر چه میدانند آنچه پوشیده کنید **فَاِنَّ اَدْرِيْ لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَاَمْتٰعٌ اِلَى الْحٰیٰةِ**
 و اگر چه میدانند بعین آنکه آن رنگ از نمایش است برای شما و ساعت است تا وقت معین **قَالَ رَبِّ اَحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْاٰلِیْنِ**
عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ گفت ای پروردگار حکم کن بعهده پروردگار ما همین ساعتان کننده است بر آنچه وصف میکنید حکم مطابق وعده
 نخواهد شد و قدرت و بگویی بجای عمل است در نصرت معنی است که در هیچیک حکم من بعهده تمام بد پروردگار ما همین است
 بد گفته بر آنچه وصف میکنید بشکر **سَوْرَةٌ اَوْ سَمَلٌ** در وقت است آید بعض کینه و بعض نیست **وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ** یا
 کیه علماء اشتیاق و اقراره که در سور سوره که قیامت و عهد که پیش کشد **وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ** بود و درین سور نیز ذکر قیامت
 بود که در آن نظر متصل کرده شد **بِیَوْمِ نَطْوِی السَّمَاءَ غِطًّا** و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَنْزِلُ السَّمَاءَ اِسْفَالًا** و در آن نیز
وَبِیَوْمِ نَسْفُتُ السَّمَاءَ غِطًّا و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَطْوِی السَّمَاءَ غِطًّا** و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَنْزِلُ السَّمَاءَ اِسْفَالًا** و در آن نیز
وَبِیَوْمِ نَسْفُتُ السَّمَاءَ غِطًّا و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَطْوِی السَّمَاءَ غِطًّا** و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَنْزِلُ السَّمَاءَ اِسْفَالًا** و در آن نیز
وَبِیَوْمِ نَسْفُتُ السَّمَاءَ غِطًّا و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَطْوِی السَّمَاءَ غِطًّا** و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَنْزِلُ السَّمَاءَ اِسْفَالًا** و در آن نیز
وَبِیَوْمِ نَسْفُتُ السَّمَاءَ غِطًّا و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَطْوِی السَّمَاءَ غِطًّا** و در آن نیز **وَبِیَوْمِ نَنْزِلُ السَّمَاءَ اِسْفَالًا** و در آن نیز

حلیف بر او است و بارگشت بیاد عوامین دُونَ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الظُّلُّ البَعِيدَةُ بخوانند
 آنچه که ضرر دهد در صورت ترک و آنچه نفع دهد در صورت پرستش نیست گمراهی بعبودیت عوامین ضرر آفرین است از نفعی که
 برای آنکه ضرر او در صورت پرستش قریب تر است از نفع گمانی او که پیش آید و کیش العشره سرآمد بهست ماکت و البته
 صاحب فرموده است یَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُؤْتِي بَدْرَهُ
 اندر خیل کند آنرا که ایمان آوردند و عمل کردند نیکبها در بوستانها نیک جاری اندازد از زیر آنها نهرا برستی اند میکند آنچه اراده کند بدین کار
 یُظَنُّ أَنَّ اللَّهَ يَنْصُرُهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ فَالْيَقْطَعُ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْخِلُكَ اللَّهُ مِثْلَ مَا يَخْلُقُ
 آن هرگز شک میکند که نصرت دهد او را در دنیا و آخرت پس بدو را از کذب برستی لطف آسمان باز باید که قطع کند پس بدو نظر کند
 آیا میر و کوشش آنچه در غیبت می آورد یعنی مسلمان همین برسن اسلام آنچه شده است حقا لے او را با آسمان فتوحات خواهد رسانید
 بخلاف آن مرتد که رسن خود را شکست باز تو حق او را چه ماند باید که از خدا و من تسکین غیبت دهد و نخواهد بود و لَكَ الْآزَلَةُ أَلَيْسَ بِمَلِكٍ
 وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ ه چنین نازل کردیم قرآن را آیات بیات و بدستی اندر است کند آنرا که خواهد است
 الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُجْرِمِينَ وَالَّذِينَ اشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و بدستی آنرا که ایمان آوردند و آنرا که بر دین بیروت باشد و صابین نصرت و محبت آنرا که شرک نمایند بدستی
 در فصل خواهد کرد در میان شان بر ذوق است بدستی اندر بدستی شایسته اگر قرآن الله یسجد له من فی السموات
 وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالنَّاسُ وَكثيرٌ مِمَّنْ عَلَى الْعَذَابِ
 آیاتی بدستی اندر سجده میکند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و شمس و ماه و آنچه در زمین است و نجوم و شجر و زندگان بر زمین
 و بسیاری از آدمیان یعنی اهل اسلام و بسیاری ثابت شده است عذاب سجده شان عبارت از عجز شان است که مطابق حکم بکار که
 مفرانند میر و بدستی شان ان قالی است و لیکن بجز کلین کثیری نمیکنند و من یکن الله قَمَالَهُ مِنْ مَّكْرِهِ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
 مَا يَشَاءُ ه و بر کار او میل کند خدا پس نیست با او کرام گفته بدستی اندر میکند آنچه خواهد و سند دولت شان ز بدستی او و هدایت
 خصلت اختصموا فی سر هیزد این بر دو فرقی یک اهل اسلام دوم کفار بر دین صمیمه کردند و در این آیه در مقدمه علی
 کرم الدرجه و حمزه و عبید الجارث ضعی و عنبه و شیبه بن ربیع و ولید بن عقبه حسب ل باور رضی و عنبه حلقه در بد زانل
 شده است فَلَذَئِبْنَ كَعُورٍ وَأَقْطَعَتْ كَعُورِ نِيَابٍ مِمَّنْ نَزَّيْتُمْ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمْ لِيَحْمِلُوا فِيهَا مِنْ حِمْلِهِمْ
 وَالْحُلُقَةُ وَكُلُّهُمَّ مُقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ پس آنرا که کفر کردند از سر قسم مذکوره که باشد قطع کرده شوند برای شان پا چاه از آتش سخت
 شود و ز نوق سوزی شان آب گرم گدشته شود آب گرم مذکور آنچه در شکلهای شان است و بر شان در روز قیامت معنی آیه با سه
 کوفتی باشد از این کلها آرد و انت یحرقونهم من عذاب عیب و ایت و ذوق عذاب انعمت علی از جوش خود
 جهنم با علی رسانند هر گاه سکه اراده خروج نمایند از سبب عماره کرده شوند در آن و بچند عذاب سوزند در آن لیک خصم کثرت حال خصم
 مومن مفرانند الله یَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُؤْتِي بَدْرَهُ
 ذهب و کون و اولیا هم فی سحر نوره بدستی اندر خیل کند آنرا که ایمان آوردند و کار کردند نیک و برستانها که جاری شود از زیرها
 نهرا خواهد بود در آن رسواری از زور و وارید و لباس شان در آن حریر باشد و هذا وانی الطیب من القول و هذا فی صراط المستقیم
 و بدایت کرده شد بدیک قول یعنی لا اله الا الله و بدایت کرده شد بدبراه خلد و پسندیده است ان الذین کفروا ویصدون عن سبیل الله

